



کتاب الکترونیکی موضوعی

Ebook- www.x-shobhe.com



مجموعه پرسش ، پاسخ های سیاسی

کتاب پنجم

سوال ۱۷: وظایف ولایت فقیه دقیقاً چیست؟ آیا نظارت «علی وار» است؟ چرا مسئولین طبق نهج البلاغه مجازات نمی‌شوند و ...؟ ۳۲.....

سوال ۱۸: می‌گویند اگر ما به فیلم موهن معترضیم و آنها می‌گویند آزادی بیان است، در ایران نیز اگر کسی کتابی علیه امام زمان (عج) بنویسد مجازات دارد. رجال سیاسی ما نیز به شدت هلوکاست را که آنها خلاف قانون می‌دانند رد می‌کنند و می‌گویند آزادی بیان است. ۳۵.....

سوال ۱۹: وقتی به مسلمانان اهانت می‌شود می‌گویند که ما یک میلیاردیم و مگر می‌شود که ما و پدرانمان با این کثرت در اعتقادات مان خطا کرده باشیم؟ تعداد بودایی‌ها که بیشتر است. پس چرا آنان را بر حق نمی‌دانند؟ پاسخ چیست؟ ۳۷.....

سوال ۲۰: به این شبهه پاسخ دهید. می‌گویند تورم ناگهانی ارز ناشی از اختلافات داخلی است و نه تحریم خارجی؟ یعنی چه و چگونه ممکن است؟ آیا ضعف دولت است یا...؟ لطفاً به دور از شعار پاسخ دهید. ۳۹.....

سوال ۲۱: استادمان می‌گوید: «دین» ذیل «منافع ملی» قرار دارد، مثلاً شعار «مرگ بر اسرائیل» به خاطر منافع ملی است و نه به خاطر گرایش‌های دینی به اسلام. ۴۱.....

سوال ۲۲: می‌گویند عده‌ای از تظاهرکنندگان علیه نمایش فیلم موهن در انگلیس، اقدام به پخش قرآن میان مردم کردند، یا بیلبرد نصب کردند. این دال بر وجود آزادی در انگلیس است. اگر کسی همین کار را در ایران بکند دستگیر می‌شود. ۴۳.....

سوال ۲۳: شبهه می‌کنند که ولی فقیه اختیارات تام دارد و می‌تواند مصوبات مجلس را رد کند یا بر دولت نظارت کند و ...، پس چه فرقی با اختیارات تام شاه دارد؟ پاسخ چیست؟ ۴۵.....

سوال ۲۴: چرا اسلام لیبرال دموکراسی را قبول ندارد، در حالی که قوانین آن قابل رد کردن نیست و خدا بشر را آزاد آفریده و بشر نیز فطرت دارد...؟ ۴۷.....

سوال ۲۵: من هم دوست دارم انرژی هسته‌ای داشته باشیم - اما به چه بهایی؟ آیا به بهای جنگ و تحریم؟ ۴۹.....

سوال ۲۶: به نظر شما در امریکا اوپاما رأی می‌آورد یا رامنی و کدام بیشتر به نفع ما خواهد بود، یا لاقل کمتر به ضرر ما خواهد بود؟ ۵۱.....

سوال ۲۷: پیرو دستور اخیر مقام معظم رهبری به مجلس، برخی شبهه می‌کنند که دخالت در اختیارات سه قوه و امور اجرایی است و به ویژه برای حقوقدانان غربی قابل هضم نیست؟ ۵۲.....

سوال ۲۸: رایج شده: در دوره ۱۳ ساله‌ی هویدا، قیمت خودکار بیک ثابت (۱۵ ریال) ماند؟ پاسخ چیست؟ ۵۴.....

سوال ۲۹: آیا اطلاق «امام» یا «رهبر مسلمانان جهان» به مقام معظم رهبری درست است؟ ۵۷.....

سوال ۳۰: برخی از رزمندگان دوره جنگ، به رغم آن که بسیار به بزرگانی چون شهید همّت افتخار می‌کنند، به شدت تغییر مواضع [حتی نسبت به اهداف امام (ره) داده‌اند]. سبب چیست و چرا؟ و برخی نیز می‌گویند: لابد حق با آنهاست. ۵۹.....

سوال ۱: این روزها بسیار شبیه می‌کنند که چرا امام (ره) به پاریس رفتند و چرا بی‌بی‌سی اخبار جریان انقلاب را منعکس می‌کرد؟ پس امام با حمایت غرب به ایران بازگشتند...! و ما نسل جدید از روند تحقق و پیروزی این انقلاب هیچ نمی‌دانیم؟ (۲۷ اسفند ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همان‌طور که مشاهده می‌نمایید، روند هجمه‌ی شبهات و ضدتبلیغ همیشه متناسب با شرایط تاریخی است و هجمه در این روزها نیز به خاطر نزدیک بودن سالروز استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران بر اساس رأی اکثریت قریب به اتفاق مردم در ۱۲ فروردین می‌باشد.

تحریف تاریخ، شخصیت‌ها و انقلاب‌ها، یکی از سیاست‌ها، تاکتیک‌ها و ابزار تهاجمات فرهنگی لیبرال-دموکراسی غرب است که البته سابقه‌ای طولانی در سیاست‌های سلطه‌ی انگلیس دارد. لذا حتی تحت عنوان اندیشه‌های پست مدرنیستی صریحاً اعلام می‌کنند که ما مجبور نیستیم که تاریخ را آن‌طور که نقل شده و یا مستند به ثبت رسیده است بپذیریم. بلکه می‌توانیم آن‌طور که مایل هستیم تصویر و قبول کنیم.

بدیهی است اگر حضرت امام^(ه) در همان روزها یا ماه‌های اول پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار این نظام رحلت نموده و یا به شهادت می‌رسیدند، فرصت و زمینه برای تحریف کنندگان تاریخ مساعدتر می‌گردید. چنانچه شیخ فضل الله نوری^(ه) را به رغم اعدام، انگلیسی خواندند و این تحریف ظالمانه حتی امروزه در دانشگاه‌های ما مطرح و القا می‌گردد.

حضرت امام خمینی^(ه) را جهت انتقال به عراق، به ترکیه تبعید کردند، چرا که با توجه به بحران‌های ایجاد شده در سال ۱۳۴۲ از تبعات حبس، اعدام یا ترور می‌ترسیدند. چنین فرض کردند که اگر به عراق تبعید و در نجف سکنا گزینند، در بین مراجع و فقهای نجف، امکانی برای مطرح شدن نخواهند داشت، مضافاً بر این که دیگر در ایران نیستند و با جو خفقان شدید رژیم بعث و صدام نیز امکان ارتباط با سایر مراجع و مردم ایران را برایشان میسر نخواهد بود.

البته نگاه امام^(ه)، نه فقط به ایران، بلکه به اسلام بود، لذا کلّ جهان اسلام را مخاطب تذکارها و هشدارهای خود قرار می‌دادند. مانند:

«... اینجانب حسب وظیفه‌ی شرعی، به ملت ایران و مسلمین جهان اعلام خطر می‌کنم: قرآن کریم و اسلام در معرض خطر است، استقلال مملکت و تمام اقتصاد آن در معرض قبضه‌ی صهیونیسم است...».
(نهضت امام خمینی ره، دفتر نخست، ص ۲۰۸)

«... تبعید اینجانب به ترکیه و از آنجا به عراق موجب نگرانی نیست. چون در راه ایفای وظیفه و برای دفاع از احکام اسلامی و مصالح مسلمین و جلوگیری از نفوذ اجانب به ممالک اسلامی و دفع ظلم و ستمکاری صورت گرفت...».
(همان مدرک، دفتر دوم، ص ۲۳۱)

و خطاب به علمای نجف فرمودند:

«... شما روزهای سیاهی در پیش دارید، این‌طور که زمینه است شما روزهای بدی خواهید دید ... اینها خواب‌های خیلی عمیقی برای شما دیده‌اند، خواب‌های خیلی عمیق برای اسلام و مسلمین دیده‌اند ... شما موظفید که مجهز شوید و در مقابل بایستید، اگر مجهز نشوید و ایستادگی نکنید، هم خودتان به فنا می‌روید و هم احکام اسلام، و شما مسئول خواهید بود ...»
(همان مدرک، ص ۵۷۹)

با اوج گرفتن قیام مردم ایران و طرفداری از امام خمینی^(ه) به خاطر اسلام‌خواهی از یک سو و بروز بحران در عراق از سوی دیگر، رژیم بعث اقدام به اخراج امام نمود. مردم ورود وی به ایران را خواستار شدند، اما بر اساس سیاست بسیار بصیرانه می‌فرمود: شاه باید برود. چرا که شدت خواست مردم انقلابی که نگرانی از زیر تانک رفتن نیز نداشتند سبب تنگ شدن عرصه بر شاه و حامیان بقایش در ایران (امریکا، انگلیس و اسرائیل) می‌گردید. لذا ایشان به ناچار باید از عراق خارج می‌شدند. تصمیم عزیمت به کویت گرفتند که دولت کویت اجازه نداد.

فرانسه به عنوان کشور آزاد، به ایشان ویزای موقت داد و قصد این بود که اولاً از عراق خارج شود تا به ایران نزدیک نباشد و جو انقلابی به مردم (شیعیان) عراق تسری نیابد. ثانیاً در پاریس تحت کنترل قرار گیرد. ثالثاً بتوانند امثال بنی‌صدر، قطب‌زاده، یزدی و ... را دور او بچینند و رابعاً فرصتی داشته باشند تا برای شاه، قیام مردم در ایران و امام چاره‌ای بیاندیشند.

به رهبری امام و قیام عمومی و سراسری مردم، شاه مجبور به فرار شد. حکومت‌های موقت امثال شریف امامی و بختیار نیز به مراتب ضعیفتر از شاه بودند و دیگر چاره‌ای جز بازگشت امام^(۵) نبود. البته طرح تروری که هیچ‌گاه مطرح نشد، تدوین شد. ساعتی جهت عظیمت امام به فرودگاه اعلام کردند و خودرویی جهت انتقال ایشان قبل از پرواز به اقامتگاهشان در نوفل لوشاتو آمد. اما امام دو ساعت زودتر امر به تخلیه‌ی مکان اقامت کردند و با خودروی دیگری به فرودگاه رفتند و آن خودرو در همان محل و در ساعت مقرر برای سوار شدن امام منفجر شد. البته بعد به اسم منافقین کل آن خانه را منفجر کردند که دیگر اثری در تاریخ باقی نماند. حتی تابلوی نوفل لوشاتو را چند صد متر جابجا کردند تا آن خانه به خارج از نوفل لوشاتو بیافتد و این سند تاریخی مخدوش گردد.

بی‌بی‌سی نیز در اختیار امام^(۵) و انقلابیون ایران نبود. بلکه فقط برخی از اخبار را پخش می‌کرد تا بتواند در راستای سیاست‌های انگلیسی، رسانه‌ی انقلاب مردم ایران قرار گیرد و جهت دادن به اذهان عمومی را مدیریت کند، که نتوانست.

«وَمَكَرُوا مَكَرًا وَ مَكَرْنَا مَكَرًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ» (النمل، ۵۰)

ترجمه: و آنها مکر کردند مکر کردنی و ما مکر کردیم [و کیفرشان دادیم] در حالی که آنها نمی‌دانستند.

در طول حیات حضرت امام خمینی^(۵) و انقلاب اسلامی و ۳۳ سالی که از عمر پربرکت جمهوری اسلامی ایران می‌گذرد، نه امریکا، نه انگلیس، نه سایر دولت‌های غربی و صهیونیستی، نه تنها لحظه‌ای از ایشان و انقلاب و نظام ما حمایت نکردند، بلکه هر چه می‌توانستند علیه آن انجام دادند و چنانچه مقام معظم رهبری فرمودند اگر کاری نکردند، چون نمی‌توانستند، وگرنه می‌کردند (مضمون). بدیهی است که اگر غرب کمترین رویکرد مثبتی به امام^(۵) و انقلاب و کشور اسلامی ما داشت، اولین مدافع آنها همین ضدانقلاب‌های وابسته به اجانب می‌شدند. و همچنین تجربه‌ی انقلاب در این ۳۳ سال، آثار انقلاب در جهان و به ویژه جهان اسلام [بیداری اسلامی]، دشمنی‌ها و شکست‌های پیاپی امریکا، انگلیس، اسرائیل و در یک کلمه صهیونیسم بین‌الملل، دیگر جایی برای هیچ شبهه و تحریفی نگذاشته است.

سوال ۲: می‌گویند: رژیم با بهره‌وری از حسن میهن‌دوستی ملت و تحریک آنها در برابر اعراب حاشیه‌ی خلیج فارس، ضعف‌های خود را در مورد فعالیت‌های هسته‌ای و دستاوردهای ۵+۱ پوشش می‌دهد و باز گناه را به گردن دشمنان می‌اندازد. (۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

قبل از پاسخ ابتدا باید دید که اکنون گویندگان و شایع کنندگان چنین سخنانی از چه رنج می‌برند و دغدغه و نگرانی آنها چیست؟ آیا از حسّ میهن‌دوستی ایرانی‌ها ناراحت هستند؟ یا از پیشرفت‌ها و دستاوردهای هسته‌ای؟ یا از موفقیت‌های حاصله در مذاکرات ۵+۱؟ یا از ثبات و قدرت نظام جمهوری اسلامی ایران ... و یا همه‌ی موارد؟! مضاف بر این که در فعالیت‌ها و پیشرفت‌های هسته‌ای ایران، نه گناه است و نه نقصی که بخواهند به گردن دشمنان بیاندازند. برخورداری از تکنولوژی هسته‌ای حق مسلم ملت ایران و سایر ملل جهان است و برخورداران از این تکنولوژی و حتی سلاح‌های هسته‌ای به شدت مقابل ایران ایستاده‌اند و می‌گویند: شما باید این فعالیت‌ها را تعطیل کنید. خوب آیا اینها دشمن نیستند؟! ایران هم با قدرت پیش می‌رود و باج نمی‌دهد. این هم که خوب است. حالا چرا باید شکست دشمنان را به نوعی توجیه کنیم و بگویم لابد پشت پرده باجی بوده است؟ چرا برخی این قدر خودکم‌بین، حقیر و غریبه پرست و به قول معروف «عمله‌ی آما تور ظلمه» هستند؟!

اما نکته‌ی بعد، «استفاده از حسّ میهن‌دوستی» ملت است. بالاخره این حسّ خوب است یا بد؟ و اگر حکومتی و دولتی به این حسّ میهن‌دوستی اتکا داشته باشد و برای حفظ، ثبات و رشد کشور چنین سرمایه‌ای را در سیاست‌ها و عملکردهایش لحاظ کند، خوب است یا بد؟

چرا وقتی می‌خواهند علیه اسلام و نظام اسلامی و ملت مسلمان کاری بکنند، حسّ میهن‌دوستی و حتی نه استفاده، بلکه سوءاستفاده از آن خوب است؟ چرا وقتی می‌خواهند اسلام را عربی نشان دهند و «ایرانیّت» را در مقابل «اسلامیّت» بگذارند، و یا وقتی می‌خواهند با سوءاستفاده از حسّ میهن‌دوستی ملت، تبلیغات بهائیت، زرتشتی‌گری، شاهنشاهی و ... را ترویج دهند، سوءاستفاده از این حسّ خوب است؟! اما اگر غالب مردم مسلمان بودند، کشورشان را نیز دوست داشتند، و به خاطر ایمانی که دارند از وجب به وجب آن دفاع می‌کنند [و آنها که دم از وطن‌پرستی و ملی‌گرایی می‌زنند، فرار کرده یا به اجنبی خدمت می‌کنند]، و این ملت حکومت الهی اسلام را بر کشور خود حاکم کرده و از آن حمایت و دفاع می‌کنند و حکومت و دولتشان نیز با تکیه بر این سرمایه‌ی عظیم پیش می‌رود و... بد شد؟!

آیا غیر از این است که دین الهی اسلام به خاطر دینداری و عشق مردم ایران به اسلام و قرآن و اهل عصمت^(ع) در این کشور به صورت یک نظام حکومتی استقرار یافته است؟ و آیا غیر از این است که مردم به خاطر ایمانشان عاشق و حامی کشور، نظام و حکومتشان هستند؟ آیا این ارتباط و تأثیر و تأثر متقابل بین ایمان به الله و حبّ وطن، که البته آن هم از ایمان نشأت می‌گیرد و نه از شناسنامه (حبّ الوطن من الایمان)، و ثبات، قدرت، رشد و پیشرفت با اتکال به این ایمان و حب وطن بد است؟

البته آنچه بیان شد، در مقام پاسخ بود. ولی غافل نیستیم که هدف اصلی از طرح چنین سخنان سخیف، بی‌منطق و بدون پشتوانه‌ای، توجیه دستاوردها و پیشرفت‌های نظام جمهوری اسلامی ایران است که از آسمان نیامده، بلکه توسط همین مردم وطن‌دوست استقرار یافته است. و همین طور توجیه و تطهیر شکست دشمنان در مقابله با این پیشرفت‌ها و عقب نشینی ۵+۱، به خاطر ناکارآمدی همه‌ی ترفندها و فشارها می‌باشد که آن هم نتیجه‌ی ثبات و قدرت نظام به خاطر حمایت ایمانی و ملی مردم است. در ضمن نظام اسلامی ایران، هیچ‌گاه اعراب حاشیه‌ی خلیج فارس را دشمن معرفی نکرده است، بلکه حکومت‌های دست‌نشانده‌ی صهیونیسم بین‌الملل و نوکران امریکا و انگلیس و اسرائیل در آن کشورها را که حتی به ملت خود نیز رحم نمی‌کنند و آرزوی دست‌درازی به خاک ایران را دارند، دشمن می‌داند که واقعیت هم همین است.

سوال ۲: لیبرالیسم و انواع آن مانند «لیبرال دمکرات» یا «لیبرال سوسیال» و ... را برای ما تعریف علمی کرده و توضیح دهید. (۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

لیبرالیسم یکی از شایعترین و قدیمیترین آموزه‌های فلسفی - سیاسی عصر حاضر است. لیبرالیسم مبنی بر اعتقاد به اصل آزادی است که در آن مفهوم رنسانس و همچنین اصلاح دینی نهفته است. واژگان liberalism (لیبرالیسم) به عنوان آموزه‌ی liberal (لیبرال) که منظور، فرد معتقد به آزادی‌خواهی است، از واژه‌ی liberteه لاتین اشتقاق یافته‌اند. گاه واژه‌ی freedom نیز در متون به معنای آزادی به کار می‌رود. البته برخی، واژه‌ی دومی را بیشتر در حوزه‌ی فلسفی و مترادف «اختیار» می‌دانند و واژه‌ی اولی را در قالب انسانی - اجتماعی در نظر می‌گیرند. جان لاک، جرمی بنتام، جان استوارت میل، پدران لیبرالیسم هستند.

تعریف لیبرالیسم:

ارائه‌ی یک تعریف دقیق و جامع از لیبرالیسم ناممکن است؛ اما با این حال، تعریف‌های متعددی از سوی نظریه پردازان غربی ارائه شده است از جمله: شاپرو می گوید: «لیبرالیسم را می توان به طور دقیق نگرشی به زندگی و مسائل آن وصف کرد که تأکیدش بر ارزش‌هایی همچون آزادی برای افراد، اقلیت‌ها و ملت‌هاست. اصل اساسی لیبرالیسم خوش بینی به ذات انسان است. از نظر لیبرال‌ها انسان می‌تواند با کمک خرد و عقل خود، بدون نیاز به راهنمایی دیگران و هیچ نیروی ماوراء الطبیعیه پیشرفت کند؛ از این رو، انسان باید تا حد ممکن آزاد باشد. این ایدئولوژی با اشکال سنتی قدرت ضدیت دارد و از بسط اختیار و انتخاب فرد تا حد ممکن دفاع می‌کند؛ از این رو از ابتدا، با نفوذ کلیسا در شئون حکومت مخالفت کرد و سکولاریسم (جدایی دین و دولت) را مد نظر قرار داد. لیبرالیسم، آزادی را در حوزه‌ی اقتصاد هم وارد می‌کند و دخالت دولت را در امور اقتصادی مذموم می‌داند. از این رو «دولت حداقل» را پیشنهاد می‌کند.

دقت شود که در تعاریف فلسفی، همیشه منافع سیاسی، به ویژه در ضدیت با دین که البته از ضدیت با کلیسا نشأت می‌گیرد لحاظ می‌شود. وگرنه اگر قرار باشد عقل و خرد انسان او را از راهنمایی دیگران بی‌نیاز کند، این «دیگران» نمی‌تواند فقط به دین خدا و ماوراء الطبیعة اختصاص داشته باشد و لازم می‌آید که انسان از مشورت و راهنمایی یکدیگر نیز بی‌نیاز باشد که نتیجه‌اش همان خودسری و دیکتاتوری می‌شود.

گونه های لیبرالیسم

از نظر کلی به پنج گونه تقسیم می شود:

۱. لیبرالیسم فرهنگی: یعنی جانب داری از آزادی‌های فردی و اجتماعی - مثل آزادی اندیشه و بیان- و گسترش فرصت‌های آزادی و انعطاف پذیری اخلاقی و غیره.

۲. لیبرالیسم دینی: به این معنا که اصولا دین امری شخصی است و باورهای دینی احساس درونی و غایب از حواس انسان نیست، بلکه تجربه‌ی دینی مانند تجربه‌های حسی از احساس زنده و غیرغایب حکایت دارد. و حقایق دینی با هیچ مقطع تاریخی و فرهنگی خاصی گره نخورده است. (منظور اصلی نفی خدا و وحی و خارج نمودن دین و احکام دین از حوزه‌ی زندگی اجتماعی و تمامی شئون می‌باشد که به جایگزینی قوانین وضع شده توسط افراد (قدرت‌ها) می‌انجامد.)

۳. لیبرالیسم اخلاقی: از آنجا که در لیبرالیسم هیچ قانون کلی اخلاقی وجود ندارد، لذا معیار تشخیص دهنده‌ی خوب و بد، خود انسان است. بنابراین، امیال ظاهری افراد همان امیال واقعی آنها است و باید مورد احترام قرار گیرد؛ یعنی لیبرالیسم اخلاقی، اعتقاد به یک آیین تساهل‌گرا، انعطاف‌پذیر و اباحی مسلک در آموزه‌های اخلاقی است.

(این اصل نیز به رغم ظاهر مطلوبش، توجیه کننده‌ی جنایات فردی و سیاسی و اجتماعی صاحبان قدرت است. وقتی هیچ قانون کلی «خوب و بد» وجود نداشته باشد و ملاک تشخیص انسان‌ها و امیالشان باشد،

هیچ جنگ، ترور، جنایت، تهاجم، چپاول و ... نیز بد نخواهد بود و کسی نمی‌تواند به طور کلی ظلم را محکوم کند). می‌گویند: این عمل یا عملیات از نظر شما بد بود، از نظر ما خیلی هم خوب بود.

۴. لیبرالیسم اقتصادی: یعنی حفظ آزادی اقتصادی و دفاع از حریم مالکیت خصوصی و سرمایه داری، و دخالت حداقلی دولت بر فعالیت‌های اقتصادی افراد، یا عدم دخالت دولت و هر عامل خارجی در اقتصاد افراد.

چنین شرایطی هیچ‌گاه واقعیت خارجی نخواهد یافت. همین که دولت‌ها با سرمایه‌گذاری و نقش‌آفرینی در بانک‌ها و بورس‌ها (مثل وال استریت و ...) حضور داشته باشند و یا دست کم قوانین مالیاتی یا گمرکی را وضع کنند، این نوع لیبرالیسم، غیرواقعی می‌گردد. چرا امروزه در جهان سرمایه‌داری غرب که مدعی لیبرالیسم اقتصادی است، همه‌ی بحران و وظیفه‌ی کنترل و رفع آن بر عهده‌ی دولت‌ها می‌باشد؟! و البته همه می‌دانند که حکومت‌ها و دولت‌های واقعی در غرب، همان صاحبان سرمایه هستند که حکومت را نیز در اختیار می‌گیرند. لذا به رغم رأی‌گیری‌های دمکرات‌مآبانه، حکومت‌ها همیشه تحت امر سرمایه‌داران حرکت می‌کنند و نه آرا و خواست مردم.

۵. لیبرالیسم سیاسی: بر اساس لیبرالیسم سیاسی، باورها و اعتقادات هر کس در حوزه‌ی فردی و شخصی محترم است. دولت باید زمینه را فراهم کند که هر شخص بتواند برای انجام مراسم مذهبی خود آزادی عمل داشته باشد.

همان‌طور که مشهود است، در این تعریف اشاره‌ای به «سیاست» نشده است و فقط در مورد دین و مذهب سخن رفته است؟! لذا هدف اصلی، نه لیبرالیسم سیاسی، بلکه فقط و فقط جدا نمودن دین و مذهب از حوزه‌ی سیاست است.

الگوهای لیبرالیسم

به طور کلی چهار جریان مشخص را در اندیشه‌ی لیبرالیسم می‌توان مشخص کرد که شامل چهار نسل از متفکرین سده‌های ۱۸، ۱۹ و ۲۰ می‌شود.

۱) لیبرالیسم کلاسیک

اوج تئوریک و حضور سیاسی و اجتماعی فعال آن در حدود نیم‌قرن هجدهم و سراسر قرن نوزدهم بوده است. «جان لاک» و «آدام اسمیت» از چهره‌های اصلی لیبرالیسم کلاسیک هستند. اصول اساسی لیبرالیسم کلاسیک محدودسازی حیطة دولت و قدرت حکومت به حفظ و حراست حقوق فردی و آزادسازی تجارت و مالکیت و نیروی کار از قیود سنتی بود. آنها معتقد بودند نظام اقتصادی در حالت طبیعی تمایل به تعادل دارد و طبق این مکانیسم، هر عرضه‌ای تقاضای خود را هم خواهد زد. فلذا دخالت دولت حداقلی و محدود به حمایت از حقوق فردی است. رژیم‌های لیبرال کلاسیک نمی‌توانستند چه از نظر سیاسی و چه از نظر اقتصادی منافع طبقات غیرتجاری و بویژه طبقات پایین را تأمین کنند. تقاضا برای گسترش حقوق سیاسی و بویژه حق رای به طبقات پایین و اتخاذ تدابیری در خصوص بهبود اوضاع اجتماعی و اقتصادی آنها موجب پیدایش تعارضات و بحران‌هایی در رژیم‌های لیبرال کلاسیک شد.

۲) لیبرال دمکراسی

پس از انقلاب‌های ۱۸۴۸ آشکار شد که لیبرال کلاسیک تنها منافع بخش کوچکی از جامعه را تأمین می‌کند. فلذا لیبرالیسم می‌بایست خود را با مقتضیات دمکراسی جدید سازگار کند و آرمان‌های اصلی لیبرالیسم و اندیشه‌ی برابری را به طبقات اجتماعی گسترده‌تری بسط دهد. فلسفه‌ی دمکراسی، که به تدریج با تعدیل لیبرالیسم پدید آمد بر اصل مسئولیت گسترده دولت در برابر جامعه برای تأمین نوعی برابری تأکید می‌کند. این جنبش در واقع به معنای تکمیل آرمان‌های لیبرالیسم تلقی می‌شد. چنانچه جرمی بنتام و جان استوارت میل به عنوان مدافعان این جنبش بیان می‌کردند دولت باید بکوشد تا حداکثر بهروزی و شادی را برای حداکثر مردم تأمین کند. در تحول لیبرالیسم کلاسیک به لیبرال - دمکراسی آزادی منفی جای خود را به آزادی مثبت می‌دهد. در لیبرال - دمکراسی آزادی یعنی توانایی انتخاب و قدرت برخورداری فرد از حقوق طبیعی. اندیشه‌ی آزادی اقتصادی نامحدود خود محدودیتی بر آزادی و ناقض اصول اساسی لیبرالیسم تلقی

شده است. دولت لیبرال دمکراتیک با شناسایی قدرت اتحادیه های کارگری و بسط حق رأی به کارگران و زنان محدودیت اندیشه ی لیبرالیسم اولیه را از لحاظ نظری برطرف می کند. اما در طی قرن بیستم باز بروز بحران های اقتصادی گسترده، ضعف های لیبرال دمکراسی را آشکار ساخت و از همین رو زمینه پیدایش دمکراسی اجتماعی فراهم شد. از لیبرال دموکرات های معروف می توان جان دیویی را نام برد. او معتقد بود شرط اصلی تحقق دموکراسی برابری همه افراد است. و یا درمان دردهای دموکراسی با دموکراسی است.

۳) سوسیال لیبرال دمکرات

بحران در اقتصاد سرمایه داری آزاد در طی سالهای ۱۹۳۲ - ۱۹۲۹ که همراه با افزایش بیکاری، سقوط قیمت سهام شرکتها، ورشکستگی، رکود و کاهش در سرمایه گذاری خارجی بود تحول عمده ای در نظام سرمایه داری به دنبال آورد و موجب افزایش دخالت حکومت در اقتصاد و تحول در ساخت دولت گردید. جان منیارد کنیز اقتصاددان معروف انگلیسی در کتاب خود تحت عنوان نظریه عمومی پول، بهره و اشتغال (۱۹۳۶) اصول نظری اقداماتی را عرضه کرد که از سال ۱۹۳۰ به بعد توسط حکومت های غربی به منظور مبارزه با بحران اقتصادی اتخاذ شده بود. استدلال اصلی کنیز این بود که اقتصاد سرمایه داری آزاد نمی تواند تعادل عرضه و تقاضا را برقرار کند و از این رو ذاتاً ثابت است. از همین رو دخالت دولت به منظور ایجاد تعادل در اقتصاد ضرورت می یابد. راه حل کنیز این بود که دولت باید قدرت خود را در زمینه وضع مالیات و افزایش هزینه های عمومی به منظور تضمین تقاضای مؤثر و اشتغال کامل به کار گیرد. در حقیقت اصطلاح «سوسیال دمکراسی» در آغاز در رابطه با جنبش سیاسی طبقه کارگری در اروپا به کار برده می شد و به مفهوم اجتماعی کردن دمکراسی بود. سوسیال دمکرات ها خواهان تشکیل یک دولت رفاهی در کشورهای سرمایه داری بودند تا آموزش و پرورش رایگان، بهداشت رایگان، پرداخت حقوق به بیکاران و ملی کردن صنایع بزرگ و مادر را تحقق بخشد. در میانه های سده بیستم، سوسیال دموکرات ها از اعمال قوانین جدیتر کار، ملی کردن صنایع اصلی و ایجاد دولت رفاهی هواداری می کردند. امروزه سازمان "انترناسیونال سوسیالیستی" مهمترین سازمانی است که در سطح جهانی احزاب سوسیال دموکرات را (در کنار احزاب سوسیالیست دموکراتیک) دربر می گیرد.

۴) نئولیبرالیسم

نئولیبرالیسم، نگرش محافظه کارانه ی جدیدی است که با رجوع به نظام بازار آزاد به مخالفت با ساختار دولت رفاهی پرداخته است. به نظر نئولیبرال ها اصول لیبرالیسم غیر قابل تفکیک از سرمایه داری می باشد و اقتصاد بازار آزاد شرط آزادی است. بعضی از متفکرین این دسته حتی تا حد آنارشیزم دست راستی نیز پیش رفته اند. بدین ترتیب که با حذف دولت و فقدان هرگونه کنترلی بر مالکیت و همچنین پذیرفتن اصل مالکیت خصوصی ما به عنوان مهمترین انگیزه عمل انسان، می توان از دست مشکلات سیاسی و جنگ بین مردم، خلاص گردید. نئولیبرالیسم گرچه کوششی است به منظور بازگشت به شرایط پیش از دولت رفاهی، لیکن خود محصول شرایط اقتصادی و سیاسی معاصر است. این گرایش موجب افزایش فرصت و توانایی شرکت های بزرگ خصوصی در امر مال اندوزی شده و محدودیت های وضع شده بر تجارت آزاد را به تدریج از میان برده است. بازگشت به لیبرالیسم ممکن است بحرانهای ذاتی لیبرالیسم اقتصادی را در ابعادی تازه فعال کند و بار دیگر ساختار دولت را در غرب دستخوش تحول سازد. در واقع در اواخر قرن بیستم، با افول دولت های رفاهی و گرایش به سیاست های لیبرالیسم اقتصادی، ناسازگاری های لیبرالیسم با دموکراسی بارزتر شد. امروزه موج تازه ای از اندیشه های لیبرالیستی تحت عنوان نئولیبرالیسم به وجود آمده است. این گرایش - دوباره مانند گذشته - بر این باور است که اصول لیبرالیسم از سرمایه داری انفکاک پذیر نیست، و اقتصاد بازار آزاد، لازمه آزادی است. در این نگاه، دخالت دولت در فعالیت های اقتصادی مغایر با اصول لیبرالیسم و کاری بی حاصل تلقی شده است. بدین ترتیب، بازگشت به اصول اولیه لیبرالیسم ضروری قلمداد شده است. از نئولیبرالیسم های مشهور می توان از فردریش هایک نام برد.

برای مطالعه ی بیشتر رجوع کنید به:

۱- آزادی، آیزایا برلین؛ انتشارات خوارزمی.

۲- بشیریه، حسین؛ تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹، چاپ دوم، جلد دوم.

۳- صلاحی، ملک یحیی؛ اندیشه‌های سیاسی غرب در قرن بیستم، تهران، نشر قومس، ۱۳۸۳، چاپ دوم.

۴- قوام، عبدالعلی؛ روابط بین الملل، نظریه‌ها و رویکردها، تهران، نشر سمت، ۱۳۸۴، چاپ اول.

و جهت مطالعه‌ی تحلیلی و بررسی نقدها می‌توانید به مقاله‌ی ذیل رجوع کنید:

درآمدی بر چالش‌های لیبرال دموکراسی

در خاتمه نظر کاربران گرامی را به بیان بسیار مهم از مقام معظم رهبری جلب می‌نماییم:

«یکی از چیزهایی که در هر حرکت عمومی و در هر نهضت لازم است، این است که بر اساس تفکرات و میانی پایه‌ای این نهضت و این جریان، هم بایستی «واژه‌سازی» بشود، هم بایستی «نهادسازی» بشود. وقتی يك فکر جدید - مثل فکر حکومت اسلامی و نظام اسلامی و بیداری اسلامی - مطرح می شود، مفاهیم جدیدی را در جامعه القاء می کند؛ لذا این حرکت و این نهضت باید واژه‌های متناسب خودش را دارا باشد؛ اگر از واژه‌های بیگانه وام گرفت، فضا آشفته خواهد شد، مطلب ناگفته خواهد ماند.

ما مردم‌سالاری را قبول داریم، آزادی را هم قبول داریم، اما لیبرال‌دموکراسی را قبول نداریم. با این که معنای لغوی «لیبرال‌دموکراسی»، همین آزادی و همین مردم‌سالاری است، اما واژه‌ی لیبرال‌دموکراسی در اصطلاح مردم عالم، در معرفت و شناخت مردم عالم، با يك مفاهیمی همراه است که ما از آن مفاهیم بیزاریم؛ نمی‌خواهیم آن اسم را بر روی مفهوم پاکیزه و سالم و صالح و خالص خودمان بگذاریم؛ لذا ما برای نظام مطلوب خودمان، اسم جدید می گذاریم؛ می گوئیم مردم‌سالاری اسلامی، یا جمهوری اسلامی؛ یعنی نام جدید انتخاب می‌کنیم. یا برای تقسیم درست ثروت و استفاده‌ی همگان از ثروت‌های عمومی، که یکی از اهداف والا و اساسی اسلام است، از واژه‌ی «سوسیالیسم» استفاده نمی‌کنیم. با این که سوسیالیسم هم از لحاظ معنای لغوی ناظر به همین معناست، لیکن با يك مفاهیم دیگری همراه است که ما از آن مفاهیم بیزاریم؛ با يك واقعیت‌هایی در تاریخ و در جامعه همراه شده که ما آنها را قبول نداریم. لذا ما به جای استعمالات و اصطلاحاتی که بین چپ‌روها و مارکسیست‌ها و اینها معروف بود، اصطلاح «استکبار» را، اصطلاح «استضعاف» را، اصطلاح «مردمی بودن» را مطرح کردیم و آوردیم. ما آوردیم، یعنی انقلاب آورد، نه این که اشخاص خاصی در این زمینه تأثیر حتمی و قاطعی داشته باشند.» (۱۳۹۰/۷/۲۴)

سوال ۴: آیا احترام روحانیت در جامعه نسبت به گذشته (قبل از انقلاب) تنزل نیافته است؟ اگر چنین است، علت چیست؟ و اگر چنین نیست، به چه دلیل؟

(پاسخ + بیان مستقیمی از مقام معظم رهبری در همین زمینه) (۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بستگی دارد که «احترام» را چه تعریف کنیم؟ آیا یک نگاه ساده‌ی محترمانه، در عین حذف از جایگاه و ممانعت از انجام تکالیف احترام است؟! یا قرار گرفتن در موضعی که باید «احترام» است؟

این شبهه را برای این در اذهان عمومی مطرح می‌کنند تا القا کنند که ورود روحانیت به عرصه‌ی سیاست موجب تنزل جایگاه و احترام آنان در جامعه گردیده است! و نتیجه بگیرند که آنها باید در نقش یک مجسمه‌ی قدیس در حوزه و خانه‌های خود بنشینند و به عبادات شخصی، مطالعه، تدریس یا در نهایت موعظه‌ی مردم، آن هم به شرطی که با سیاست‌ها و منافع [ما] برخوردی نداشته باشد بپردازند.

البته به احتمال قوی، سن و سال بسیاری از کاربران محترم به سال‌های قبل از انقلاب اسلامی نمی‌رسد و گمان می‌کنند که در آن روزگار، روحانیت از جایگاه و احترام ویژه‌ای برخوردار بود و اکنون چنین نیست! در حالی که واقعیت اصلاً چنین نیست.

به راحتی روحانی‌ها را در حوزه‌ها [مثل مدرسه‌ی فیضیه] به رگبار می‌بستند و مغز آنها را به دیوارها می‌پاشیدند و هیچ کس هم معترض نمی‌شد. اصلاً اذهان عمومی از عمق فاجعه مطلع نمی‌شد که بخواهد معترض شود و اگر کسی هم خودش می‌فهمید، مجبور بود در خفا متأثر باشد و تأثر یا اعتراضش را علنی نکند.

به راحتی روحانیون معظم [چون امام خمینی^(ه)، امام خامنه‌ای، مرحوم طالقانی و سایر آیات و علما چون بهشتی، باهنر، مطهری و ...] را دستگیر کرده و در زندان‌ها تحت سختترین شکنجه‌ها قرار داده و تبعید می‌کردند و هیچ حساسیتی هم تحریک نمی‌شد.

خطبا و نویسندگان حق نداشتند کلامی بگویند یا بنویسند که کمترین مغایرتی با مواضع شاه نوکر داشته باشد، چه برسد به این که در مخالفت با استعمار و استثمار کشور توسط امریکا، انگلیس و اسرائیل باشد! کدام احترامی بوده که اکنون تنزل یافته است؟!

نهج البلاغه در تمامی کتاب‌فروشی‌ها آزادانه فروخته می‌شد، اما اگر ساواک کسی را دستگیر می‌کرد و در خانه‌اش نهج البلاغه پیدا می‌کرد، تحت سختترین شکنجه‌ها قرار می‌داد.

رفت و آمد به خانه‌های تمامی مراجع و علما، به ویژه آنان که اسلام و احکام اسلامی را به غسل حیض و نفاس و احکام وضو و طهارت محدود نکرده بودند تحت کنترل بود و اغلب کسانی که رجوع مکرری داشتند، حتماً بازداشت شده و دست کم مورد بازجویی قرار می‌گرفتند و ...

کدام احترام؟! احترام به روحانیت، همان احترام به اسلام و ضرورت اجرای احکام الهی - اسلامی در جامعه است که استقرار حکومت اسلامی و تبعیت از فقه و فقاقت را اجتناب ناپذیر می‌نماید.

***- البته شکی نیست که با استقرار حکومت اسلامی و قرار گرفتن روحانیت در جایگاه خودش و برخورداری از احترام و محبتی هدفدار و مؤثر در بیداری و رشد ملت‌ها، دشمنی‌ها نیز از خارج و داخل بسیار می‌شود و یکی از تاکتیک‌های همیشگی دشمن در جنگ نرم، شکستن حرمت‌ها و قداست‌هاست. چنانچه از پیامبر اکرم^(ص) کاریکاتور می‌کشند، حرم‌ها را به توپ بسته یا با بمب‌گذاری منفجر می‌کنند، آیات یا علما را ترور می‌کنند و از دشنام و مسخره و اهانت [به بهانه‌ی انتقاد یا دشمنی آشکار] نیز فروگذار نمی‌نمایند. و سپس القا می‌کنند که این حضور روحانیت در صحنه‌ی سیاست، موجب تنزل جایگاه و احترام آنان شده است و اگر در خانه و حوزه می‌نشستند، این احترام محفوظ می‌ماند. یک احترام صوری، نمایشی، بدون عمق و اثر(!؟) آری، اگر ائمه‌ی اطهار^(ع) نیز حضوری جدی در عرصه‌ی بیداری مردم نداشتند، هیچ یک شهید نمی‌شدند و**

تهمت، افترا، ناسزا و دشنام به آنان از سوی دشمنان نیز نه تنها نزول از جایگاه و یا هتک احترام آنان محسوب نمی‌گردد، بلکه سبب بیداری اذهان عمومی، محبت هدفدار و تبعیت روشن‌گر می‌گردد.

امام خامنه‌ای (۱۳۸۹/۰۷/۲۹):

«... در اینجا يك مغالطه‌ای هست که باید به آن اشاره کنم. ممکن است بعضی بگویند اگر حوزه‌های علمیه وارد مسائل جهانی، مسائل سیاسی، مسائل چالشی نمی‌شدند، اینقدر دشمن نمی‌داشتند و محترم‌تر از امروز بودند. این مغالطه است. هیچ جمعی، هیچ نهادی، هیچ مجموعه‌ی باارزشی به خاطر انزوا و کناره‌گیری و گوشه‌نشینی و خنثی حرکت کردن، هرگز در افکار عمومی احترام برانگیز نبوده است، بعد از این هم نخواهد بود. احترام به مجامع و نهادهای بی‌تفاوت و تنزه‌طلب که دامن از مسائل چالشی برمی‌چینند، يك احترام صوری است؛ يك احترام در معنا و در عمق خود بی‌احترامی است؛ مثل احترام به اشیاء است، که احترام حقیقی محسوب نمی‌شود؛ مثل احترام به تصاویر و تماثیل و صورتهاست؛ احترام محسوب نمی‌شود. گاهی این احترام، اهانت‌آمیز هم هست؛ همراه با تحقیر باطنی آن کسی است که تظاهر به احترام می‌کند. آن موجودی که زنده است، فعال است، منشأ اثر است، احترام برمی‌انگیزد؛ هم در دل دوستان خود، و هم حتی در دل دشمنان خود. دشمنی می‌کنند، اما او را تعظیم می‌کنند و برای او احترام قائلند ...»

[متن کامل بیانات ایشان در این مورد](#)

سوال ۵: آیا شاهین نجفی سابقه داشت و چه هدفی از اهانت به امام هادی (ع) دنبال می‌کند؟

(۶ خرداد ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

شخص شاهین نجفی از پرونده‌ی فساد اخلاقی (همجنس‌بازی) و نیز سوابق سوء سیاسی در همکاری با گروهک‌هایی چون منافقین برخوردار بود و به دلیل جرائم فراوانش در سال ۱۳۸۴ به آلمان گریخت. وی زمانی که در ایران بود، به خاطر شکایت برخی از شاکیان چندین بار بازداشت شد و به حبس افتاد. حدود ۱۳ سال پیش در رشت و تهران گروه‌های موسیقی زیرزمینی به راه انداخت و پس از فرار نیز با فدائیان، منافقین و سایر پس‌مانده‌های مقیم در اروپا مرتبط شد و به گروه «تپش ۲۰۱۲» نیز پیوست. بنا به اظهار فضل‌ی نژاد: «در همان هنگام، جریان رسانه‌ای «فتنه‌ی سبز ماسونی» در سایت‌های «فیس بوک»، «تویتر» و «یوتیوب» صفحات ویژه‌ای را ساختند تا «نماهنگ» این «همجنس‌باز مشهور و سلطان رپ ایران» را به صورت ویژه و در گسترده‌ترین سطح ممکن منتشر کنند. سرانجام شامگاه ۲۸ بهمن، تنها یک روز پس از گفتگوی ویژه تلویزیونی «حسین شریعتمداری»، نسخه‌ی کامل این نماهنگ در رسانه‌ها پخش شد.

اما، به رغم چنین سوابقی، نباید گمان کرد که «شاهین نجفی»ها خودشان کسی هستند و سرخود اقدام به چنین جسارت‌هایی می‌کنند. بلکه به زودی توسط دشمنان خارجی و اذتاب ابلیس، شناخته شده و به صورت یک مزدور ارزان قیمت اوامر را به اجرا درمی‌آورند.

دقت شود که «قداست شکنی و حرمت شکنی» یکی از استراتژی‌های اولیه‌ی استکبار جهانی علیه اسلام و به ویژه تشیع است. به همین دلیل شاهدیم که تمامی این گونه رفتارهای زشت و مغایر با عقل سلیم، شئون انسانی و ادعاهای حقوق بشری، در جهان غرب اتفاق می‌افتد. چنانچه قرآن در امریکا توسط یک کشیش فراماسون به آتش کشیده می‌شود - قرآن در افغانستان توسط نظامیان امریکایی سوزانده می‌شود - سلمان رشدی از انگلیس اقدام به انتشار کتاب موهن آیات شیطانی می‌کند - کاریکاتورست‌های ایتالیایی، هلندی و بلژیکی تحت عنوان «آزادی بیان؟!» به ساحت رسول اکرم (ص) اهانت می‌کنند و ... [گویا گستره‌ی این آزادی بیان در غرب فقط محدود به اهانت به مقدسات اسلام می‌باشد، وگرنه با سگ و اسب و آب‌پاش و باتوم و گاز اشک‌آور و ... به هر بیانی که علیه‌شان باشد هجوم آورده و پاسخ کوبنده می‌دهند].

در هر حال این رفتارهای ناهنجار ریشه‌ای و هدفدار است. در پایگاه خبر و عکس ایران www.iranpn.com، مطلب تحلیلی و مفیدی در این زمینه تحت عنوان ذیل درج شده است که توصیه می‌شود گرامیان حتماً کلیک و مطالعه نمایند.

کلیک: [دشمنی و بغض ۱۲۰۰ ساله - چرا امام هادی\(ع\) را آن روز کشتند و چرا امروز اهانت می‌کنند\(!?\)](#)

سوال ۶: می‌گویند اسلام اصلاً این نیست و چیز دیگری است و اینها سیاسی‌اش کرده‌اند! آیا اسلام یک دین سیاسی است؟ (۱۵ خرداد ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بفرمایند آن چیز دیگر چی هست؟ آیا این که یک عده‌ای به اسم دیندای خود را به وضو، غسل، سجاده و تسبیح مشغول کنند و سلاطین سلطه جو و ظالمین بر جان و مال مردم مسلط شوند، دین است؟ این که مسخره کردن دین خداست!

دقت شود که اسلام اصلاً «چیز» نیست که بگویند این نیست و چیز دیگری هست. اسلام «دین» خداست و دین مجموعه‌ای از «جهان‌بینی» و شناخت حقایق عالم هستی از یک سو و «شریعت»، قانون یا همان باید و نبایدهای منطبق با آن شناخت از سوی دیگر می‌باشد. پس اسلام نوعی تفکر، دانش، بینش، ایمان، قبول، اراده و حرکت از مبدأ به سوی هدف است. «آتا لله و آتا الیه راجعون». و بدیهی است که یک دین کامل، یک دین جامع است. یعنی دینی که در تمامی ابعاد و عرصه‌ها و موضوعات زندگی بشر، قانون، باید و نباید و امر و نهی داشته باشد و آن قوانین و احکامش نیز منطبق با وحی و عقل باشد. پس دینی که از طهارت بگوید، اما از اقتصاد نگوید - یا از عبادت شخصی بگوید، اما از عدالت اجتماعی نگوید - از دیر و خانقاه و زهد و به اصطلاح خودسازی بگوید، اما از زندگی مدنی، حکومت و جامعه‌سازی نگوید و ...، اصلاً دین نیست. نوعی رهبانیت است. و تحقق قوانین اجتماعی نیز فقط در سایه‌ی حکومت ممکن است.

دقت شود که «سیاست» چه به معنای عامش که به «چگونگی موضع‌گیری» در مقابل هر چیزی اطلاق می‌گردد و به همین دلیل به آن «اخلاق» نیز می‌گویند، و چه به معنای خاصش که به «چگونگی حکومت» اطلاق می‌گیرد، امری نیست که اختصاص به اسلام داشته باشد و یا کسی یا مکتبی بتواند از آن دوری گزیند. پرستش خداوند متعال و پذیرش «ولایت الهی» در تمامی شئون زندگی فردی و اجتماعی و یا متقابلاً کفر به خدا و پرستش خدایان کاذب و پذیرش ولایت شیاطین انس و جن، هر دو سیاست است.

قبول، حمایت و اقدام برای برپایی عدل و قسط در خود و جامعه نوعی سیاست است و کنار کشیدن و بی‌توجه بودن بر هر ظلمی که به خودیا دیگران می‌شود نیز نوعی سیاست است، منتهی ذیلانه و تحقیرآمیز. قیام علیه طواغیت زمان (که قرآن کریم مکرر دستور فرموده) و تبعیت از احکام اسلام به ویژه در مورد مباحث حکومتی، مثل «ولایت» نوعی سیاست است، سازش یا بردگی طواغیت نیز نوعی سیاست است. حضور و نقش‌آفرینی در عرصه‌های اجتماعی که از جمله «سیاست به معنای حکومت» است، خود نوعی سیاست می‌باشد و کناره‌گیری، کنج‌نشینی، خودداری از حضور و نقش‌آفرینی در ساختار سیاسی جامعه نیز خود نوعی سیاست است.

مخالف با سیاست اسلامی یا مخالفت با حکومت جباران، هر دو سیاست است. قیام سیاست است و سازش نیز سیاست است. حرف زدن سیاست است و سکوت نیز نوعی سیاست است. زهد فردی و بی‌تفاوتی نسبت به انسان‌ها و جامعه سیاست است و امر به معروف و نهی از منکر نیز سیاست است. ... این که در قرآن کریم امر به قیام علیه طواغوت می‌نماید (فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ) و امر قیام بر برپایی قسط می‌نماید (كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ) و ...، عین سیاست است. و این که مانند یهود عصر قدیم بگویند دست خدا بسته است (وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَعْلُومَةٌ)، او خلق کرده و رها کرده است و مابقی به خودمان مربوط است که چه می‌کنیم نیز نوعی سیاست است. یا مانند مکاتب پست مدرن امروزی که همان اندیشه‌ی یهود قدیم را در قالب جملات روز تکرار کرده و می‌گویند: «قواعد بازی [بایدها و هستی] هر چه می‌خواهند باشند، چون اختیاری نداریم برایمان جالب نیست، بلکه قوانین بازی [بایدها و نبایدها] مهم است که آن را خودمان تعیین کرده و یا تغییر می‌دهیم. (رورتی)»، نیز نوعی سیاست است که جامعه را به سوی پذیرش قدرت دیکتاتوری می‌برد. این که اسلام برای «ارزش‌ها» اهمیت و اصالت قائل می‌شود، سیاستی است که در تمامی عملکردهای فردی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و ... نقش می‌آفریند، و این که امروزه بگویند: هیچ ارزشی اصالت ندارد و ارزش به آن چیزی است که خودمان خوشمان بیاید از آن لذت ببریم - که موجب چیرگی قدرت و دیکتاتوری می‌گردد - نیز خود نوعی سیاست است. خلاصه هر کسی هر کاری بکند و هر موضعی که بگیرد، نوعی سیاست است که آن سیاست نیز منطبق با چگونگی جهان‌بینی و شریعتش می‌باشد. لذا حضرت امام^(ع) فرمود: «دیانت ما عین سیاست ماست». دیانت دیگران نیز عین سیاستشان و سیاستشان نیز عین دیانتشان است، منتهی با اسلام عزیز منافات دارد.

سوال ۷: در محافل و حتی تاکسی‌ها رایج شده که چطور مراجع فتوای تنباکو و ... می دادند، اما اکنون در برابر این گرانی‌ها فتوا نمی‌دهند؟ چطور ۴۰ سال پیش سکوت هر مسلمان خیانت بود و الآن نیست و...؟

(۸ تیر ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این عده فقط وقتی از مراجع حرف زده و به گذشتگان آنها اشاره و استناد می‌کنند که بخواهند به آنها حمله کنند و اساساً نه علاقه‌ای به اصل اسلام دارند و نه گرایش‌ی به نظام جمهوری اسلامی ایران دارند و در شئون متفاوت زندگی خود کاری با فتاوی مراجع دارند. در گذشته نیز چنین بودند. لذا هنوز فرق بین حکم و فتوا را نیز نمی‌دانند. وگرنه متوجه می‌شدند که اگر مراجع در گذشته فتوا می‌دادند هنوز هم می‌دهند و هیچ حکمی (مثل تنباکو) نیز صادر نشده است مگر این که جنبه‌ی سیاسی داشته باشد و به همین دلیل به آن «حکم» می‌گویند.

این حرف‌هایی که امروزه در برخی محافل و از جمله تاکسی‌ها مطرح می‌شود، هیچکدام جدید نیست و از فردای پیروزی انقلاب نیز گفته می‌شد. چه راجع به گرانی و چه راجع به درود فرستادن به شهرنو و سایر مراکز فساد. همان ابتدای انقلاب نیز همین حرف‌ها را می‌زدند که امام خمینی^(ره) بدین مضمون فرمود: نگویند انقلاب برای ما چه کرده است، بگویند شما برای انقلاب چه کرده‌اید؟

اگر سکوت هر مسلمان در گذشته یا ۴۰ سال پیش خیانت به شمار می‌رفت، اکنون هم خیانت است. اما هیچ مرجعی و هیچ عاقلی از مسلمانان و مردم نخواسته است که چشم را ببندند و دهان را باز کنند و همین طوری داد بزنند. هر چند که بلندگوی دشمنان خودشان شوند. بلکه همیشه خواسته شده که بصیر باشند و با بصیرت فریاد بزنند.

اگر گرانی و بیکاری و ... فقط و فقط ناشی از سوء مدیریت است که منتخبین خودمان (مردم) در مجلس و دولت دارند، اولاً باید در انتخاب بصیر باشیم و ثانیاً باید به آنها منتقد و معترض باشیم. نه این که بدون بصیرت و شناخت و بر اساس جو، قومیت، فامیلی، زد و بند یا ... رأی داده و انتخاب کنیم و قدرت را به دست آنها بسپاریم، و وقتی با ضعف، مشکل و سوءمدیریت مواجه شدیم، نوک حمله را متوجه فقها، مراجع، فتوا و حکم نموده و همین طور بدون شناخت و فکر یک چیزهایی در تاکسی یا محافل بگوئیم.

اما اگر مجلس و دولت نسبتاً خوب کار می‌کنند، اما بخش اعظم مشکلات به خود ما (توده مردم) برمی‌گردد، مثلاً تنبلی، کم کاری، میل به دادن و گرفتن رشوه، ظلم به دیگران از رانندگی گرفته تا تجارت و بلایی که اتحادیه‌ها و اصناف بر سر مردم می‌آورند، مصرف‌گرایی بیش از حد، تا جایی که مصرف انرژی ۱۸ برابر ژاپن باشد یا مصرف سوخت چند برابر هندوستان ۹۰۰ میلیونی باشد، آرزوهای بلند تا جایی که جوان حاضر به کار و حقوق نباشد و بخواهد ظرف یکی دو ماه پس از ورود به بازار کار، خانه و خودرو خریده باشد... و بدین ترتیب فاصله‌ی طبقاتی نیز زیاد شده و فقر در قشر دیگری شهود و آثار بیشتری داشته باشد، آن وقت باید فریاد را بر سر خودمان بزنیم و در این خصوص فتاوا و احکام نیز بسیار است. آیا کسی که یک قبر را به ۲۶۰ میلیون تومان می‌خرد، نمی‌تواند آن را خیر ۲۶ خانواده‌ی نوپا کند، تا آن که قبر را می‌فروشد نیز به آن طمع نکند؟ آیا آن که ۳۰۰ میلیون تومان خرج جشن ختنه سوران آقازاده‌اش می‌کند، یا یک خودروی دست کم ۱۵۰ میلیونی به عنوان زیر لفظی می‌دهد، نمی‌تواند چند انسان دیگر را هم ببیند؟ اگر مشکل فقط فتوا باشد که هیچ کدام از این رفتارها بر اساس فتوا نبوده است.

آیا مردمی که این چنین درگیر تجمل‌گرایی، مصرف‌گرایی، رشوه و ربا (چه دادن و چه گرفتن) شده‌اند [و از فقیر گرفته تا دارا به آن مبتلا هستند]، بر اساس فتوا عمل می‌کنند؟ یا توجیه می‌کنند که ای بابا گرفتاری هست و ...؟ گویی حلال و حرام فقط برای فراوانی و آسایش است! می‌گویند (در متن ایمیل نیز درج شده بود) در گذشته شهر نو بود اما اکنون فحشا در خیابان‌ها است؟! اولاً که در گذشته فحشا هم در شهرنو بود و هم در کافه‌ها، کاباره‌ها، دیسکوها ... و هم در خیابان‌ها و کوچه‌ها. و ثانیاً در گذشته نیز اهل اسلام و حلال و حرام به سراغ فحشا نمی‌رفتند و امروز نیز به سراغ خیابانی‌ها نمی‌روند. این فتوا که از صدر اسلام وجود داشته و مستمر بیان شده است.

اگر بخش اعظمی از گرانی‌ها یا بیکاری، به بحران اقتصادی و پولی جهان برمی‌گردد، چنانچه امریکا و اروپا را نیز درگیر نموده و ایتالیا، اسپانیا، یونان، پرتغال و حتی فرانسه را به مرز ورشکستگی کشانده و آلمان و انگلیس را هم تهدید می‌نماید و ما نیز نه تنها مستثنی از زنجیره‌ی اقتصادی در جهان نیستیم، بلکه به خاطر اسلام‌خواهی و استقلال طلبی مورد بی‌مهری‌ها و تحریم‌ها قرار می‌گیریم، باید هر چه فریاد داریم بر سر آمریکا بزنیم، نه این که با سخنان عوامانه بگوییم پس چرا راجع به تنباکو فتوا (البته حکم) دادند و راجع به پنیر، کره، نان و مرغ نمی‌دهند.

هر چند که اگر به رهنمودها و بیانات مقام معظم رهبری و همچنین سایر فقها در زمینه‌های متفاوت توجه کنند، آن مقدار که در طی این ۳۳ سال گفته شده، بعید است در طول تاریخ هزار ساله گفته شده باشد.

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۸: برخی به شعار «جانم فدای رهبر» شبهه وارد کرده و ایراد می‌گیرند. پاسخ چیست؟ (۸ تیر ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آدمی چه بداند و چه نداند، با اراده و یا بدون اراده، به صورت دائم و پیوسته، مال و جاننش را فدای محبوبش می‌کند. اساساً معنا و مفهوم و انگیزه‌ی حرکت نیز همین «محبت» و جذب شدن محب به سوی محبوب است.

کسی که تحصیل علم را دوست دارد، ده‌ها سال از عمر و جان را فدای کسب علم می‌کند، کسی که پول را دوست دارد، هر روز از صبح تا شب جان عزیز را فدای رسیدن به پول می‌کند و کسی که بازی فوتبال را دوست دارد، ۹۰ دقیقه از عمر و جان عزیزش را فدای دیدن یک مسابقه‌ای می‌کند که در کشوری دور دست در حال انجام است و علاقه یا عدم علاقه‌ی او و همچنین پیروزی هیچ یک از تیم‌ها نیز تأثیری بر او ندارد. کسی که غرب، فرهنگ غرب، مدل‌های حکومتی یا معیشتی یا تفریحی غرب را دوست دارد، مال، جان، حیثیت، دنیا و آخرتش را فدای غرب می‌کند و ...

آیا ندیده‌اید که جوان با چشم‌گریان می‌گوید: برای دیدن بازی تیم محبوبم، یک ماه برنامه‌ریزی کردم، سه روز مرخصی گرفتم، دور روز پیش از شهرم عازم شدم، دیشب در کنار استادیوم فوتبال زیر کامیون خوابیدم، امروز از صبح زود در صف ایستادم ... ولی راه به داخل نیافتم و یا گریه می‌کند که چرا تیم محبوبش باخته است! اینها همه مال و جان (پول، عمر، اعصاب و روان ...) است که در راه محبوب فدا می‌شود.

(گاهی) اگر مادر همین کسی که ۹۰ دقیقه عمرش را برای دیدن فوتبال فدا کرده، به او بگوید: بیمار و خسته هستم، ده دقیقه به من سر بزنی! پاسخ می‌دهد: مادر می‌دانی که گرفتارم و وقت ندارم. و برای توجیه قصور و تقصیرش، خطاب به مادر، به زمین و زمان، دولت، مردم، ترافیک و گرانی فحش می‌دهد. بدیهی است که دیدار بازی فوتبال برای او محبوبتر از دیدار مادر می‌باشد. لذا حاضر است ۹۰ دقیقه از جان و عمرش را برای آن فدا کند، اما حاضر نیست ۱۰ دقیقه برای دیدار و جلب رضایت مادر سرمایه‌گذاری کرده و دنیا و آخرتش را آباد کند!

پس جان و مال همیشه در حال فدا شدن است و محبوب‌های کوچکتر نیز همیشه به صورت مستمر در راه محبوب‌های بزرگتر قربانی می‌شوند. چنان که آدمی با زحمت پول در می‌آورد و آن پول را در راه به دست آوردن یک تکه لباس یا لقمه‌ای نان قربانی می‌کند. چرا که پول محبوب است، اما لباس و نان محبوبترند. کسانی نیز هستند که پول برایشان محبوبتر است و همه‌ی حیثیت، آرامش، آسایش، رفاه، سلامتی و حتی عزت خود را قربانی و فدای پول می‌کنند.

منتهی خوشا به حال کسی که بهترین را هدف، معبود و محبوب می‌گیرد و خوشا به حال کسی که می‌داند جاننش را در چه راهی فدا می‌کند و خوشا به حال کسی که با اراده و انتخاب راه درست را برمی‌گزیند.

«جانم فدای رهبر»، یعنی جانم فدای اسلام، اهداف و آرمان‌های اسلام و انقلاب اسلامی. یعنی جانم فدای ولایت، و این همان مقام شهادت و شهادت طلبی است که به صورت یک شعار بیان می‌گردد. لذا نه تنها جایی برای شبهه یا ایراد ندارد، بلکه بسیار مشهود و قابل ستایش و تحسین نیز می‌باشد. و البته کسی که در راه خدا شهید نشود، حتماً در راه غیرخدا شهید می‌شود.

پس معترضین و منتقدین به این شعار نیز جانشان فداست، منتهی فدای محبوبی دیگر، در راه هدف یا اهدافی دیگر و به دیگران ایراد می‌گیرند که چرا معبود ما را محبوب نمی‌گیرید و چرا در راه اهداف ما جان نمی‌دهید؟ و چرا در نقطه‌ی مقابل ایستاده و «جانم فدای رهبر» می‌گویید؟! دقت کنند که هر کسی جاننش فدای رهبرش است. منتهی رهبرها فرق می‌کند. برخی ولایت و رهبری و هدایت الله جل جلاله را برگزیدند و برخی دیگر ولایت و هدایت طواغیت را پسندیده‌اند. توجه، دقت و تدبیر در آیات ذیل، موضوع را کاملاً روشن و مبرهن می‌نماید:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره، ۲۵۷)

ترجمه: خداوند دوست و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنها را از تاریکی‌ها (ی جهل و کفر و فسق) به سوی نور (علم و ایمان و تقوا) بیرون می‌برد، و کسانی که کفر ورزیدند سرپرستان آنها طغیانگراند که آنها را از نور (هدایت) به سوی تاریکی‌ها (ی گمراهی) بیرون می‌برند. آنها اهل آتشند که در آنجا جاودانند.

«الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (النساء، ۷۶)

ترجمه: کسانی که ایمان آورده‌اند در راه خدا می‌جنگند (می‌کشند و کشته می‌شوند)، و کسانی که کفر ورزیده‌اند در راه طاغوت (هر طغیانگر نافرمان حق) می‌جنگند، پس شما با یاران و دوستان شیطان بجنگید، که بی‌تردید مکر و فریب شیطان همواره (در برابر تدبیر الهی) ضعیف است.

WWW.X-SHOBBHE.COM

سوال ۹: اگر اسلام دین رحمت است، چرا در آیات فراوانی می‌فرماید که با مشرکان بجنگید، سران فتنه را بکشید و در قصاص برای شما حیات است و ...؟ می‌گویند آیات جهاد همین است. پاسخ چیست؟ (۲۸ تیر ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

البته که اسلام دین رحمت است و «اگر» ندارد. خداوند متعال رحمان و رحیم است و رحمتش را حتی بر «عدالت» خود مسبوق داشته است، چه رسد به عذاب. بدیهی است اگر چنین نبود، نه تنها باب توبه را نمی‌گشود و فرصت بازگشت را همیشگی قرار نمی‌داد، بلکه اولین عصیان را برای پایان دادن به زندگی و نزول عذاب دنیوی و اخروی کافی می‌شمرد. اما باید توجه داشت که نه تنها معنای «رحمت»، جهالت، غفلت، ذلت و ضلالت نیست، بلکه عین حکمت و فضل است.

بدیهی است که اسلام دین خداست و خداوند متعال، رحمان و رحیم و نیز علیم و حکیم است و بندگان را هدایت می‌نماید تا به کمال برسند. لذا در اسلام آموزه‌هایی مانند آنچه به نام حضرت مسیح^(ع) بر مسیحیان بیچاره القا کرده‌اند، مثل این که اگر به این طرف صورتت سیلی زدند، آن طرف را بیاور تا بزنند، یافت نمی‌شود. خداوند متعال رحمان و رحیم و نیز عادل است و دینش مخالف با «ظلم» بوده و «ظلم ستیزی» را نیز آموزش می‌دهد.

در مقابل «ظلم» یا «عدل» است و یا «فضل»، یعنی برتری به واسطه‌ی گذشت. اما در نگاه حکیمانه هر گذشتی برتری نیست و گاهی حماقت محض است.

این که اگر مالت را هدف گرفتند، جانت را تقدیم کن، و اگر جانت را هدف گرفتند، نوامیس مادی و معنویت را نیز پیشکش کن، همان حماقت، ذلت و ضلالتی است که از ناحیه‌ی مستکبرین و ظالمین القا می‌شود تا برای چپاول، تجاوز و نسل کشی، حتی با اندک مقاومتی نیز مواجه نگردند و بدون زحمت و به سهولت به آمال خود دست یابند.

لذا هر عقل سلیمی حکم می‌کند که گاهی گذشت و بخشش لازم است (که بیشتر در امور و حقوق فردی متجلی می‌گردد) و گاهی مقاومت، مجاهدت، قصاص و حتی جنگ ضروری می‌باشد (که بیشتر در امور اجتماعی و دفاع از حقوق الهی و انسانی جامعه مقم می‌گردد). و سکوت، رضایت، بخشش، ترحم و ... در این گونه امور، خود از عوامل گسترش ظلم و فساد خواهد بود. لذا:

الف - اگر خداوند متعال فرمود: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (البقره، ۱۷۹) - برای شما در قصاص، زندگی نهفته است. ای صاحبان اندیشه، بدان امید که تقوی پیشه کنید.»، به یک ضرورت عقلی جهت حفظ امنیت و نظم جامعه اجازه داده و توصیه نموده است و به همین دلیل است که «أُولِي الْأَلْبَابِ» یعنی صاحبان فکر (برنامه‌ریزان و سیاستگذاران و مجریان حقوقی، قضایی و نظم اجتماعی) را مؤکداً مورد خطاب قرار داده است. در کجای دنیا غیر از این عمل می‌شود و برای جرم، مجازات تعیین نمی‌گردد و هر مجرم و جنایتکاری مورد عفو و رحمت قرار می‌گیرد؟!

اما در قرآن کریم آیات بسیاری نیز وجود دارد که گذشت و عفو را افضل از قصاص قلمداد نموده و به تقوا نزدیکتر برشمرده است. به ویژه در مسائل شخصی. چنانچه در اختلافات خانوادگی می‌فرماید در صورت تخلف می‌توانید متارکه کنید، اما اگر گذشت و صلح کنید، به تقوا نزدیکتر است: «وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى».

پس، نه قصاص یک حکم مطلق است و نه گذشت و هر کدام باید در جای خود عمل شود.

ب - اگر خداوند متعال در خصوص فتنه گران فرمود:

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ لِلَّهِ فَإِنْ ائْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (الأنفال، ۳۹)

ترجمه: و با آنها قتال کنید تا فتنه‌ای نباشد و همه‌ی دین برای خدا باشد و اگر باز ایستند، پس بی‌گمان خدا بدانچه می‌کنند بیناست.

در آیات دیگر نیز توضیح داد که «فتنه» از «قتل» بدتر، بزرگتر و شدیدتر است. دقت شود که آدمی معمولاً احساسی برخورد می‌کند و احساسات اغلب حجاب تعقل، تدبر و بصیرت می‌شوند. لذا اگر افراد جامعه مشاهده کنند که یک نفر آمد و یک یا چند نفر دیگر را کشت، به نظرشان او فاسد و فاسقی است که باید قصاص شود و ترحم بر او، همان ترحم بر پلنگ تیز دندان است، اما گمان می‌کنند که «فتنه» شرارت بزرگی نیست، چیز مهمی نیست و اثر چندانی نیز ندارد و می‌توان به آن بی‌توجه بود و یا دست کم اغماض کرد. اما خداوند متعال به انسان بصیرت می‌دهد که «فتنه از قتل بدتر است». ممکن است یک قاتل، یک یا چند نفر را بکشد و یا مانند امریکا و اسرائیل در یک حمله چند صد نفر زن و کودک را قتل عام کنند. در این جنایت بطلان کفر و ظلم ظالم مشهود است، اما در فتنه یک جامعه کشته می‌شود، دنیا و آخرت یک نسل بر باد می‌رود، سرنوشت نسل‌ها برای مدت‌ها و شاید تا قیامت متغیر می‌شود و چه بسا هویت، ماهیت و واقعیت پلید فتنه و فتنه‌گر هیچ‌گاه آشکار نگردد. لذا فرمود:

«وَ افْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ وَ اَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ اَخْرَجُوَكُمْ وَ الْفِتْنَةُ اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ...» (البقره، ۱۹۱)

ترجمه: و هر جا آنها را یافتید بکشید و بیرونشان کنید از آنجا که شما را بیرون کردند. فتنه [آنان] از کشتن بدتر است. و فرمود:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدَّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفِّرَ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ اِخْرَاجِ اَهْلِهِ مِنْهُ اَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَةُ اَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ اِنْ اَسْتَطَاعُوا وَ مَن يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَاُولَئِكَ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اُولَئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره، ۲۱۷)

ترجمه: از تو درباره‌ی جنگ در ماه حرام (رجب، شوال، ذیقعد و ذیحجه) می‌پرسند (چون عده‌ای از سپاهیان اسلام اشتباهاً در آن ماه جنگیده بودند)، بگو: هر نوع جنگی در آن (گناهی) بزرگ است، ولی هر نوع جلوگیری از راه خدا (از اسلام آوردن مردم)، و کافر شدن به او و (منع مردم از) مسجد الحرام، و بیرون کردن اهلس از آن، (گناه این اموری که کفار انجام می‌دهند) در نزد خداوند بزرگتر (از جنگ در ماه حرام) است، و فتنه (شرك و آزار مسلمین) از کشتار بزرگتر است! و همواره (مشرکان) با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از دینتان بازگردانند، و هر که از شما از دینش برگردد و در حال کفر بمیرد، چنین کسانی عمل‌های نیکشان در دنیا و آخرت تباہ می‌شود (در دنیا نیز ذکر خیر و دعا و ترحم مردم به واسطه‌ی آثار نیکشان تبدیل به عکس می‌شود) و آنها اهل آتشند و در آنجا جاودانند.

ج - و البته در آیات بسیاری تأکید شده که اگر دست از فتنه برداشتن، اگر دست از جنگ کشیدند، اگر به شما تعرضی نکردند، اگر با شما وارد صلح شدند، اگر بر تعهدات پایبند بوده و معاهدات فی‌مابین را نقض نکردند، اگر از شما پناه خواستند و... شما نیز ترحم کنید.

اما در هیچ آیه‌ای نیامده است که اگر فتنه کردند، شما فریب خورده و قربانی شوید - اگر به دین، کشور، جان، مال و نوامیس مادی و معنویان متعرض شدند، شما با دسته گل و شیرینی به پیشواز روید - اگر علیه شما جنگیدند، شما تسلیم باشید - اگر شما را قتل عام کردند، شما اهل ترحم باشید و گذشت کنید و ... حال اگر این مواضع را با «دین رحمت» بودن اسلام در تضاد می‌بینند، مشکل از بینش و دانش و یا قصد و غرض آنها در ضدتبلیغ و اغفال مسلمین است.

مرتبط:

سوال: به نظر می‌رسد در سیره‌ی پیامبر اکرم (ص) و حضرت علی (ع) در زمان حکومت، تا زمانی که گروه مخالف دست به سلاح نبرده و جنگ مسلحانه را آغاز نکرده، حکومت آنها را حتی توبیخ هم نمی‌کرد، چه رسد به حکم بازداشت، محاکمه یا مجازات. اگر چه گروهی برای براندازی تشکیل داده و فتنه می‌کردند.

جدید:

یادداشت سردبیر: تفاوت‌های زمان‌ها و مکان‌ها در عین وحدت مالکیت. (به مناسبت نزدیک شدن ماه مبارک رمضان)

سوال ۱۰: شبهه می‌کنند: آیا بهتر نبود به جای برگزاری روز قدس، به آذربایجان شرقی و هموطنان ایرانی خود کمک می‌کردیم - جمعه روز آذربایجان است و نه روز قدس؟ (۲۸ مرداد ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بدیهی است که دغدغه و ناراحتی و یا بهتر بگوییم عصیت گویندگان، مدعیان و رواج دهندگان این شبهه، نه آذربایجان شرقی است، نه زلزله زدگان و مصیبت دیدگان و نه سایر هموطنان، بلکه دغدغه و ناراحتی آنان همان برگزاری «روز قدس» است. و هم سوپی حب‌ها و بغض‌ها، نگرانی‌ها و دغدغه‌ها، اهداف و آرزوها، خوشایندها و ناخوشایندها، خود بیانگر همسویی مواضع و منافع است. پس اگر دغدغه‌ی عده‌ای همانند و همسوی دغدغه‌ی صهیونیسم بود و اگر خواسته‌ها مطابق اهداف و منافع آنها بود، مواضع آنها نیز روشن و مبرهن می‌گردد، هر چند که به الفاظی چون «وطن» یا «هموطن» متوسل گردند.

بدیهی است که کمک به مصیبت دیدگان آذربایجان شرقی و هر گرفتار و مصیبت دیده‌ی دیگری، یک وظیفه‌ی شرعی، انسانی، ملی و همیشگی است، اما چه ضرورتی دارد که کاری را به جای کار دیگری انجام دهیم؟! این یک ترفند است و به هر امر دیگری نیز می‌تواند تعمیم یابد. مثلاً بگویند آیا بهتر نیست به جای تلاوت قرآن آواز بخوانیم تا دل عده‌ای از هموطنان شاد شود؟ یا به جای اقامه‌ی نماز، قدم بزنیم، ورزش کنیم و اگر دلمان خواست با خدا هم حرفی بزنیم، تا بدمان نرم و گرم شود، به جای روزه‌ی ماه مبارک رمضان، هر وقت که دلمان خواست و ضرورت دیدیم رژیم غذایی بگیریم و...؟!

اگر به جایجایی‌های پیشنهادی این گروه دقت کنیم، متوجه می‌شویم که هیچ گاه نمی‌نویسند و نمی‌گویند که آیا بهتر نیست به جای اسراف‌ها، خوش گذرانی‌ها، هزینه‌های گزاف تفریحات حلال و حرام، فسق و فجور و خیانت، مراسم آن چنانی برای عقد، عروسی، ختنه سوران، نامزدی، فارغ‌التحصیلی، تجهیزیه‌ی آن چنانی، ماه غسل چند ده میلیونی یا حتی چند صد میلیونی، سفرهای بی‌مورد داخلی و خارجی و ...، به هموطنان مصیبت دیده و یا بی بضاعت کمک کنیم! و آیا بهتر نیست به جای دشمنی با اسلام و مسلمین، بغض دشمنان قسم خورده‌ی خود و در رأس آنها امریکا، انگلیس و اسرائیل را در دل پیروانیم و به جای خدمت به آنها، به خود و ملت خود کمک کنیم؟! بلکه همیشه مطرح می‌کنند: آیا بهتر نیست به جای ساخت مسجد و یا بازسازی حرم‌های منفجر شده توسط اربابانشان، خانه و آپارتمان بسازیم؟ آیا بهتر نیست به جای راهپیمایی ۲۲ بهمن، به بی بضاعت‌ها کمک کنیم؟ آیا بهتر نیست به جای روز قدس به آذربایجان کنیم؟ آیا بهتر نیست به جای مراسم شب قدر و یا نیمه‌ی شعبان، پولش را به نیازمندی دهیم ... و در یک جمله: آیا بهتر نیست به جای دین، فرهنگ، اهداف، منافع، وطن و هویت دینی و ملی خود، اهداف و منافع امریکا، انگلیس و اسرائیل را محقق کنیم؟!

اگر فقط مادی، محدود و به قول خودشان ملی نیز فکر می‌کنند (که نمی‌کنند)، چرا فکر نمی‌کنند که زلزله‌ی آذربایجان مصیبتی است که روز خاص ندارد، حدود یک هفته از این حادثه می‌گذرد و هنوز هم خیلی جای کار دارد و هر روز و هر لحظه باید به آنها امداد رساند، اما روز قدس یک روز جهانی است که هیچ مدخلیت و منافاتی نیز با کمک رسانی به آن عزیزان ندارد و شرکت کنندگان در تظاهرات روز قدس، خود بزرگترین امدادگران آذربایجان شرقی هستند و در مقابل معترضین روز قدس کمترین امدادی نخواهند رساند؟! و چرا فکر نمی‌کنند که اگر زلزله، یک منطقه کوچک از این کشور پهناور را مصیبت زده کرده است، زائده‌ی جعلی اسرائیل، کل کشور و منطقه‌ی آنها را مصیبت زده کرده و در مهلکه قرار داده است؟ آیا دعوت به سکوت در مقابل دشمن حربی، ملی‌گرایی و وطن دوستی است و یا ستون پنجمی و سپینه زدن زیر علم بیگانه؟! لذا مطمئن باشند که حتی زلزله زدگان و مصیبت‌دیدگان آذربایجان شرقی نیز خود در این تظاهرات شرکت می‌کنند. چرا که هم مسلمان هستند و هم ایرانی.

سوال ۱۱: می‌گویند: انقلاب چه فایده‌ای داشته؟ دلار که گران شد، بدحجابی هم هست، کشورها نیز ارتباط خوبی با ما ندارند، دستاوردها نیز در طول زمان (چه بسا بیشتر) انجام می‌شد؟ پاسخ قاطع چیست؟ (۱۰ شهریور ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

البته که می‌گویند و شما هر پاسخی دهید نیز به این ضدتبلیغ‌ها ادامه می‌دهند. اگر این کار نکنند، چه کنند؟

این شعارها تازه نیست، از اوایل انقلاب نیز می‌گفتند. گویی انقلاب یا جمهوری اسلامی مثل باران است که اگر آمد، سریعاً باید همه جا مرطوب گردد! آنقدر فرافکنی کردند که «انقلاب چه فایده داشته و برای ما چه کرده است؟» تا امام خمینی^(ره) پاسخ آنان را در یک جمله داد و بدین مضمون فرمود: «نگوید انقلاب برای ما چه کرده است، بگویند شما برای انقلاب چه کرده‌اید؟!» لذا آنان که انقلاب کردند و اکنون نیز انقلابی هستید، به نتایج و دستاوردهای خود کاملاً واقفند و به همین دلیل حاضر نیستند به هیچ قیمتی یک قدم عقب نشینی کنند. و آنان که هیچ‌گاه با انقلاب نبوده و نیستند، مرتب نق می‌زنند، که پس دلار، زن، خوشگذرانی، گج و سیمان چه شد؟

باید دقت داشت که موفقیت یا شکست هر حرکتی (به ویژه انقلاب‌ها) با اهدافش سنجیده می‌شود که چقدر دور یا نزدیک شده است؟

الف - اگر هدف از انقلاب اسلامی ارزانتر کردن دلار بود، انتقاد بیان شده وارد است. اما مردم این کشور در حالی انقلاب کردند که دلار فقط ۷ تومان بود و اگر دلار یا فحشا یا گج و سیمان می‌خواستند، همچنان وابسته می‌مانند و انقلاب نمی‌کردند. البته نرخ دلار نیز فقط به خاطر انقلاب افزایش نیافته است. امروز دلار حدود ۱۸۰۰ یا نرخ دولتی حدود ۱۴۰۰ تومان (با نوسان) می‌باشد. یعنی تقریباً ۲۵۰ برابر افزایش یافته است. حال ما سؤال می‌کنیم که مگر در ترکیه که مرکز ناتو بوده و اصرار دارد به اروپا بپیوندد، نه جنگ داشته و نه محاصره‌ی اقتصادی، و دولت‌هایش نیز از گذشته تا کنون همه وابسته و سرسپرده بودند، تا کنون چند انقلاب رخ داده که ارزش پولش در همین مدت بیش از ۱۵۰۰ برابر کاهش یافته است؟! چرا نمی‌گویند این تفاوت که به رغم جنگ و تحریم و ... بین ارزش پول ایران و ترکیه وجود دارد، به خاطر انقلاب، استقلال و نظام جمهوری اسلامی است؟

ب - هدف از انقلاب و استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران، با حجاب کردن عده‌ای بدحجاب نیز نمی‌باشد. بلکه هدف [البته در این زمینه]، ممانعت از کشف حجاب و فساد اجباری حکومتی و نیز محیطی از یک سو و مساعد نمودن زمینه برای هدایت از سوی دیگر است. که البته بسیار هم موفق بوده است. حال اگر عده‌ای دانسته یا ندانسته با هدایت و رشد خود لجاجت می‌کنند، علیه خود کار می‌کنند. مگر چون پیامبر^(ص)، وحی و اسلام آمد، همه باید مسلمان، مؤمن، متقی و اهل تعقل و شعور می‌شدند و یا شدند؟!

شاید شعاردهندگان نمی‌دانند (و البته اغلب می‌دانند، خود را به تجاهل می‌زنند) که قبل از انقلاب اسلامی، در هر شهری فاحشه‌خانه‌ای وجود داشت که بسیاری از فواحش آن دختران ربوده شده بودند. شب‌های جمعه در شبکه‌های تلویزیونی برنامه‌های کاباره‌ها پخش می‌شد، تأسیس کازینوها گامی «به سوی دروازه‌های تمدن» محسوب می‌شد و پسند نوامیس توسط خارجی‌ان یک افتخار ملی شمرده می‌شد. شاید توجیه کنند که امروزه نیز فواحشی هستند و ...، اما فرق است بین وجود فاحشه با فاحشه‌خانه و یا مبدل نمودن رسانه‌ی ملی به مرکز فحشا، و فرق است بین وجود شرابخوار با تولید و گسترش رسمی و علنی عرق‌فروشی، و یا قماربازی چند نفر با تأسیس انواع کازینوها و قمارخانه‌های بزرگ و کوچک. البته اینها، همه‌ی مفاسد نیست.

ج - حمل کردن پیشرفت‌ها و دستاوردها به گذر زمان نیز یک قضاوت ظالمانه و نوعی خودزنی ذلیلانه است. صنعت، ده سال قبل از ژاپن وارد ایران شد، پس چرا ایران طی نیم قرن عقبتر رفت و ژاپن در اوج صنعت دنیا قرار گرفت؟ آیا علتی جز سرسپردگی حاکمان حقیر این کشور بود؟

وقتی در یک قلم بیان می‌شود که پس از انقلاب به هزاران روستا آب آشامیدنی، برق و جاده رسید، یعنی همین قدر هم نداشتند و مانند انسان‌های بدوی زندگی می‌کردند. ایران بدون برق کجا و ایران دارای تکنولوژی هسته‌ای، یا نانو، یا صنعت شبیه سازی ... و قرار گرفتن در ردیف ده یا حتی ۵ کشور اول جهان کجا؟! خوب است دست کم به اقرارهای دشمنان ایران اسلامی رجوعی کنند و به دلایل شدت دشمنی آنها با پیشرفت‌های علمی ایران دقتی نمایند.

د - و اما در خصوص رابطه با کشورها! با کدام کشوری رابطه داشتیم که اکنون در سطح بسیار بالاتر نداریم؟ اصلاً در صحنه‌ی جهان و سیاست بین‌الملل چه جایگاهی داشتیم که رابطه با ایران برای کشوری مهم باشد؟

آیا معنا و مفهوم «نوکری و سرسپردگی» امریکا، انگلیس و اسرائیل «رابطه» است؟! یا آن که مثل دوره‌ی بازرگان باور این است که «بدون امریکا نمی‌شود نفس کشید» یا مثل دوره‌ی اصلاح طلب‌ها مرعوب القانات غربی شده و گمان می‌کنیم که کشور فقط امریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان است و اگر آنان به ما اخم کردند، روزگاران سیاه است؟!

بدیهی است وقتی حکومت دست نشانده‌ای ساقط می‌گردد و کشور استعمار زده‌ای اعلام استقلال می‌کند، اربابان سابق به همین راحتی نپذیرفته و برایش کارت تبریک و دسته گل نمی‌فرستند. بلکه با تحمیل جنگ داخلی و خارجی، ترور، تحریم اقتصادی، ضدتبلیغ، فشار سیاسی و... سعی می‌کنند تا سلطه و منافع از دست رفته را بازپس گیرند. حال ما باید از این که ارتباطی مثل سابق برقرار نیست، خوشحال باشیم یا ناراحت؟! مضاف بر این که اکنون همه‌ی کشورها، دولت‌ها [حتی دشمنان] و مهمتر از آنها ملت‌ها، ایران اسلامی را به عنوان کشوری مستقل، مقتدر و نقش آفرین در سیاست‌های منطقه‌ای و حتی قاره‌ای می‌شناسند. به این جایگاه که دیگر دشمنان نیز اذعان دارند، پس چرا یک عده ایرانی باید اغفال شده و سنگ آنان را بر سینه بزنند؟! آیا این روحیه از پس مانده‌ی آثار حقارت‌های گذشته و دوران استعمار و استثمار نیست؟ چطور می‌توانند ایران امروز را با ایرانی مقایسه کنند که پادشاهش را انگلیس تعیین می‌کرد، نخست وزیر و دولتش را امریکا منصوب می‌کرد و حکومتش را بهایی‌ها اداره می‌کردند و ثروتش به جیب غرب و اسرائیل می‌رفت؟! حتی یک خارجی که اندکی مطالعه داشته باشد - هر چند دشمن سرسخت اسلام و نظام جمهوری اسلامی ایران باشد - نیز چنین مقایسه و قضاوت ناصحیحی را انجام نمی‌دهد.

ه - هدف از انقلاب و استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران، تحقق همان سه شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» بوده و هست که الحمدلله به رغم تمامی توطئه‌های نظامی، سیاسی، تروری، اقتصادی، فرهنگی، امنیتی و... توسط دشمنان خارجی و ستون پنجم داخلی، با رهبری‌های مدبرانه و نیز بصیرت و ایستادگی مردم محقق شده و روز به روز کاملتر می‌گردد.

سوال ۱۲: توهم توطئه یعنی چه و آیا [آن طور که می‌گویند] ما دچار «توهم توطئه» هستیم؟ چه ضرورتی دارد؟ (۱۹ شهریور ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

توهم به خطورات ذهنی می‌گویند. خواه در بیرون واقعیت عینی داشته باشد و خواه نداشته باشد. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «بسیاری از مردم عبدالاهام هستند»، یعنی اوهام خود را بندگی و تبعیت می‌کنند.

معنای «توطئه» نیز مقدمه چینی، آماده کردن، زمینه سازی و مساعد نمودن شرایط برای انجام یک کار است که البته بیشتر به کاری که «علیه» باشد اطلاق می‌گردد.

پس، منظور از «توهم توطئه» در اصطلاح سیاسی این است که در واقعیت و عینیت خارجی، هیچ دشمن و توطئه‌ای علیه اهداف و منافع در کار نباشد، اما عده‌ای در ذهن خود خیال، تصور و توهم کنند که دشمن و توطئه در کار است.

الف - ضرورت اجتناب ناپذیر دشمن شناسی (تهدید):

هر چیزی ضدی دارد که اصطلاحاً به آن «دشمن» اطلاق می‌گردد. به عنوان مثال: جهل دشمن علم، بیماری دشمن سلامتی، فقر دشمن غنا، تزلزل دشمن ثبات، کفر دشمن ایمان، نفاق دشمن صداقت، ربا دشمن اخلاص و ... می‌باشد. پس، هر کمالی نیز از سوی دشمنش مورد «تهدید» قرار می‌گیرد. لذا وجود «دشمن» در هر امری نه خیال است، نه تصور و نه توهم بی‌جا. از این رو «دشمن شناسی - تهدیدشناسی» برای حصول موفقیت، ثبات و دوام در آن، ضرورتی اجتناب ناپذیر است و اهمال در این امر موجب صدمه و شکست خواهد شد. به عنوان مثال: امریکا، اسلام و مسلمین و جمهوری اسلامی ایران را دشمن می‌شناسد و متقابلاً اسلام و مسلمین و به ویژه جمهوری اسلامی ایران نیز امریکا را دشمن می‌شناسند. و این یک واقعیت است و نه توهم.

خداوند متعال که خالق و هادی بندگانش می‌باشد، ابلیس و شیاطین انس و جن را به عنوان «دشمن» به انسان معرفی نموده و توجه به مکر و توطئه‌ی آنها را متذکر شده و آدمی را از بندگی، اطاعت و تبعیت آنها منع نموده است.

«إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (فاطر، ۶)

ترجمه: در حقیقت شیطان دشمن شماست، شما [نیز] او را دشمن بگیرید، [او] فقط دار و دسته‌ی خود را می‌خواند تا آنها از یاران آتش باشند.

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»

(یس، ۶۰ و ۶۱)

ترجمه: ای فرزندان آدم مگر با شما عهد نکردم که شیطان را مپرستید زیرا وی دشمن آشکار شماست * و این که مرا پرستید این است راه راست.

ب - معرفی تهدیدهای دروغین یا «توهم توطئه»:

شیطان نیز دائم دشمنان یا تهدیدهای دروغین معرفی می‌کند. به عنوان مثال: انسان را از فقر ظاهری می‌ترساند، از بی اعتباری ظاهری می‌ترساند ... و او را به خلاف و امیدارد. در عینیت خارجی و جهان سیاست نیز شاهدیم که امریکا دائماً یک یا چند «تهدید دروغین» را به مردم خود و اذهان عمومی جهانیان القا می‌کند که دلیل و توجیهی برای جنایاتش باشد. به عنوان مثال: اسلام را تهدید و مسلمین را تروریست معرفی می‌کند و اسلام هراسی را ترویج می‌نماید - ۱۱ سپتامبر را راه می‌اندازد و مردم امریکا را می‌ترساند که یک گروه تروریستی کوچک به نام القاعده (که دست ساز خودش است) می‌خواهد کل امریکا را نابود کند و برای مقابله با این «دشمن - تهدید» به افغانستان لشکرکشی می‌کند - مدعی می‌شود که صدام از سلاح‌های کشتار جمعی برخوردار است و می‌خواهد جان بشریت و امریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها را

هدف بگیرد و به این بهانه به عراق لشکرکشی می‌کند - می‌گوید: ممکن است جمهوری اسلامی ایران با دستیابی به فن آوری هسته‌ای، بمب اتم بسازد و به ما حمله کند - به اعراب و کل جهان، ایران را یک تهدید معرفی می‌کند و ... اینها همه «توهم توطئه» و القای آن به اذهان عمومی است.

واقعاً توسل به این دروغ‌ها و ترویج «توهم توطئه» در اذهان عمومی امریکا و اروپا، جهان عرب و ...، برای ابرقدرتی چون امریکا چه ضرورتی دارد؟ ضرورتش این است که انسان فطرتاً کمال‌جو و بالتبع دشمن ستیز است. پس معرفی «کمال کاذب» و «دشمن کاذب»، تنها راه اغفال و به بردگی کشاندن اوست، چنانچه شناختن دوست و دشمن حقیقی، همراهی دوست و اجتناب از دشمن و توطئه‌هایش، تنها راه سعادت اوست.

ج - انقلاب و جمهوری اسلامی ایران و «توهم توطئه»:

ملتی برای استقلال خود قیام کردند و حکومت و قوانینی را نیز برای خود بهتر دانسته و قبول کرده‌اند. آیا گمان آن که نظام سلطه و صهیونیسم بین‌الملل با تاسی به اصولی که خود تحت عنوان «دموکراسی»، «حقوق بشر» و «لیبرالیسم» تبلیغ می‌کنند، به راحتی قبول کرده و از منافع از دست رفته‌ی خود چشم می‌پوشند و هیچ «توطئه‌ای» برای براندازی و بازگشت تدارک نمی‌بینند، خودش یک توهم بی‌جا نیست؟ آیا دوست شناختن دشمن، خودش یک توهم بی‌جا و ناشی از توطئه‌ی واقعی نیست؟

د - کدام یک از موارد ذیل با حمایت خارجی واقع نشده و «توهم توطئه» بوده است؟

- * - حمایت از رژیم منحوس پهلوی در کشتار بی رحمانه و سرکوب انقلاب و انقلابیون؟
- * - راه اندازی جنگ داخلی در کردستان و توطئه برای راه اندازی جنگ‌های مشابه در استان‌های مرزی جهت تجزیه‌ی کشور؟
- * - تحمیل جنگ خارجی ۸ ساله که تمامی کشورهای اروپایی و اغلب کشورهای عربی در آن شرکت داشتند؟ همچنین بمباران شیمیایی شهرها و کشتار مردم غیرنظامی؟
- * - فعال کردن گروهک‌های تروریستی در ایران - انفجار حزب جمهوری و به شهادت رساندن ۷۲ نفر از خدمتگزاران انقلابی و صدیق و در رأس آنها سید مظلوم، شهید آیت‌الله بهشتی - ترور رئیس جمهور و نخست وزیر ایران - ترور آیات عظام و شهدای محراب - ترور سایر مسئولین و حتی مردم بی‌گناه؟
- * - هدف قرار دادن هواپیمای مسافربری و کشتار صدها مسافر بی‌دفاع و اهداء مدال به فرماندهی جانی؟
- * - ترور دانشمندان دینی چون شهید مطهری و نجیگان علمی چون دانشمندان علوم هسته‌ای و سردارانی چون شهید صیاد شیرازی در غیر زمان جنگ؟
- * - انجام عملیات جاسوسی چون طیس و صدها نمونه‌ی دیگر؟
- * - تحریم اقتصادی حتی (به اذعان خودشان) علیه مردم؟
- * - ایجاد فتنه‌ها و توطئه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در داخل کشور؟
- * - ...

آیا این واقعیت‌ها همه «توهم توطئه» است؟ یا آن که «توهم» انگاشتن دشمنی‌ها و توطئه‌ها، خود یک توطئه‌ی بسیار ظریفتر و حساستری است که از سوی دشمن دیکته و از ناحیه‌ی ستون پنجم اشاعه شده و به اذهان عمومی القا می‌گردد، تا نه تنها از دشمن غافل شوند، بلکه دوست را (به علت توهم) دشمن، و دشمن واقعی را دوست گمان کنند؟ به این می‌گویند «توهم توطئه»، نه واقع‌گرایی بر اساس بصیرت.

حتماً با تأمل و تعمق کافی تلاوت نماییم:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» (الممتحنة، ۱)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمگیرید [به طوری] که با آنها اظهار دوستی کنید و حال آن که قطعاً به آن حقیقت که برای شما آمده کافرند [و پیامبر [خدا]] و شما را [از مکه و دیارتان] بیرون می‌کنند که [چرا] به خدا پروردگارتان ایمان آورده‌اید؟! اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من بیرون آمده‌اید [شما] پنهانی با آنان رابطه‌ی دوستی برقرار می‌کنید در حالی که من به آنچه پنهان داشتید و آنچه آشکار نمودید دانانترم و هر کس از شما چنین کند قطعاً از راه درست منحرف گردیده است.

سوال ۱۲: سایننتولوژی چیست؟ مذهب و فرقه است یا یک روش درمان؟ (اتاوا) (۱۹ شهریور ۱۳۹۱)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

سایننتولوژی «Scientology» را بیش از آن که خودش یک مذهب یا فرقه باشد، دوست دارند به صورت یک مذهب و فرقه‌ی جدید معرفی کنند و با مخالفت‌ها و موافقت‌ها بازاریش را گرم کنند تا کسانی که از یک سو به فرقه‌های مطرح مانند بودیسم، نهیلیسم، هویسم، متالیسم و ... گرایشی ندارند و از سوی دیگر احساس خلاء معنوی می‌کنند، به جای خداگرایی و دین‌گرایی، به سوی سایننتولوژی «Scientology» جذب شوند.

کارخانجات فرقه سازی و امام سازی غرب (فراماسون و شیطان‌پرستی)، تنها کارخانجاتی است که نه تنها تولیدشان دچار رکود نشده، بلکه شبانه روز و با شدت تمام کار می‌کنند و هر لحظه برای هر قشر، عصر و نسلی، امام (رهبر، الگو، پیشوا) و فرقه‌ای ساخته و به بازار عرضه می‌کنند.

الف - سایننتولوژی حرف جدیدی ندارد، بلکه از هر فرقه‌ای حرفی گرفته است. مدعی است که ارواح انسان جاودانه است، از قوه‌ها و استعدادها بی‌کرانی برخوردار است، اما به دلیل قطع اتصال با اصل خود، ماهیت اصلی خود را نیز فراموش کرده و به همین دلیل دچار ضعف و فنا گردیده است. اصل این سخن‌ها نه غلط است و نه جدید. اما مهم این است که انسان بداند که کیست؟ اصل انسان روح اوست یا جسم او؟ و آن اصلی که از او بریده و این بریدگی سبب فناى او شده کیست؟ و چگونه باید به خود برگردد و با آن اصل مرتبط شود؟

خداوند متعال در کلام وحی (به تمامی انبیا) انسان را خلیفه الله و دارای قدرت برشمرده و به فناپذیری روح و زندگی پس از مرگ نیز تصریح نموده است و در یک آیه بسیار کوتاه، اما ژرف و گویا بیان می‌نماید که «اصل» همان حقیقت هستی، یعنی الله جل جلاله است. انسان نیز با هدفی که بدو دل بسته و به سوی رهسپار است تعریف می‌گردد. اگر به سوی کمال رفت، اگر به سوی حقیقت هستی رفت، اگر به سوی الله جل جلاله رهسپار شد، انسان است، اما اگر او را فراموش کرد، خودش را (انسانیت را) فراموش می‌کند، از پوسته‌ی خود خارج (فاسق) می‌شود و در مقام حیوان و بلکه پستتر (کالانعام بلهم اضل) قرار می‌گیرد و در این زندگی حیوانی نیز گاهی ابزار تولید است، گاهی ابزار قدرت، گاهی ابزار ارضای شهوت ... و خلاصه حیوان و ابزار است و نه انسان.

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (الحشر، ۱۹)

ترجمه: و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خود فراموشی کرد آنان همان نافرمانانند. (از پوسته‌ی خود خارج شده و فاسقانند).

ب - همان طور که بیان شد، سایننتولوژی «Scientology» نیز مانند بهائیتی که برای ایران و سایر بلاد اسلامی ساخته بودند، از ساخته‌های فراماسون است و به همین دلیل پس از تبدیلیش به یک فرقه یا مذهب، مرکزش را نیز در اسرائیل - تل آویو قرار دادند. سپس برخی از کشورها آنها را به عنوان یک فرقه‌ی مذهبی به رسمیت شناختند [مانند: آفریقای جنوبی، استرالیا، ایالات متحده‌ی آمریکا، هندوستان، مکزیک، نیوزیلند، پرتغال، سوئیس، تایوان، تانزانیا، ونزوئلا، زیمبابوه]، و برخی از کشورهای دیگر مانند آلمان، فرانسه و سوئد نیز به عنوان یک مذهب یا فرقه‌ی مذهبی به رسمیت شناخته‌اند.

ج - در خصوص «چه باید کردها» جهت بازگشت به خویشتن، یافتن اصل خویش و اتصال با او نیز حرف جدیدی ندرده‌اند، بلکه گفته‌ها را جمع‌آوری کرده و تکرار کرده‌اند. مثل این که انسان باید گذشته خود و گذرهای تلخ زندگی‌اش را مرور کند تا به ریشه‌های مفارقتش از اصل پی‌برد و سپس با موسیقی درمانی و ...، روان خود را آرام کند. [چرا که اعتقاد مورد ترویج آنها نیز همان ماده‌گرایی متداول است و منظورشان از روح و روان نیز همان روان مادی است که در روانشناسی و ... مورد شناخت، آزمایش و مداوا قرار می‌گیرد].

دقت شود که بازگشت به گذشته‌ی تلخ و یافتن علل گسست از اصل، همان اصل «توبه و استغفار» است که فطری بوده و میل باطنی است. توبه یعنی بازگشت و استغفار نیز یعنی طلب پوشش دادن به آن خطا. منتهی ساینتولوژی «Scientology» همین سخن را در غالب بدن و مادی به عنوان حرف جدید طرح می‌کند، تا مانع از گرایش به معنویت شود.

دقت کنید که در عقیده‌ی شیطان پرستی فراماسون، اصل بر شناختن قدرت‌های مادی نهفته در «بدن» انسان است که با ریاضت، جادوگری و ... قابل بازیافت می‌باشد.

ساینتولوژی «Scientology» نیز همین سخن را به لفظ دیگری می‌گوید و به دنبال قدرت‌های نهفته در بدن مادی است، چنانچه «Science» نیز به معنای «علم تجربی» است که هیچ یک از مصادیق ماوراء الطبیعه، مانند خدا، روح، ملک، قیامت و ... را شامل نمی‌گردد و فقط به بدن، عناصر و حیات مادی توجه دارد.

پس، ساینتولوژی «Scientology» چیزی جز یک جریان «فرقه‌ای - سیاسی» که فراماسون انگلیس ساخته، اما از اسرائیل هدایت می‌گردد، نمی‌باشد. چنانچه در لوگویش نیز دو مثلث ماسونی و صهیونیستی را به کار برده است.

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۱۴: آیا میان حکومت دینی و استبداد نسبتی وجود دارد؟ می‌گویند: حکومت‌های غیر دینی همه حتماً استبدادی نیستند، اما حکومت‌های دینی همه استبدادی هستند. (۲۳ شهریور ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بستگی دارد که «استبداد» را چه معنا کنیم و از این جملات و گفته‌ها، قصد بررسی علمی داشته باشیم یا فقط ضدتبلیغ و تبلیغ شعاری منظور باشد؟! چرا که معنا، مفهوم و مقصود کلمات، اصطلاحات و جملات در هر فرهنگی متفاوت است. فرهنگ دینی، فرهنگ سیاسی، فرهنگ علمی، فرهنگ ژورنالیستی، فرهنگی تبلیغاتی و یا ضدتبلیغ و... هر کدام استبداد را به معنایی قصد می‌کنند. چنانچه شاهدیم در یک جا اعدام قاچاقچی هروئین یا حتی تروریست را خلاف حقوق بشر می‌خوانند و در جای دیگر به نام حقوق بشر کشتار جمعی راه می‌اندازند. یا آن که حکومت و قوانین خود را عین دموکراسی می‌خوانند و حکومت و قوانین الهی یا دیگران را اگر چه مبتنی بر خواست و رأی اکثریت آن ملت باشد را عین دیکتاتوری قلمداد می‌کنند.

حال اگر بخواهیم به دور از شعار و مقاصد ضدتبلیغی به موضوع بپردازیم، باید بدانیم که «استبداد» در ادبیات سیاسی به معنای «خودکامگی» حاکم است که معادل انگلیسی آن (Despotism) در علوم سیاسی نیز به همین معناست. و در اصطلاح دینی نیز به همین معنا نزدیک است و به «خودمحوری» یا «خودبنیادپنداری» استبداد اطلاق می‌شود که معنای جامعتری است.

در ادبیات دینی، استبداد الزاماً منحصر به حاکم و حکومت محیط بر یک جامعه یا یک ملت نیست. بلکه حکومت بر خود، بر خانواده، بر کارفرمایان و محیط نیز می‌تواند مستبدانه باشد. لذا در عرصه‌ی سیاست و حکومت نیز هیچ یک از انواع حکومت‌ها مانند: فردی یا سلطنت، جمعی یا جمهوری، حزبی، قومی، کلیسایی، یا حکومتی که به نام دین و حتی اسلام مستقر گردد، اما فی الواقع دینی و اسلامی نباشد، نمی‌تواند الزاماً سدی برای این استبداد باشد و چه بسا زمینه را برای اعمال استبداد مساعدتر نماید. چنانچه حکومت کلیسا مستبدانه بود، حکومت‌های معاویه، یزید و کلاً اموی‌ها، عباسی‌ها، عثمانی‌ها و... که به نام اسلام بود نیز مستبدانه بود و امروزه حکومت به ظاهر حزبی آمریکا مستبدانه است، حکومت‌های به ظاهر جمهوری اروپا مستبدانه است، حکومت سلطنتی ملکه الیزابت، یا ملکه‌ی هلند، یا پادشاهی بلژیک، یا سلاطین عرب نیز مستبدانه است. جمهوری اسلامی ایران نیز اگر به سوی خودکامگی حکام کشیده شود، مستبدانه می‌گردد.

اما اگر حکومت واقعاً دینی (اسلامی) باشد [البته منظور این نیست که همه‌ی اسلام به تمام و کمال محقق شده باشد، بلکه هدف و خط آن باشد و در آن مسیر حرکت کند]، حکومت قانون به جای حکومت فرد سلطه یابد و منبع و منشأ قوانین نیز «من»‌های فردی، قومی و حزبی نباشد، بلکه قانون الهی باشد، این حکومت، یک حکومت الهی می‌شود و دیگر نه تنها استبداد به آن راهی ندارد، بلکه کاملاً بر اساس عدل خواهد بود. چرا که در نگاه و جهان‌بینی توحیدی، چه برای شخص، یا جامعه، یا حکومت و... «من» وجود ندارد تا استبداد بیاورد. این من خودش یک شیطان قلمداد می‌گردد، یک بتی است که باید شکسته شود. و از این روست که بیان شد «ولایت فقیه ضد دیکتاتوری است». یعنی ولایت، حول ولایت من و من‌های نوعی، امیال، اهداف، منافع شخصی یا حزبی استوار نیست، بلکه حول محور قوانین الهی «فقه» استوار است و به همین دلیل به آن «ولایت فقه» و به حاکم آن «ولایت فقیه» اطلاق می‌گردد.

اما ممکن است در ادبیات ژورنالیستی و ضدتبلیغی القا کنند که هر گونه باید و نیایدی از سوی یک حکومت اعمال شود (که البته منظورشان فقط حکومت دینی است)، نوعی استبداد است! خوب این حرف، حرف غلطی است و منطقی ندارد، چون حکومت بدون «باید و نیاید» و الزام به آنها، دیگر حکومت نیست. از آنارشیسم و فاشیسم نیز بدتر می‌شود. چنانچه هیچ حکومتی بی‌قانون نیست و رعایت هیچ قانونی غیرالزامی نیست و برای سرپیچی و تخلف از هر قانونی مجازاتی تعیین شده است که ضمانت اجرای آن قانون است.

پس حکومت دینی و استبداد، نسبتی جز تعارض با هم ندارند، بلکه فقط در حکومت دینی (اسلامی) است که استبداد، خودمحوری، خودکامگی و دیکتاتوری وجود ندارد.

سوال ۱۵: در برخی از سایت‌های ضد نوشته اند: کسی فیلمی ساخت و مدعی شد که مسلمان‌ها وحشی هستند! مسلمانان نیز با حمله به سفارتخانه‌ها و ... نشان دادند که همین طور است؟ پاسخ چیست؟ (۲۸ شهریور ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

البته که چنین می‌گویند. قرار نبود که مرعوب خشم مسلمین شوند و دست‌ها را بالا ببرند و بگویند: غلط کردیم، تسلیم. لطفاً ما را ببخشید. پیگیری و جبران می‌کنیم و ادب و تربیت سیاسی، فرهنگی و اجتماعی خود را [که نداریم] به اثبات می‌رسانیم!

بالاخره جنگ، جنگ است و باید اذعان داشت که آنها در جنگ تبلیغاتی «جنگ نرم» بسیار قویتر از ما هستند و با توجه به چند قرن استعمار، استثمار و استعمار، ستون پنجم بسیاری نیز در میان افراد ذلیل در کشورهای مختلف دارند که حتی بی جیر و مواجب برای آنها کار می‌کنند. به قول معروف مصداق کامل «عمله‌ی آمانور ظلمه» هستند.

این سخن و ادعای کذب مانند این است که به بنده یا شما بی‌دلیل تهمت بزنند: شما آدم وحشی و پرخاشگری هستید. سپس به اول و آخر ما فحش داده و یک سیلی محکم هم بگوشمان بکوبند، بعد که دست کم یک مشت محکم نوش جان کردند، بگویند: نگفتم شما وحشی هستید؟! این هم دلیلش!

این روش جنگ نرم تازگی ندارد. گفتند: مسلمانان (به ویژه فلسطینی‌ها) تروریست هستند. بعد به خانه‌های آنها حمله می‌کنند، آنها را از سرزمین‌هایشان بیرون کردند، زنانشان را مورد تجاوز قرار می‌دهند، بچه‌هایشان را مثله کرده و اعضایشان را به سرمایه‌داران جبار آمریکایی و اروپایی می‌فروشند، بیمارستان‌ها، مدارس و اردوگاه‌ها را بمباران هوایی و موشک باران زمینی می‌کنند، آمبولانس‌ها را به رگبار می‌بندند، مردم عادی را می‌دزدند و موش آزمایشگاهی خود می‌کنند ... بعد اگر فلسطینی بیچاره که هیچ امکانی هم ندارد، بمبی به خودش وصل نماید و به جای هواپیمای جنگی یا مین ضدتانک، خودش را زیر تانک یا نفربر مهاجم غاصب بیاندازد و احتمالاً یک یا دو نفر یا بیشتر را به هلاکت برساند ...، جار و جنجال از عملیات تروریستی به راه می‌اندازند و می‌گویند: ما که گفتیم اینها تروریست هستند، این هم دلیلش. پس برای ریشه کردن تروریست باید با آنها مقابله کرد و مورد حملات بیشتر قرار داد.

کدام سفارت آمریکا در کدام کشور جهان (به ویژه کشورهای آفریقایی، آسیایی و از جمله خاورمیانه) است که مرکز عملیات جاسوسی یا حتی نظامی نباشد؟! در امور داخلی کشورها دخالت می‌کنند، جنگ‌های قومی، قبیله‌ای و منطقه‌ای راه می‌اندازند، مردم را به خاک و خون می‌کشند، بعد که کمترین بازتاب یا عکس‌العملی می‌بینند، می‌گویند: ما که گفتیم اینها وحشی هستند و اصول دیپلماتیک و مفاد کنوانسیون‌های بین‌المللی یا حقوق بشر را رعایت نمی‌کنند؟

آن موقعی که کارمندان هلال احمر ما را به گروگان می‌گیرند، به نمایندگی ما ریخته و دیپلمات‌ها را گروگان گرفته و به آمریکا نیز می‌برند، حتی زائرین را می‌دزدند و آدم ربایی در سرتاسر جهان با دخالت مستقیم سیا، اف بی آی و حتی نیروی نظامی پنتاگون صورت می‌گیرد و رئیس جمهور یک کشوری مثل آمریکا می‌گوید: هر کس با ما نیست، علیه ما است و ما حق داریم او را در هر کجای دنیا و از هر ملیتی که باشد، دستگیر نموده به آمریکا بیاوریم، یا بدزدیم یا حتی ترور کنیم و طبق قوانین مصوب ماست، همه دفاع از حقوق بشر، دموکراسی، منافع آمریکا و عین قانونمندی است، اما اگر ملتی از اهانت به مقدساتشان که مکرر صورت می‌پذیرد به خشم آیند، و در کشور خود تظاهرات کنند و مقابل پایگاه دشمن جمع شوند و احیاناً پرچم آن را پایین کشیده و آتش بزنند، وحشی‌گری است؟!!

چرا اگر این انفعال مسلمانان در قبال اهانت و تعرض به والاترین اعتقادات و مقدسات آنها وحشی‌گری قلمداد می‌گردد، اما در عمل متقابل اگر ناوهای جنگی و نیروی نظامی و جنگنده‌های هوایی آمریکا اعزام شود، وحشی‌گری نیست؟ آیا قرار است با این ناوها و هواپیماها و نیروها، صد یا دویست یا هزار تظاهر کننده

مقابل سفارت را بزنند، یا کشتار جمعی در میان مردم، هدف، برنامه و کار این وحشیان متمدن‌نمای امریکایی و اروپایی است؟

فریاد خشم مسلمان از اهانتی که به مقدس‌ترین باورهایش شده وحشی‌گری است، اما حمایت مالی و تسلیحاتی تروریست‌ها در کشورهای دیگر و اذعان به آن وحشی‌گری نیست؟

چرا باید دولت امریکا نیروی پلیس را برای محافظت از یک کشیش فراماسونی که می‌خواهد مراسم آتش زدن قرآن در کالیفرنیا را طبق سنت سالانه به انجام رساند و حدود دو میلیارد مسلمان را مورد تحقیر و اهانت قرار دهد، اعزام نماید و از شبکه‌های تلویزیونی نیز بخواهد که این مراسم را فیلمبرداری نموده و فزاینده کند؟ و به سربازش در پادگانی واقع در یک کشور مورد تعرض و اشغال گرفته چون افغانستان دستور دهد که قرآن را به آتش بکشد و خشم مردم را برانگیزد؟ آیا این توحش در حد اعلای آن نیست؟

اوباما و کلینتون و مرکل و ... می‌گویند: این فیلم نفرت‌انگیز بود، اما هر گونه تعرض به نمایندگان یا دفاتر ما قابل قبول نیست و مقابله می‌کنیم!؟

خوب حالا سؤال این است که چه کسی گفته که ملاک ارزش‌گذاری و قضاوت امریکا و صهیونیسم بین‌الملل است و آنها باید تشخیص دهند که چه عملی صرفاً در حد تنفرانگیزی است و چه عملی غیرقابل تحمل بوده و پاسخش لشکرکشی است؟ حال وحشی، بی‌تمدن، دیکتاتور، دشمن، مهاجم و خونریز کیست؟

دیگر این منطق قابل قبول و تحمل نیست که بدترین اهانت‌ها و جنایات را تحمیل کنند و بگویند طبق قوانین ما موجه و قانونی است و همگان در دنیا باید بپذیرند، و کمترین بازتاب، عکس‌العمل یا مقاومت را بگویند: طبق قوانین ما تروریسم و وحشی‌گری است و همه در دنیا باید آن را تقبیح و با آن مقابله کنند. این دوران تفرعن و دیکتاتوری دیگر مضمحل شده و رو به پایان است.

غصه‌ی ما نیز برای این دشمنی‌ها نیست، بالاخره کار دشمن، دشمنی و جنگ، جنگ است. بلکه غصه‌ی ما برای برخی از ایرانی‌ها است که این طور دلیل و خدمتگزار مطامع آنها هستند. در حالی که یک مرسی هم به آنها گفته نخواهد شد.

دشمن‌شناسی و وحشی‌شناسی امری بسیار مهم، حیاتی و در ضمن ظریفی است. به ظاهر نیست. چه بسا افرادی موهای بور و چشم‌های آبی داشته و کت دامن یا کت شلوار پوشیده، کراوات هم بزنند و در مسند قدرت نیز نشسته و در سازمان ملل و یا شورای امنیت نیز در موضع انسان‌های فهمیده قرار گیرند، و انسان خیال کند که عاقل بوده و حرف حساب می‌فهمند، اما در واقع حیوانی وحشی، بلکه پستتر هستند:

«أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (الفرقان، ۴۴)

ترجمه: یا گمان داری که بیشترشان می‌شنوند یا می‌اندیشند، آنان جز مانند ستوران (چهارپایان) نیستند بلکه گمراه‌ترند.

سوال ۱۶: برخی از سخنرانان می‌گویند: ولی فقیه حتماً با امام زمان (عج) ارتباط دارد و ایشان اگر لازم باشد در امور دخالت می‌کنند! پس آیا باید تمامی ضعف‌ها را متوجه امام معصوم (ع) بدانیم؟ لطفاً کامل، مستدل و مستند توضیح دهید. (۲۰ شهریور ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در این سؤال به دو نکته‌ی مهم توجه شده است:

الف - ارتباط با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

معنا و مفهوم «ارتباط» این نیست که لابد ساعتی از روز یا شب با هم جلسه گذاشته و مذاکره می‌کنند یا احياناً تلفنی با هم صحبت می‌کنند. ولی شکی نیست که ارتباط مؤمن با اولیای امرش هیچ لحظه‌ای منقطع نمی‌گردد و خداوند رحمان و رحیم و حجتش لحظه‌ای مؤمن و متوکل را به حال خود رها نمی‌نمایند.

اگر کسی توجه داشته باشد به وضوح درک می‌کند که وقتی اقامه‌ی نماز می‌نماید، با خدا ارتباط پیدا می‌کند، وقتی کسی قرآن تلاوت می‌نماید، با وحی مرتبط می‌گردد، وقتی کسی توسل می‌کند، با هر چهارده معصوم ارتباط برقرار می‌نماید، وقتی کسی دعایی، نماز شبی و تهجدی دارد، حتماً و بدون تردید در محضر خدا و مورد لطف و عنایت او قرار می‌گیرد، پس چرا به ولی فقیه که می‌رسند، القا می‌کنند و اصرار دارند که در این امر تردید نماییم؟! چرا باید اجازه دهیم که به ما القا کنند که «همه باید به ولی فقیه متصل باشند، اما او خودش به جایی متصل نیست؟!» و چرا باید وقتی خود را متصل می‌بینیم و بر اساس همین باور، یقین، امید و انگیزه حرکت می‌کنیم، گمان نماییم که ایشان ارتباطی ندارند؟

وقتی خداوند سبحان همه‌ی بندگانش را متذکر می‌گردد که بدانید: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (الحديد، ۴) - و او با شماست هر کجا که باشید و الله به آنچه می‌کنید بصیر است.» و به همگان می‌فرماید: «وَتَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (ق، ۱۶) - ما از شاه‌رگ [انسان] به او نزدیک‌تریم.» و نیز به همگان می‌فرماید: «ادعونی استجب لکم (غافر، ۶۰) - مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.» و می‌فرماید: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (العنكبوت، ۶۹) - و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نماییم و در حقیقت خدا با نیکوکاران است.» و نیز وعده می‌دهد: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا (الطلاق، ۲) - و هر کس از خدا پروا کند [خدا] برای او راه بیرون‌شدنی قرار می‌دهد.» پس چرا باید گمان نماییم که همه‌ی ما چنین ارتباطاتی داریم، اما ارتباط ایشان که همه‌ی بزرگان به علم، تقوا، ورع، بصیرت و مسئولیت‌خاطریشان اذعان دارند، منقطع است و یا بعید بدانیم که خدا راه را به او بنماید؟

مگر امام زمان، حضرت مهدی که سلام خدا بر او و خاندانش باد، به همه‌ی شیعیان و دوستانش نفرمود:

«إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَ اصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ فَاتَّقُوا اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ وَ ظَاهِرُونَ عَلَيَّ انْتِيَاشِكُمْ مِنْ فِتْنَةٍ...»

ترجمه: ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی‌کنیم و یاد شما را از خاطر نبرده‌ایم، و اگر جز این بود از هر سو گرفتاری به شما رو می‌آورد و دشمنانتان، شما را از میان می‌بردند، تقوا پیشه سازید و به ما اعتماد کنید و چاره‌ی این فتنه و امتحان را که به شما رو آورده است از ما بخواهید ...

پس چرا گمان نماییم و اجازه دهیم به ما القا کنند که این رابطه‌ی تنگاتنگ بین تک تک ما با امام زمانمان^(عج) برقرار است، اما ولی فقیه، مرجع، مجتهد یا ولایت فقیه منقطع است؟

ب - ارتباط ویژه‌ی فقیه با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

البته که یک فقیه، مجتهد، مرجع تقلید و بالتبع «ولی فقیه» که از میان تمامی فقها برای زعامت جامعه و اداره و رهبری حکومت اسلامی منتخب شده است، ارتباط ویژه‌ای نسبت به سایر آحاد مردم، مؤمنین و متقین با امام زمان^(عج) دارد. این ارتباط در این حد است که وجود مبارک امام مهدی^(ع) درباره‌ی ضرورت و لزوم پیروی از آنان و نیز نحوه‌ی رابطه‌ی ویژه خود با آنان می‌فرماید:

«وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»

(وسائل الشیعه، ج ۲۷)

ترجمه: اما [در] وقایعی که رخ خواهد داد (مسائل مستحدثه)، پس در مورد آنها به راویان احادیث ما (فقها) رجوع کنید که آنان حجت من بر شما و **من حجت خداوند بر آنان هستیم.**

اما چنانچه بیان شد، معنا و مصداق ارتباط این نیست که حتماً رو در رو باشد. مگر این همه ما دعا کردیم، توسل کردیم، گرفتار شده و رجوع کردیم ... و خدا به واسطه‌ی حجتش^(ع) دعای ما را مستجاب نموده، مشکلمان را مرتفع نموده و راه کاری جلوی پای ما گذاشته، با ملاقات رو در رو بوده است؟

ج - پس آیا ضعف های موجود [العیاذ بالله] متوجه امام زمان (عج) است؟

اگر به ساختمان سؤال یا شبهه دقت نمایید، به گونه‌ای طراحی شده که مخاطب ناخودآگاه گمان نماید در این بحث یا باید امام زمان (عج) را محکوم نماید و یا دست کم حجت او بر مردمان، یعنی «ولی فقیه» را (!؟) در صورتی که هر دو گمان خطاست.

مگر ضعف‌ها، نواقص و کاستی‌ها در دوران حکومت شخص پیامبر اعظم^(ع) یا امیرالمؤمنین^(ع) به آنها برمی‌گشت که اکنون هر چه ضعف و نقص است متوجه ولی فقیه باشد؟

پیامبر اکرم^(ص)، ائمه‌ی معصومین^(ع) و نواب خاص یا عام امام زمان (عج) که فقها باشند و از جمله «ولی فقیه»، راهنما و راهبر هستند و نه مجری. مگر امام معصوم^(ع) یا ولی فقیه، وزیر، وکیل، استاندار، شهردار، مدیر کل یا ... می‌باشند که هر ضعفی در امور بود به آنها برگردد؟!

بدیهی است که کار به دست خود مردم و مسئولین منتخب بی واسطه (رئیس جمهور و نمایندگان) یا با واسطه (سایر منتصبین) است.

نه امام زمان (عج) نیروهای اجرائیش را از میان ملائک انتخاب نموده و از آسمان به زمین می‌آورد و نه ولی فقیه. نه امام زمان (عج) مشکلات را با یک نگاه گوشه‌ی چشم مرتفع می‌نماید و نه ولی فقیه. نیروهای اجرایی و بازوان رهبر [چه معصوم و چه غیرمعصوم] همین مردم هستند. پس اگر مردم و مسئولین، آن طور که باید مؤمن، متعهد، بصیر، پر تلاش و تابع نبودند، مطامع زودگذر شخصی را به اهداف کلی نظام ترجیح دادند، منافع نظام و جامعه را فدای منافع شخصی یا حزبی خود کردند، به تنبلی، خوش‌گذرانی، اسراف، لهو و لعب، رشوه، رانت‌خواری ... روی آورده و در یک کلمه معاد را فراموش کرده و به «بی‌تقوایی» روی آوردند، نه تنها مشکلی حل نمی‌شود، بلکه چه بسا حضرت علی^(ع) نیز خانه نشین گردد و کربلا نیز واقع شود و کفار بر مسلمین مسلط گردند.

اما اگر با امید، نشاط، باور، ایمان، بصیرت و مجاهدت از رهبر معصوم^(ع) یا نایب عام ایشان «ولی فقیه» تبعیت کردند، آن وقت هم مشکلات یکی پس از دیگری مرتفع می‌گردد، هم کمال معنوی و رفاه مادی حاصل می‌شود، هم دشمنان هر چقدر که به ظاهر قوی باشند «هیچ غلطی نمی‌توانند بکنند» و هم زمینه برای ظهور حضرتش مساعدتر می‌گردد. چنانچه اگر دقت کنیم اذعان خواهیم داشت که ثبات، دوام و اقتدار روزافزون نظام جمهوری اسلامی ایران نیز حاصل زحمات تابعین بود و نه حاصل کار مرفهین بی درد، یا اصحاب لهو و لعب، یا مسئولین خودبین دنیاگرا، یا نق زنهای بی‌خاصیت، یا آنهایی که به قول امام زمان، حضرت مهدی^(عج)، پر و بال پشه از دینداری آنها محکمتر است.

«قَدْ آذَانَا جُهَلَاءُ الشَّيْعَةِ وَحَمَقَاؤُهُمْ، وَمَنْ دَيْتُهُ جِنَاحُ الْبُعُوضَةِ أَرْجَحُ مِنْهُ» (احتجاج، ج ۲، ص ۲۸۹)

ترجمه: همانا نادانان و کم خردان (احمق‌های) شیعه و کسانی که پر و بال پشه از دین داری آنان برتر و محکمتر است، ما را آزار می دهند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل لولیک الفرج

سوال ۱۷: وظایف ولایت فقیه دقیقاً چیست؟ آیا نظارت «علی وار» است؟ چرا مسئولین طبق نهج البلاغه مجازات نمی‌شوند و...؟ (۳۲ شهریور ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بسیار لازم و ضروری است که همه‌ی آحاد ملت، چه آنان که خود را نه تنها موافق، بلکه به خاطر اعتقاد و باور راسخ به اسلام راستین پایبند، مطیع و حامی «ولایت فقیه» می‌دانند و چه آنان که نسبت به «ولایت فقیه» مخالف یا منتقد هستند و چه آنان که معمولاً فقط به منافع شخصی خود مشغول هستند و اصلاً نسبت به یک نظام سیاسی (هر چه که باشد) و اصول آن بی‌اطلاع هستند، حتماً و یقیناً در دو مقوله مطالعه‌ی بیشتری نمایند.

مقوله‌ی اول «اصل ولایت و بالتبع ولایت فقیه» در اعتقادات و فقه اسلامی است و اصل دوم «قانون اساسی کشور جمهوری اسلامی ایران» می‌باشد.

بی‌تردید اگر سطح اطلاع و آگاهی اذهان عمومی نسبت به این دو مقوله ارتقای بیشتری یابد، راه القای شبهه و ایجاد اعوجاج نیز مسدودتر می‌گردد و دشمنان نیز نمی‌توانند بر موج بی‌اطلاعی اذهان عمومی سوار شده و تا این حد ضدتبلیغ کنند که مثلاً اگر گوشت، مرغ یا گوجه فرنگی گران شد، ولایت فقیه را هدف بگیرند و یا از درک مردم از واژه‌ی «مطلقه» بر اساس مفهوم مصطلح در محاوره و عدم آگاهی به تعریف خاص این واژه در فقه، سوءاستفاده کنند.

اگر به مهندسی همین شبهه‌ی مذکور دقت شود، مشهود است که یک سؤال جدی را مطرح نموده، اما سعی دارد با شعارهایی که خودش نیز مفهوم آن را نمی‌داند، پاسخ مطلوب را پیشاپیش القا نماید. وگرنه در طرح سؤالی چون «وظایف ولی فقیه یا رهبری چیست»، این واژه‌ی «نظارت علی‌وار» یعنی چه؟ و از کی تا به حال نهج البلاغه یک کتاب فقهی و حقوقی شده است که مجرمین طبق آن مجازات شوند؟!

باید دقت شود که هیچ کس مانند حضرت علی^(ع) نمی‌تواند «علی‌وار» زندگی و حکومت کند. اما همان حضرت علی^(ع) نیز اگر مردم و مسئولین «علی وار» نیاندیشیده و زندگی نکنند، خانه نشین می‌شود، یا در دوران حکومتش موفق به تحقق همه یا حتی بخش قابل توجهی از اهداف و برنامه‌هایش نمی‌گردد. فقط با یک موضع گیری عادلانه‌اش در قبال بیت المال، نه تنها یاران و همسنگران قدیمی و محکم‌ش چون طلحه و زبیر از وی جدا می‌شوند، بلکه بزرگان را تحریک به جنگ داخلی کرده و قائله‌ی جنگ جمل را به راه می‌اندازند. پس «علی‌وار» بودن رهبر به تنهایی کفایت نمی‌نماید، اگرچه رهبر خود حضرت علی^(علیه‌السلام) باشد.

واقعاً اگر شخص پیامبر اکرم^(ص) در رأس حکومت بودند، با کسانی که عمداً در اذهان عمومی ایجاد شبهات باطل کرده و به جنگ فرهنگی و تبلیغاتی با نظام و اصول نظام می‌پرداختند، چگونه رفتار می‌نمود؟ آیا غیر از این است که از ابوسفیان و امت جاهلش، به رغم آن همه کفر، ظلم و جنایت گذشتند و خانه‌ی او را برای تابعینش خانه‌ی امن اعلام نمودند تا زمینه برای ایجاد امنیت، ثبات نظام، به اسلام روی آوردن مردم مکه مهیاتر گردد، ولی از چند شاعر و تبلیغاتی‌چی علیه اسلام و نظام اسلام نگذشتند و آنها را مجازات نمودند؟! پس، یقین بدانید کسانی که این ادعاها را دارند، و حتی آنقدر نمی‌دانند که نهج البلاغه کتابی است که در آن برخی از بیانات و یا مکتوبات آن حضرت توسط مرحوم سید رضی^(ه) جمع آوری شده است، نه کتاب فقه و حقوق اسلامی، حتی یک لحظه هم تحمل زندگی علی‌وار و عدل علی^(ع) را نمی‌آوردند و حتماً به مقابله با او از طریق جنگ نرم و سخت می‌پرداختند. چنانچه اکنون نیز تحمل نمی‌آورند.

وظایف ولایت فقیه:

در هر حال به صورت خلاصه بیان می‌گردد که «ولایت فقیه»، همان «ولایت فقه اسلام»، یعنی قبول حاکمیت قوانین اسلامی، به جای قوانین من درآوردی شرق و غرب و التزام به آن است.

بدیهی است هر نظامی، چه در قانون اساسی خود و چه در سایر قوانین مدنی، حقوقی و کیفری‌اش، از قوانینی برخوردار می‌باشد که منطبق با اصول و اهداف آن نظام است و اگر آن نظام احیاناً مردمی (دموکراسی واقعی) نیز باشد، این اصول و قوانین بر اساس خواست و رأی مردم حاکم می‌گردد. و در همه‌ی نظامات نیز رهبری و فصل الخطاب وجود دارد.

در نظام جمهوری اسلامی ایران، «ولایت فقه اسلامی» پذیرفته شده است. لذا رهبری نظام نیز باید برعهده‌ی یک «فقیه» واجد شرایط باشد. و ولایت فقیه یکی از فقهای است که از میان سایر فقها برای پذیرش این مسئولیت انتخاب و عهده دار می‌گردد.

پس ولایت فقیه، مقوله‌ی جدیدی نیست، همان ولایتی است که همه‌ی فقها و مراجع از آن برخوردار بوده و هستند و تقلید از آنان بر کسی که خودش مجتهد نیست واجب بوده و هست. منتهی اگر نظام اسلامی مستقر شد، ضرورت و امکان اجرای تمامی احکام اسلامی در مسائل متفاوت اجتماعی، از جمله حکومت، قضا، اقتصاد، صلح، جنگ و ... میسر و اجتناب ناپذیر می‌گردد. لذا ولایت آن فقیه نیز از محدوده‌ی احکام شخصی (نماز، طهارت، روزه و ...) گسترده‌تر می‌شود و اطاعت از احکام حکومتی وی، حتی بر فقها و مراجع نیز واجب می‌گردد. هر چند که نظر شخصیشان موافق آن نباشد. و باید دقت نمود که این التزام انحصار در فقه شیعی یا قوانین اسلامی ندارد، بلکه در هر نظامی قوانینی تدوین می‌شود که بسیاری با آن مخالف هستند، اما همین که تصویب شد، همگان ملزم به رعایت آن می‌باشند و اگر تخلف کنند، جرم محسوب می‌گردد.

با توجه به نکات فوق، دو مهم نیز روشن می‌شود: اول آن که «ولی فقیه» یکی از مسئولین اجرایی کشور، مانند رئیس جمهوری، وزیر، مدیر کل، شهردار و ... (که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم از سوی مردم انتخاب می‌شوند) نبوده و عهده‌دار وظایف محوله به آنان نمی‌باشد. و دوم آن که متناسب با وظایف محوله در فقه راجع به فقیه، مرجع، حاکم شرع (در جهان اسلام) و همچنین وظایف بیان شده در قانون اساسی، وظایف و بالتبع اختیاراتی دارد.

وظایف مندرج در قانون اساسی:

در ذیل وظایف مندرج در بند ۱۱۰ قانون اساسی ایفاد می‌گردد که البته باید توجه شود که هر کدام از این وظایف، گستره‌ی بسیار وسیع و نیز تعاریفی دارد. به عنوان مثال وقتی بیان می‌شود «نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام»، فرق دارد با نظارت به عملکرد مثلاً وزارت بازرگانی یا شهرداری‌ها. برای آنها نیز قوانین، چارچوب‌ها و سازمان‌هایی برخوردار از شرح وظایف وجود دارد. هر چند که اگر در سیستم اداری کشور نیز تصمیمی از سوی آنها اتخاذ شود که با «سیاست‌های کلی نظام» منافات یا مغایرت داشته باشد، رهبری وارد می‌شود. مانند: انرژی هسته‌ای.

مفاد یازدگانه به شرح ذیل است:

۱. تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام.

۲. نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام.

۳. فرمان همه پرسبی.

۴. فرماندهی کل نیروهای مسلح.

۵. اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها.

۶. نصب و عزل و قبول استعفای:

الف: فقهای شورای نگهبان.

ب: عالیترین مقام قوه‌ی قضاییه.

ج: رییس سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران.

د: رئیس ستاد مشترک.

ه: فرماندهی کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.

و: فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی.

۷. حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه.

۸. حل معضلات نظام که **از طرق عادی قابل حل نیست**، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام.

۹. امضا حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم. صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی که در این قانون می آید، باید قبل از انتخابات به تایید شورای نگهبان و در دوره اول به تایید رهبری برسد.

۱۰. عزل رییس جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور پس از حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی، یا رای مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت وی.

۱۱. عفو یا تخفیف مجازات محکومین در حدود موازین اسلامی پس از پیشنهاد رییس قوه قضاییه.

رهبر می تواند بعضی از وظایف و اختیارات خود را به شخص دیگری تفویض کند.

امام خامنه ای - ۱۳۹۰/۷/۲۴

«... در واقع رهبری، يك مدیریت کلان ارزشی است. همین طور که اشاره کردم، گاهی اوقات فشارها، مضیقه ها و ضرورتها، مدیریت های گوناگون را به بعضی از انعطاف های غیرلازم یا غیرجائز وادار می کند؛ رهبری بایستی مراقب باشد، نگذارد چنین اتفاقی بیفتد. این مسئولیت بسیار سنگینی است. این مسئولیت، مسئولیت اجرائی نیست؛ دخالت در کارها هم نیست. حالا بعضی ها دوست می دارند همین طور بگویند؛ فلان تصمیم ها بدون نظر رهبری گرفته نمی شود. نه، اینطور نیست. مسئولین در بخشهای مختلف، مسئولیت های مشخصی دارند. در بخش اقتصادی، در بخش سیاسی، در بخش دیپلماسی، نمایندگان مجلس در بخش های خودشان، مسئولان قوه قضائیه در بخش خودشان، مسئولیت های مشخصی دارند. در همه ی اینها رهبری نه می تواند دخالت کند، نه حق دارد دخالت کند، نه قادر است دخالت کند؛ اصلاً امکان ندارد. خیلی از تصمیم های اقتصادی ممکن است گرفته شود، رهبری قبول هم نداشته باشد، اما دخالت نمی کند؛ مسئولینی دارد، مسئولینش باید عمل کنند. بله، آنجائی که اتخاذ يك سیاستی منتهی خواهد شد به کج شدن راه انقلاب، رهبری مسئولیت پیدا می کند. در تصمیم و عمل رهبری باید عقلانیت در خدمت اصول قرار بگیرد، واقع بینی در خدمت آرمان گرایی ها قرار بگیرد.»

مرتبط:

سوال: برخی از سخنرانان می گویند: ولی فقیه حتماً با امام زمان (عج) ارتباط دارد و ایشان اگر لازم باشد در امور دخالت می کنند! پس آیا باید تمامی ضعفها را متوجه امام معصوم (ع) بدانیم؟ لطفاً کامل، مستدل و مستند توضیح دهید.

سوال ۱۸: می‌گویند اگر ما به فیلم موهن معتزیم و آنها می‌گویند آزادی بیان است، در ایران نیز اگر کسی کتابی علیه امام زمان (عج) بنویسد مجازات دارد. رجال سیاسی ما نیز به شدت هلوکاست را که آنها خلاف قانون می‌دانند رد می‌کنند و می‌گویند آزادی بیان است. (۳ مهر ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به خلط مبحث در این شبهه خوب دقت نمایید. به تفکیک و سنخیت موضوعات در مقایسه نیز توجه فرمایید. شاید بسیاری با قانون هلوکاست آشنا نباشند. در این قانون قید شده که یهودیان، قربانی کشتارهای دسته جمعی شده‌اند و بسیاری از آنان سوزانده شده‌اند و ...، که تعداد این قربانیان نیز شش میلیون نفر بوده است.

این بافته‌ها نیز یک نقل تاریخی نیست، بلکه مفاد قوانین مصوب است، لذا کسی حق ندارد در این زمینه تحقیق کند و اگر تحقیق کرد، حق ندارد اصول مندرج در آن را نفی نموده و یا مطلبی مغایر با آن به قلم یا به زبان آورد و یا حتی تعداد را کمتر از آنچه قانون گفته است بیان نماید(!؟) وگرنه مرتکب جرم شده و مجازات‌هایی چون جریمه نقدی، زندان و محرومیت از تمامی حقوق اجتماعی برای او در نظر گرفته شده است.

اگر بخواهند مقایسه کنند، مشابه قصه دروغین هلوکاست که مربوط به جنگ جهانی دوم است، تاریخ جنگ تحمیلی به ایران است. در ایران اگر کسی بخواهد تحقیق کند، نه تنها آزاد است، بلکه مورد تشویق و شاید گاهی حمایت نیز قرار گیرد. اگر در نتیجه تحقیقات بگوید که اصلاً جنگی رخ نداده است، یا شهدا کمتر از سیصد هزار نفر بودند، مثلاً یکصد نفر بودند و مجروحین نیز کمتر از دو میلیون نفر بوده‌اند، مثلاً دویست نفر بوده‌اند و ...، کسی کاری ندارد و حداکثر مخاطب به شعور محقق و گوینده می‌خندد.

اما در خصوص عقاید نیز دقت شود که در ایران تحقیق در مورد خداوند متعال و طرح سؤال، شبهه یا حتی اقامه دلیل در رد او نیز نه تنها اشکالی ندارد، بلکه اساساً پذیرش اصول دین در اسلام (شیعی) تحقیقی است و هیچ گونه تقلید یا استناد به اقوال، گزارشات و قوانین در آن پذیرفته نمی‌باشد و امامت نیز یکی از اصول دین است.

در ایران نه تنها کافر اعتقادی و عملی وجود دارد، گرویدگان به ادیان، مذاهب، مکاتب و حتی گروه‌های دیگر نیز وجود دارد و همه به راحتی مسلک خود را پیروی می‌کنند. (مگر این که وابسته به گروه‌های انگلیس و صهیونیسم نهاد باشند که کاری جز جاسوسی، ترور و دشمنی با نظام ندارند، مثل بهائیت، وهابیت یا منافقین).

تبلیغ ضددین، ضدولایت، ضدتشیع، ضدانقلاب و ... نیز که الحمدلله بسیار است و حتی در دانشگاه‌ها توسط برخی اساتید و فیلم‌ها و سریال‌هایی که با بودجه‌ی بیت المال تولید شده و در سینماها یا شبکه‌های تلویزیونی که دولتی هستند نیز اکران می‌شود [مثل **سریال بیدار باش**] که دین، اعتقادات، جنگ، ارزش‌ها، شعایر و حتی جملات و لهجه‌ها و گویش‌های علما را به استهزاء گرفته و گوش شنوایی هم برای اعتراض‌ها و انتقادات وجود ندارد نیز متأسفانه رواج دارد.

آنچه در اسلام و ایران جرم است (البته آن هم فقط طبق قوانین و موازین می‌باشد، وگرنه در عمل بسیار است)، اهانت به مقدسات مردم است. خواه به حضرات مسیح^(ع) یا موسی^(ع) باشد، یا معصومین^(ع)، خواه به انجیل و تورات باشد، یا به قرآن کریم.

در ایران کسی اجازه ندارد که قرآن، انجیل یا تورات به آتش بکشد و یا کاریکاتوری از انبیای الهی ترسیم نموده و در مطبوعات و جراید درج نماید و با اهانت به آنان، عواطف و احساسات مردم را جریحه‌دار نماید.

اما در طرف مقابل، اولاً «هلوکاست» از مقدسات نیست، بلکه فقط یک واقعه تاریخی است که البته اتفاق نیفتاده است و در واقع یک دروغ تاریخ است. ثانیاً بررسی اسناد و شواهد تاریخی موجود و انکار آن، و

یا اعلام نتیجه‌ای غیرمنطبق با آنچه که دیکته می‌شود [مثلاً بگویند مجموع یهودیان کشته شده یک میلیون نفر بیشتر نبوده است] و ... «اهانت» نیست و ثالثاً کسی تا کنون اهانتی نکرده است، بلکه ما همیشه دعوت به تحقیق، بحث، مناظره، ارائه دلایل و اسناد و شواهد می‌نماییم (که در خصوص اسلام، تشیع، انقلاب، مظلومیت مسلمین و ... نیز همین کار را می‌کنیم) و رابعاً معترض هستیم که اگر شما مدعی واقعیت هلوکاست هستید، جریمه‌اش را باید آلمانی‌ها بدهند و نه فلسطینی‌ها. یک تکه از خاک آلمان را از آن کشور جدا کنید و بگویید اینجا سرزمین یهودیان است. چرا فلسطینی‌ها را می‌کشید و از خانه، کاشانه و وطنشان اخراج و آواره می‌کنید؟!

نکته‌ی آخری که باید به آن توجه شود این است که «اهانت» طبق تمامی قوانین دینی و غیردینی، از جمله حقوق بشر یا قوانین مدنی کشورها «جرم» است و ربطی به آزادی بیان ندارد. اما به اسلام و مسلمین که می‌رسد، «اهانت» [مانند: قرآن سوزی، فحاشی، درج کاریکاتور یا نسبت‌های ناروا به یک پیامبر و ...] زیر مجموعه و از مصادیق آزادی بیان قرار می‌گیرد؟!

اگر فحاشی در اسلام جایز بود، پیشنهاد می‌شد به جای بحث منطقی، به هر کس که موافق آزادی بیان بدین معنا می‌باشد، ابتدا یک فحش سنگین داده شود و یا به زشتترین صفات یا عملکردها متهم گردد و به مقدسات او، از جمله نوامیس اهانت شود، و به محض آن که عکس‌العمل یا دست کم اعتراضی نشان داد، گفته شود: «آزادی بیان است»!

اما الحمدلله در اسلام عزیز فحاشی جرم است و پیامبر اکرم (ص) فرمود: «فحاش به بهشت نمی‌رود»، هرگونه اهانت و تهمت ناروا نیز جرم است و پیگرد و مجازات دارد. در فرهنگ اصیل و غنی ایرانیان نیز تربیتی که مبتنی بر ارزش‌های عقلی و فطری بوده و به آموزش‌های وحی نیز تکمیل شده، اصالت و تبلور دارد.

سوال ۱۹: وقتی به مسلمانان اهانت می‌شود می‌گویند که ما یک میلیاردیم و مگر می‌شود که ما و پدرانمان با این کثرت در اعتقاداتمان خطا کرده باشیم؟ تعداد بودایی‌ها که بیشتر است. پس چرا آنان را بر حق نمی‌دانند؟ پاسخ چیست؟ (۱۰ مهر ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اغلب شبهاتی که علیه اسلام و مسلمین طرح و فرافکنی می‌کنند از همین گونه است. از شدت بغض و دشمنی از یک سو و نیز خالی بودن دست به خاطر ظلم خودشان و حقانیت اسلام از سوی دیگر، ابتدا یک سناریو و صورت مسئله‌ی غلط از طرف خودشان می‌یابند و به اسلام و مسلمین نسبت می‌دهند و سپس به شدت به آن بافته‌ی خود حمله می‌کنند!

الف - هیچ کس نگفته که چون ما یک میلیاردیم، پس بر حق هستیم. دقت شود که اولاً تعداد مسلمانان نزدیک به دو میلیارد می‌باشد و نه یک میلیارد. امریکا که همیشه در مورد مسلمانان کوچک‌نمایی می‌کند، برای این که رقم مسلمانان را کمتر از مسیحیان نشان دهد، مسلمانان را ۱.۵ و مسیحیان را ۱.۶ میلیارد اعلام می‌کند و فقط در گفتمان داخل کشور مصطلح شده که مرتب می‌گویند: «بیش از یک میلیارد مسلمان».

ثانیاً اسلام و مسلمین هیچ گاه کثرت را دلیل بر حقانیت برنشموده‌اند و همیشه بر اساس آیات قرآن، عقل و آنچه مشهود است تأکید و تصریح دارند که «عقلانیت و عدالت» دلیل بر حقانیت است و نه کثرت. چه بسا اکثریت خطا کنند و یا اغفال شوند و معمولاً این چنین بوده است. خداوند متعال و علیم که خود خالق همه‌ی مخلوقات و از جمله آحاد بشر است و به سرّ و آشکار آنها علم دارد، مکرر تصریح نموده و متذکر شده است که اکثریت نمی‌دانند. مانند:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (الروم، ۳۰)

ترجمه: پس روی خود را با گرایش تمام به حق به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است، آفرینش خدای تغییرپذیر نیست، این است همان دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

«المر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ» (الرعد، ۱)

ترجمه: الف لام میم راء، این است آیات کتاب و آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است ولی بیشتر مردم نمی‌گروند (ایمان نمی‌آورند).

بدیهی است هنگامی که پیامبری از جانب خدا به سوی خلقش فرستاده می‌شود، اکثریت به هنگام آغاز دعوت او، حین دعوت و همچنین پس از آن نیز نادان و چه بسا کافر و ظالم هستند. پس اگر اکثریت ملاک حقانیت باشد، آن پیامبر اصلاً نباید دعوتی را آغاز نماید. در کربلا نیز اکثریت با یزیدیان بود، آیا بر حق بودند؟ امروزه نیز اکثریت امریکا و اروپا و متحدان عربی‌اش، به مراتب بیش از مسلمانان بیدار شده هستند که از سوی آنان قتل عام می‌گردند. یا همان طور که مشهود است، اکثریت بت‌پرستان و گاوپرستان (هندوها، بودایی‌ها و ...) در هندوستان، کشمیر، چین، ژاپن و کلاً خاوردور بسیار بیشتر از موحدین هستند، آیا بر حقتند؟!

پس اسلام و مسلمین هیچ گاه چنین داعیه نداشته است که ملاک حقانیت، اکثریت می‌باشد و این بافته‌ی خودشان است که اگر به نفعشان باشد بر اکثریت استدلال و تکیه می‌کنند و اگر نباشد به اکثریت می‌تازند و حتی آنان را احمق نیز می‌نامند.

ب - همچنین نه تنها مسلمانان هیچ گاه دین آباء و اجداد را دلیل بر حقانیت اعتقادات خود برنشموده‌اند، بلکه در اسلام شناخت خدا، اعتقاد و ایمان به او و همچنین به نبوت و معاد (اصول عقاید) تحقیقی است و نه

تقلیدی و موروثی. و به همین دلیل در اسلام به مؤمنین دستور داده شده که ضمن محبت، مودت و احترام والدین و خویشان، هیچ گاه آنان را بر خدا و امر خدا ترجیح ندهند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (التوبه، ۲۳)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند [آنان را] به دوستی (ولایت و سرپرستی) مگیرید و هر کس از میان شما آنان را به دوستی (ولایت) گیرد آنان همان ستمکارانند.

و اتفاقاً برعکس، این همیشه کفار بوده و هستند که به پایندی بر دین آباء و اجداد خود اصرار می‌ورزند و همین تعصب سبب تداوم گاوپرستی، بت پرستی و فرعون پرستیشان در این عصر شکوفایی علم، تکنولوژی و ارتباط گردیده است. وگرنه چگونه ممکن است که انسان مکتشف کرات آسمانی و مخترع صنایع هسته‌ای و الکترونیک، خود را مانند انسان‌های عصر جاهلیت، عبد فراعنه‌ی زمان، گاو پیشیانی سفید و یا مجسمه‌ی دست‌ساز خود (از مجسمه‌ی بودا گرفته تا مجسمه‌ی آلت تناسلی) نماید؟

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولَئِكَ كَانُوا لَشَيْطَانٍ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ» (لقمان، ۲۱)

ترجمه: و چون به آنان گفته شود آنچه را که خدا نازل کرده پیروی کنید می‌گویند [نه] بلکه آنچه که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم آیا هر چند شیطان آنان را به سوی عذاب سوزان فراخواند.

«بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ» (الزخرف، ۲۲)

ترجمه: [نه] بلکه گفتند ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و ما [هم با] پی‌گیری از آنان راه یافتگانیم (هدایت شدگانیم).

ج - این که مکرر بیان می‌شود به مقدسات بیش از یک میلیارد مسلمان اهانت شده است، یعنی اولاً این حرکت یک اهانت شخصی نبوده، بلکه بخش عظیمی از جامعه بشری را مخاطب گرفته است و ثانیاً می‌گوید: شما که دم از «حقوق بشر»، «آزادی دین و اعتقادات» و ... می‌زنید و زیر لوای دموکراسی هر جنایتی می‌کنید، دروغ‌گویی آشکار هستید، چرا که به اعتقادات و مقدسات بیش از یک میلیارد انسان عصر خود اهانت می‌کنید و تحت عنوان «آزادی بیان» از این اهانت سازماندهی شده حمایت نیز می‌کنید، در حالی که حتی طبق قوانین خودتان، اهانت به دیگران و مقدسات دیگران با تکذیب یا نقد فرق دارد و جزو مصادیق آزادی بیان نمی‌باشد.

سوال ۲۰: به این شبهه پاسخ دهید. می‌گویند تورم ناگهانی ارزش ناشی از اختلافات داخلی است و نه تحریم خارجی؟ یعنی چه و چگونه ممکن است؟ آیا ضعف دولت است یا ...؟ لطفاً به دور از شعار پاسخ دهید.

(۱۶ مهر ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

شعائر همیشه به دور از حقایق و واقعیت‌ها نیستند و همیشه نیز فقط جنبه خبری یا تبلیغاتی یا به تعبیر دیگری ژورنالیستی ندارند، گاهی عین واقعیت هستند. گاهی هم واقعیت به اضافه غلو و گاهی نیز خلاف و دروغ. بدیهی است که ارزش پول ملی، نرخ ارز، طلا و ...، به یک یا دو عامل مشخص بستگی ندارد که کسی بتواند مدعی شود که این بود و غیر از این نبود. بحران‌های اقتصادی و پولی در سرتاسر جهان، تعاملات تجاری در سطح جهانی، توجه ویژه سرمایه‌گذاران خرد و کلان به یک سو یا نگرانی همزمان آنها در یک جهت، مسائل سیاسی در جهان، تحریم اقتصادی، تحولات سیاسی داخلی، جنگ احزاب داخلی و خارجی، عدم سیاست‌گذاری و برنامه ریزی مناسب در مجلس یا سوءمدیریت در اجرای برخی سیاست‌ها در دولت، نگرانی مردم و تغییر بازار مصرف و به هم ریختن توازن عرضه و تقاضا، حتی یک جمله از سوی یک مسئول و ...، همه به صورت مستقیم نقش داشته و می‌توانند سبب کاهش یا افزایش ارزش پول ملی یا نرخ ارز خارجی و طلا گردند.

جریانات داخلی:

این روزها در کلام بسیاری از مسئولین و حتی برخی از به اصطلاح کارشناسان (مثل زیباکلام)، دولت به عنوان تنها عامل و مقصر این نوسانات معرفی می‌شود، که این نگاه اگر هدفدار و سفارشی نباشد، حتماً مبتنی بر عدم آگاهی است! و بدتر آن که هر مسئولی (مثل مجلس) برای تطهیر خود و نیز دیگران (جناح‌ها) برای تبلیغ خود، انگشت اتهام را فقط به سوی احمدی نژاد و دولت گرفته‌اند، در حالی که اصلاً چنین نیست. هر چند که نقش دولت نیز در نوسانات بسیار مؤثر است.

از جمله علل اساسی داخلی که می‌تواند وجود داشته باشد و بدون این که اذهان عمومی متوجه آن شوند در این عرصه نقش آفرینی نماید، جریانات سیاسی داخلی هستند. لذا همیشه قبل از فرارسیدن انتخابات با چنین بحرانی در بازارهای طلا، مسکن و ارز مواجه بوده‌ایم. یعنی دقیقاً سه بازاری که فقط به قشر خاص اختصاص ندارند، بلکه عموم مردم را درگیر می‌کنند و می‌توان نقدینگی بسیاری را از دست مردم خارج نمود و گرفت.

تزی یک برنامه ریز جریانی:

در انتخابات‌های گذشته شنیدیم که یکی از سیاست‌گذاران تبلیغاتی و مدیران ستادی انتخاباتی که نقش آفرینی بسیار جنجال‌ساز نیز داشت، تزی را سرلوحه فعالیت‌های خود قرار داده بود مبنی بر این که «در انتخابات باید پول‌های بسیار کلانی هزینه نمود، اما نه از سرمایه‌ی شخصی، بلکه از جیب خود مردم». در واقع نگاهش به مردم بسیار تحقیرآمیز بود و بر این باور بود که باید به هر قیمتی که شده، هزینه تبلیغات مستقیم و غیرمستقیم، قانونی و غیرقانونی و ... را از همین مردم گرفت و سپس رأی آنها را نیز اخذ نمود. از این رو شاهد بوده و هستیم که هر گاه جریان یا تیم خاصی تصمیم می‌گیرد که پا به عرصه انتخابات بگذارد، به ناگاه یک بحران خاصی در بازار مسکن، طلا یا ارز ایجاد می‌شود و پس از آن که میلیاردها تومان به نفع یک عده یا یک جریان جمع شد و عموم مردم با بحران مواجه شدند و تورم ایجاد شد و ...، قائله با درصدی نرخ تورم که دیگر طبیعی می‌باشد، جمع می‌شود. و البته بدیهی است که امروزه این فقط «تزی» یک جریان نیست. ممکن است بقیه نیز - که یا پشت پرده با هم تعاملی دارند یا ندارند - همین تزی را دنبال کنند.

چگونگی ایجاد بحران به سادگی ممکن است:

می‌دانیم که نه تنها سرمایه‌گذاران کلان، بلکه هر سرمایه‌داری که گردش مالی‌اش طی یک سال بیش از ده میلیارد تومان باشد و توضیح و توجیه موجهی نیز برای همه‌ی درآمدهای خود نداشته باشد، همه‌ی سرمایه‌های منقول و غیرمنقول و نیز نقدینگی ریالی و ارزی خود را به نام خودش ثبت یا در بانک‌ها اندوخته

نمی‌نماید [چه رسد به این که صدها یا هزاران میلیارد سرمایه‌ی ثابت در گردش ارزی وریالی داشته باشد]. بلکه سرمایه‌ها را بین صدها و بلکه هزاران کارگزاری که برای او کار کرده و خود نیز منتفع می‌گردند تقسیم می‌نماید. حال اگر یکی از همین صاحبان سرمایه که از وجهی سیاسی نیز برخوردار باشد، **فقط به صد عامل** خود بگوید که در یک روز معین وارد بازار ارز (مثلاً دلار ۲۰۰۰ تومان) شوید و هر کدام فقط و فقط دو میلیارد تومان ارز بخرید، چه اتفاقی می‌افتد؟

***- به غیر از تقاضای متعارف روزانه، ناگهان یکصد میلیون دلار ارز (دلار و یورو) از بازار جمع آوری می‌شود.**

***- به خودی خود به علت تقاضای زیاد، نرخ ارز ناگهان رشد کرده و مثلاً به ۲۳۰۰ تومان می‌رسد.**

***- همین تورم سبب می‌شود که اگر نگوئیم هزاران، دست کم صدها سرمایه گذار خرد یا کلان دیگر برای خرید ارزی که قیمت آن رو به افزایش است [و در این خصوص فرافکنی نیز می‌شود] به بازار هجوم می‌آورند. و فرض کنید که هر کدام بخواهند فقط یک میلیارد تومان ارز ۲۳۰۰ تومانی بخرند، بدیهی است که در روز دوم، تقاضای بیش از سیصد یا چهارصد میلیون دلار، به بازار عرضه فشار می‌آورد و نرخ ارز ناگهان به ۲۷۰۰ تومان می‌رسد.**

***- این تورم روزافزون، بلکه ساعت افزون سبب می‌شود که دارندگان ارز از فروش آن خودداری کنند. هم زمان عده‌ای از مردم عادی نیز صراف شده و سپرده های خود را از بانک‌ها خارج نموده و خانه و خودروی خویش را می‌فروشند تا ارز بخرند و در این آشفته بازار، اگرچه شده فقط چند میلیون تومان سود ببرند.**

***- در چنین شرایطی که تقاضا ده‌ها برابر شده و عرضه‌ای نیز صورت نمی‌پذیرد، صاحبان کالا نیز از فروش کالا خودداری می‌کنند و تورم نرخ کالاها نیز صورت می‌پذیرد. و دولت و ملت را درگیر می‌کند. و طبعاً سیاست‌های دولت، مجلس و ... نمی‌تواند در این آشفته بازار کاری باشد و اگر باشد نیز زود جواب نمی‌دهد.**

نتیجه:

برای آن سیاست‌گذاران و طراحان و نقش‌آفرینان سیاسی اولیه، آنچه که به سر مردم و مملکت می‌آید، تورمی که ایجاد می‌شود، تولید کنندگان و کسبه‌ای که ورشکست می‌گردند، خانوارهایی که به فشار افتاده یا بیچاره می‌شوند ... و در نهایت سوءاستفاده‌ای که دشمنان خارجی می‌کنند اصلاً مهم نیست. چرا که به نظر خودشان فحش آن را دولت می‌خورد و در ضمن مردم با ناامیدی از دستاوردهای چند ساله‌ی خود، امیدوارند آقای فلانی بیاید و امور را اصلاح کند، یعنی این جو تبلیغ و القا می‌گردد.

در این جنگ ناجوانمردانه، گروه اول که فقط یک بار به میدان آمده بود و یکصد میلیون دلار مثلاً ۲ هزار تومانی خریده بود، دلارش را به قیمت ۳۵۰۰ تومان می‌فروشد. البته آن را به بازار عرضه نمی‌کند تا نرخ ارز پایین بیاید، بلکه در داخل سیستم سرمایه‌داری خود به گردش انداخته یا دست گردان می‌کند و فرض کنید که در تقلیل کاهش نرخ ارز نیز مؤثر شود و ۳۵۰۰ تومان بشود ۳۳۰۰ یا ۳۲۰۰ یا اصلاً ۳۰۰۰ تومان.

در هر حال او ارز خود را به ۳۵۰۰ تومان مبادله کرده و در این میان یکصد و پنجاه میلیارد تومان از جیب مردم درآورده تا هزینه‌های پیش‌بینی شده یا نشده را تأمین نماید. آیا کافی نیست؟

تازه این وقتی است که فقط یک سرمایه‌دار سیاسی به این روش دست زند، وای به حال ملت اگر دو یا سه جریان به تناسب قدرت مالی خود این کار را بکنند.

بعد می‌گویند: علت اصلی اختلافات داخلی است و همه گمان می‌کنند که لابد موضوع فقط «اختلاف مجلس و دولت» است و چون اغلب درگیر انتخابات هستند، همه‌ی مشکلات و کاستی‌ها را حمل بر ضعف دولت می‌کنند. چرا که رو به اتمام است. دولت می‌رود و آنها با شعار و قیافه های حق به جانب در عرصه‌ی سیاست و اذهان عمومی باقی می‌مانند. درست مثل مقصر خواندن خلبان هواپیما یا راننده‌ی لکوموتیوی که در حادثه کشته شده است و قابل پیگرد نمی‌باشد.

یادداشت‌های مرتبط:

■ [مصدر: دلار، طلا، بازار، انتخابات؛ هاشمی رفسنجانی، ناطق نوری و رسانه‌های زنجیره‌ای](#)

■ [نکته گو: بحران ارز و بازار زیاد هم عجیب و قریب نیست / این همان آش و همان کاسه است.](#)

سوال ۲۱: استادمان می‌گوید: «دین» ذیل «منافع ملی» قرار دارد، مثلاً شعار «مرگ بر اسرائیل» به خاطر منافع ملی است و نه به خاطر گرایشات دینی به اسلام. (علوم سیاسی) (۲۸ مهر ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بدیهی است که استاد محترم شما نه معنای درست و جامعی از «دین» می‌داند و نه تعریف درستی از «منافع ملی» دارد. هر چند که سعی کرده با این تعبیر از یک سو سکولاریسم و جدایی دین از سیاست را القا نماید و از سوی دیگر اهمیت منافع ملی را نسبت به دین اولویت بخشد.

الف - دین:

چنانچه قبلاً به صورت مبسوط درج گردید (۱)، دین نه تنها اختصاص به اسلام، مسیحیت، یهودیت یا ادیان بشری ندارد، بلکه اساساً هیچ «بی دینی» در عالم وجود ندارد. دین، یعنی برنامه و روش زندگی که بر اساس اهداف تبیین و تدوین می‌گردد. لذا هر نوع جهان‌بینی و ایدئولوژی یا شریعت (بایدها و نبایدها) منطبق بر آن جهان‌بینی، نوعی «دین» است.

اسلام دین است، شیطان پرستی، فراماسون، پست مدرنیسم و سایر ایسم‌ها نیز دین هستند. از این رو خداوند متعال در کلام وحی به نبی مرسلش (ص) می‌فرماید به کفار بگو: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينٌ - دین شما برای خودتان و دین من برای خودم». یعنی حتی کفار هم دینی برای خودشان دارند. چرا که هر کسی نگرشی به جهان، ابتدا و انتهای آن دارد (جهان‌بینی) و به این بینش خود «ایمان» دارد و براساس آن بایدها و نبایدهایی را برای خود وضع نموده است که به مجموع آنها «دین» گفته می‌شود. برای موحد و مؤمنی که به توحید و معاد ایمان دارد نیز دین فقط اسلام است. چنانچه فرمود: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» - یعنی: دین نزد الله اسلام است. یعنی هیچ دین دیگری نزد او مورد قبول نیست، نه این که دین دیگری وجود ندارد.

پس آنچه علیه دین شعار می‌دهند و یا بر جدایی دین از سیاست پافشاری می‌کنند، یک لفاظی فریبده در جنگ تبلیغاتی و روانی است و منظور آنها این است که «دین شما نه» اما «دین ما آری».

ب - سیاست و منافع ملی:

بر همین اساس، اگر فرمود: «سیاست ما عین دیانت ماست»، یک اصل کلی است. سیاست کافر، مشرک و منافق نیز عین دیانت اوست و دیانت او نیز عین سیاست اوست و دین و سیاست نه تنها قابل تفکیک نیستند، بلکه عین هم هستند.

از این رو، بینش و تعریف نسبت به «منافع ملی» نیز متناسب با جهان‌بینی و شریعت یا دین هر کسی تفاوت می‌یابد. تا به حال هیچ خائنی اقرار یا ادعان نکرده است که مواضع من به خاطر ضدیت با منافع ملی است. شاه نیز اگر نوکری امریکا و انگلیس را می‌کرد، مدعی بود به خاطر منافع ملی است.

به عنوان مثال: یک رژیم وابسته و دست‌نشانده در مملکتی اسلامی و یا اساساً مرکز اسلام، مانند عربستان و رژیم وهابی آل سعود، منافع ملی را در اطاعت و سرسپردگی امریکا، انگلیس، اسرائیل یا در یک کلام «فراماسون و زاده‌اش صهیونیسم» می‌بیند. چرا که در جهان بینشی‌اش فقط دنیا و خودش را دیده و بالتبع «رَبِّش» یعنی تربیت کننده‌ی امورش را آنها می‌بیند. در چنین دیدگاهی، منافع ملی، یعنی منافع شخصی «من» حال با پذیرش هر ربوبیتی که تأمین کننده باشد.

در دیدگاه اسلامی، هدف «الله جل جلاله» است. بازگشت و معاد به سوی اوست. فلاح و سعادت دنیوی و اخروی، منوط و مستلزم به ایمان به او و پذیرش ربوبیت اوست. لذا مسلمان او را «رب العالمین» دانسته و به بندگی رب النوع‌ها تن نمی‌دهد. در این جهان‌بینی، منافع ملی، یعنی شرایط مساعد برای رشد یا همان «پیشرفت» یک جامعه. خواه جامعه کوچک و تعریف شده در حصار مرز، ملیت و نژاد باشد و خواه جامعه‌ی انسانی یا جامعه‌ی جهانی.

پس اگر جامعه‌ی برخوردار از این جهان‌بینی و دین، شعار «مرگ بر اسرائیل» سر داد، شعار توحیدی و نفی رب النوع‌های بشری، حکومت طاغوت‌ها، سلطه‌ی ظلم و استکبار سر داده است. شعار رهایی انسان از عبودیت هم نوعان [مستکبر و ظالم] و بندگی الله جل جلاله سر داده است. یعنی منافع شخصی، منافع ملی و منافع انسانی را در گرو ایمان و عمل به این جهان‌بینی و دین می‌بیند.

لذا نه تنها «دین و سیاست» عین هم هستند، بلکه اصالت و اولویت بخشیدن به «منافع ملی»، صرفاً لفاظی و بازی با کلمات برای ایجاد انحراف در اذهان عمومی می‌باشد. دعوا بر سر دین‌داری و بی‌دینی نیست. بلکه دعوا بر سر «کدام دین» می‌باشد. مظلوم امریکا، انگلیس و اسرائیل نیز به بهانه‌ی «تأمین، دفاع، حفظ و گسترش منافع ملی» انجام می‌گیرد، اما از نوع جهان‌بینی ماتریالیسمی و دین لیبرالیسمی آنان نشأت گرفته است.

پس منافع شخصی، گروهی، حزبی، قومی، قبیله‌ای، ملی، دنیوی و اخروی ما با دینمان تعریف می‌شود و منافع آنها نیز با دینشان.

تأمل و تعمق در آیات ذیل، به خوبی تمامی دسته‌بندی‌های دینی و سیاست‌های منطبق با آن دین را مشهود می‌نماید:

انتخاب هدف:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ» (البقره، ۱۶۵)

ترجمه: و برخی از مردم در برابر خدا همانندهایی [برای او] برمی‌گزینند و آنها را چون دوستی خدا دوست می‌دارند ولی کسانی که ایمان آورده‌اند شدت (اوج) محبتشان خداست، کسانی که [با برگزیدن بت‌ها به خود] ستم نموده‌اند اگر می‌دانستند هنگامی که عذاب را مشاهده کنند تمام نیرو [ها] از آن خداست و خدا سخت‌کیفر است.

انتخاب ولی، سرپرست، مدیر و مدبر:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره، ۲۵۷)

ترجمه: خداوند سرور (صاحب ولایت) کسانی است که ایمان آورده‌اند آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی به در می‌برد و [لی] کسانی که کفر ورزیده‌اند سرورانشان [صاحبان ولایتشان = عصیانگران] طاغوتند که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها به در می‌برند، آنان اهل آتشی‌اند که خود در آن جاودانند.

سمت و سوی تلاش برای رسیدن به هدف:

«الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (النساء، ۷۶)

ترجمه: کسانی که ایمان آورده‌اند در راه خدا کارزار می‌کنند و کسانی که کافر شده‌اند در راه طاغوت می‌جنگند، پس با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است.

سوال ۲۲: می‌گویند عده‌ای از تظاهرکنندگان علیه نمایش فیلم موهن در انگلیس، اقدام به پخش قرآن میان مردم کردند، یا بیلبرد نصب کردند. این دال بر وجود آزادی در انگلیس است. اگر کسی همین کار را در ایران بکند دستگیر می‌شود. (مهندسی پزشکی) (۴ آبان ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متأسفانه روحیه دفاع و سینه‌چاکی برای انگلیس، حتی به قیمت خودزنی، و تحت هر شرایطی که انگلیس داشته باشد، روحیه پست و نوکر مآبانه‌ای است که هنوز در برخی وجود دارد و بدیهی است که پس از سه قرن استعمار، استثمار و استحمار، نمی‌توان انتظار داشت که این روح ذلت و بیگانه‌پرستی طی سه دهه به طور کلی محو گردد. و البته هر چه عبودیت نفس و خواهش‌های نفس حیوانی قویتر باشد، زمینه برای عبودیت طواغیت و ضدیت با اسلام مساعدتر می‌گردد.

این که امروزه در انگلیس، آمریکا و کشورهای عضو اتحادیه و ...، آزادی و دموکراسی، دست کم نزدیک به آن مقداری که شعارش را می‌دهند وجود دارد یا خیر؟ به ویژه با عملکردهایشان طی این دو دهه‌ی اخیر بر کسی مخفی و در هاله‌ای از ابهام نمانده است که حالا چند نفر بگویند: چون عده‌ای در آنجا قرآن پخش کردند، پس دموکراسی وجود دارد، تا آتش زدن قرآن نیز حمل بر دموکراسی در آن دیار شود. صاحب نظران، اندیشمندان و آحاد ملت خودشان نیز معترفند که عصر دموکراسی در غرب، بالغ نشده مُرد و دوره‌ی آن به پایان رسیده است.

شاید برای کسی که بسیار ساده اندیش و سطحی‌بین است، نحوه‌ی برخورد پلیسی و امنیتی با تظاهرات‌هایی که از یک سو طبق مجوز و قانونی برگزار شده و از سوی دیگر به هیچ وجه به اصل نظام یا شاکله‌ی سیاسی کشورهای غربی لطمه‌ای وارد نمی‌کند، بلکه تظاهرات علیه بیکاری یا تورم است، کفایت نماید که با باتوم، مشتی و لگد، سگ، اسب، گاز اشک آور، ماشین آبپاش، گلوله‌ی پلاستیکی و گاه جنگی بر آنان می‌تازند. اما کسی که کمی اهل مطالعه باشد، می‌داند که سلطه‌ی نظام پلیسی و امنیتی، تا حد شناسایی تمامی افراد، مواضع و تحرکات آنان، کنترل تمامی گفتارها و رفتارها و هر اقدامی (اگرچه تعداد لیوان آبجویی که هر کسی در روز می‌خورد) قابل کتمان نیست، و نیز شدیدترین برخوردها، سانسورها، دستگیری‌ها، زندان کردن‌ها و حتی سر به نیست کردن‌ها، قابل انکار نیست و میزان و چگونگی دموکراسی در غرب دیگر بر کسی پنهان نیست. زندان بزرگی که زندانیان در آن برای هر گونه اطاعت، بردگی و حتی بندگی فراعنه آزاد هستند. تا جایی که دیگر حکومت‌های غربی، عین حکومت‌های قرن ۱۹، به صراحت به این دیکتاتوری اذعان نموده و مصادیق آن را برای خود قانونی اعلام کرده‌اند.

قانونی کردن شنود هر مکالمه، تصویربرداری از هر رفتار خصوصی، بازداشت و زندان کردن هر مظنون (نه هر متهم و یا مجرم)، شکنجه کردن به هنگام بازجویی، زندان کردن بدون محاکمه برای هر مدتی که دستگاه پلیسی یا امنیتی صلاح بداند، ممنوعیت فیلم برداری و یا درج عکس، خبر و فیلم از تخلفات و یا جنایات پلیس در سطح شهر و انظار عمومی، دستگیری و زندان بدون هیچ جرم، اتهام و حتی سوءظن تحت عنوان قانونی به نام «پیشگیری احتمالی»، شناسایی تمامی افراد و کلیه‌ی اطلاعات خصوصیشان، و تحت کنترل داشتن تمامی گفتارها و رفتارهایشان به ویژه با سوءاستفاده‌ی ابزارهای شبکه‌های اجتماعی در اینترنت، محاکمه، جریمه، زندان و محرومیت از حقوق اجتماعی برای کسانی که خارج از دستور یا مخالف منافع حتی دست به یک تحقیق علمی یا تاریخی (مانند هلوکاست) بزنند، تجاوز به زنان نظامی تا حد ۸۵٪ (آن هم بر اساس شکایات ثبت شده) و عدم امکان پیگیری و... در سیاست داخلی و همچنین حق وتو، قانون «هر که با ماست که با ماست و هر کس نیست، حتماً تروریست است و از هر ملیتی که باشد ما حق داریم او را در هر کجای دنیا که خواستیم دستگیر کنیم، برابیم و یا حتی ترور کنیم - جنگ‌ها و جنایات بی شمار علیه افراد بی دفاع تحت عنوان مبارزه با تروریسم، جنگ‌های بی‌بهره (به منظور کشورگشایی) تحت عنوان دکترین «جنگ‌های پیشگیرانه» - تحمیل تحریم‌های اقتصادی یک طرفه و غیرقانونی - مسدود نمودن شبکه‌های تلویزیونی به شکل غیرقانونی و مغایر با کنوانسیون‌ها و قراردادهای متقابل و هزاران جنایت دیگری که قانونی اعلام شده است در سیاست خارجی، همه دال بر چگونگی دموکراسی غرب و دموکراسی غربی در کشورهای خودشان و سرتاسر جهان است.

حال اگر عده‌ای بگویند که چند نفر در انگلیس چند تا قرآن پخش کردند، پس در آنجا دموکراسی هست؟! نمی دانیم باید به گفته‌ی آنها خندید، یا برای سطح بینش و دانش و نیز ساختار هویتی و شخصیتی آنها غصه و افسوس خورد و گریه کرد؟

دین اسلام در انگلیس و بسیاری دیگر از کشورهای اروپایی، یک دین رسمی شناخته شده است، لذا نمی‌توانند مانع از پخش کتاب این دین یا تأسیس مساجد شوند. اگرچه می‌شوند. همچنین دین مسیحیت در جمهوری اسلامی ایران به رسمیت شناخته شده و تا به حال هیچ کشیش یا مسیحی‌ای به خاطر نشر یا توزیع انجیل دستگیر نشده است.

وقتی مقامات کلیساهای ایران، نمایندگان آنها در مجلس، اسقف‌های اعظمشان در خارج از کشور و حتی واتیکان ادعان دارند که مسیحیان در ایران آزادانه فعالیت می‌کنند، دیگر این خودزنها که نه مسلمان هستند و نه مسیحی چه می‌گویند به غیر از سینه چاکی و مزدوری مجانی برای انگلیس؟! آیا انجیل‌های متفاوت مسیحیت به زبان فارسی در خارج از کشور چاپ و توزیع می‌شود؟ آیا گمان دارند که دستگاه‌های ذریبط از تبلیغات آشکار و پنهان آنها، به ویژه حضور در برخی پارک‌ها برای جذب دختران و پسران به کلیسا و آن هم به روش پست دوست دختر و دوست پسر بازی بی‌خبرند؟ یا مثلاً نمی‌دانند تولید انبوه مدالیوم‌ها و برجسب‌های صلیب یا لوگوی زرتشتی‌ها، و توزیع ارزان آنها حتی در مقابل حرم‌ها و ... به چه سفارش و مقصودی انجام می‌شود؟ یا از ایستگاه‌های رادیویی و سایت‌های اینترنتی آنها بی‌خبرند؟ هیچ کس هم دستگیر نشده است.

در خاتمه متذکر می‌شود که مسیحیان، آن هم در کشوری چون ایران که عموم مردم از فرهنگ غنی اسلام ولایی برخوردار هستند و شناخت و باور عمیقی نسبت به «توحید» دارند، اصلاً مایل نیستند که عده‌ای در خیابان انجیل پخش کنند. چرا که خودش یک نوع ضدتبلیغ برای مسیحیت می‌شود. از یک سو مردم می‌پرسند: بالاخره انجیل یوحنا، مرقس، لوقا، متی و سه انجیل زیرخاکی جدید به نام‌های یوسف، مریم و ... که کشف شده کدامش کتاب خدا و پیامبر خداست؟ و پاسخ این است که هیچ کدام.

سپس می‌پرسند: خدا پدر است، خدا پسر است، پدر پسر است، پسر همان پدر است، هر دو روح‌القدس هستند و هر سه خدا هستند و خدا هر سه‌ی اینهاست، یعنی چه؟ و پاسخ این است که شما تعصبت دارید و نمی‌فهمید، آخوندها شما را فریب داده‌اند ... و صدها سؤال مشابه دیگر.

ملاحظه:

از گالری‌های ذیل بازدید نمایید. اگر یک هزارم این صحنه‌ها در ایران اتفاق بیافتد، اولاً جار می‌زنند که مردم دیگر نظامشان را نمی‌خواهند و ثانیاً اوپاما، مرکل، اولاند، نتانیاهو و ... شخصاً مصاحبه و اعلام مواضع و حمایت می‌کنند و ثالثاً نه تنها سازمان‌هایی چون حقوق بشر نفسی کشیده و بیانیه می‌دهند، بلکه دست به دست هم داده و تلاش می‌کنند تا مسئله در سازمان ملل طرح شود و اگر ممکن است پرونده‌ای در شورای امنیت تشکیل شود تا ببینند آیا آمریکا می‌تواند به همین بهانه و حمایت از حقوق بشر و دموکراسی به ایران لشکرکشی کند یا خیر؟ رابعاً ببینید خودزنها داخلی چه خواهند کرد. مثل فتنه‌ی ۸۸.

سوال ۲۲: شبهه می‌کنند که ولی‌فقیه اختیارات تام دارد و می‌تواند مصوبات مجلس را رد کند یا بر دولت نظارت کند و ... پس چه فرقی با اختیارات تام شاه دارد؟ پاسخ چیست؟ (مترجمی زبان) (۶ آبان ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

خودشان قوانینی در ذهن مصوب می‌کنند و سپس نسبت به آن اشکال کرده و شبهه پراکنی می‌کنند و سعی می‌کنند با تأسی به اثر اصل «مجاورت» در امر تبلیغ و القا، نام ولایت فقیه را مترادف با شاه بیاورند که سؤال یا شبهه‌ی آنها صرفاً جنبه‌ی سؤال یا شبهه نداشته نباشد، بلکه کار ضد تبلیغ خود را نیز انجام داده باشند. در اصل ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، یازده بند تحت عنوان وظایف و اختیارات رهبری مصوب شده که در هیچ کدام رد قوانین مصوب مجلس یا نظارت بر دولت وجود ندارد و هر کدام این امور به مرجعی ذربط با تعریف وظایف واگذار شده است. البته در خصوص «نظارت» باید دقت داشت که دو تعریف وجود دارد: یکی نظارت خاص است که طبق قانون برای هر مقامی وجود دارد. به عنوان مثال: مجلس خبرگان به عملکرد رهبری نظارت دارد، مجلس شورای اسلامی یا سازمان بازرسی کل کشور و ... هر کدام بر اساس حدود اختیارات و وظایف به عملکرد دولت در حُسن اجرای قوانین مصوب نظارت دارد، شورای نگهبان به قوانین مصوب نظارت دارد که با احکام شرع یا قانون اساسی مغایرت نداشته باشد... و اصلاً نظارت بر عملکرد دولت، از وظایف رهبری نمی‌باشد.

اما نظارت، یک معنای عام نیز دارد که در این معنا، کار و وظیفه‌ی همگان در همه‌ی امور است. از خواص مانند مراجع تقلید، فقها، مجتهدین، دانشمندان، حقوق‌دانان، اساتید و ... گرفته تا تک تک آحاد مردم، نه تنها می‌توانند، بلکه باید بر همه‌ی مراتب و امور کشور نظارت داشته باشند، که دارند.

اما لازم است به نکات ذیل نیز توجه شود:

الف - در هر نظامی (از خانواده گرفته تا یک کارخانه، شرکت، یا حتی یک تیم ورزشی ... تا یک کشور) باید فصل الخطابی وجود داشته باشد، وگرنه آن نظام بی سر و ته بوده و قطعاً از هم می‌پاشد. از این رو امروزه که جهان به هم مرتبط است و ناچار است به سوی یکپارچگی رود، فصل‌الخطاب‌های بین‌المللی نیز مانند سازمان ملل یا شورای امنیت قرار داده‌اند و برای شورای امنیت نیز فصل‌الخطابی چون «حق و توتو» قرار داده‌اند. از این رو می‌توان به واژه‌ی فقهی چنین بیان داشت که هر نظامی و همگان، هم فقه (قانون) دارند و هم ولایت (رهبری نظام) و هم ولایت فقیه. منتهی مهم است که کدام فقه و کدام ولی فقیه؟ قوانین خدا حاکم و جاری شود (ولایت فقه اسلام) و بالاترین مقام آن «ولی فقیه» باشد، یا قوانین ساخت بشر بر بشر حاکم و جاری شود و بالاترین مقام آن نیز هر کس باشد که به هر طریقی توانست بر مسند قدرت بنشیند؟

ب - خوب است گرامیان با فصل‌الخطاب‌های نظام‌های مدعی دموکراسی نیز آشنا باشند:

امریکا:

در امریکا رئیس جمهور فصل الخطاب و صاحب ولایت است، لذا به غیر از ریاست بر قوه‌ی مجریه، اختیاراتی در عرصه‌ی قانون گذاری و مجلس نیز دارد، مانند:

«رئیس جمهور می‌تواند در پیام به کنگره خواستار قانون گذاری در موارد لازم گردد، و همچنین حق و توتوی مصوبات کنگره را نیز دارد. اگر کنگره مصوبه‌ی خود را مجدداً با دو سوم آرای اعضای هریک از دو مجلس تصویب کند، این بار، رئیس جمهور مکلف است قانون را توشیح و دستور را اجرا کند.»

*** -** رئیس جمهور آمریکا «در مواقع اضطراری و در صورت پیدایش بحران‌ها اختیارات تامی دارد که می‌تواند شخصاً دستور دهد و کنگره و دیگر نهادها و وزارتخانه‌ها ملزم به اجرای آن هستند.»

یعنی به جای لایحه، طرح و قانون، می‌تواند «شخصاً» قانونی را وضع کرده و دستور دهد که حتی کنگره ملزم به اجرای آن است؟!!!!

انگلیس:

نظام انگلیس پادشاهی است و انگلیس کلاً از حقوق اساسی مدوئی برخوردار نمی باشد(!؟) قوانین این کشور بر مبنای «پارلمانیسزم» مصوب می گردد و بر اساس این مینا «پارلمان انگلستان متشکل از مجلس لردها و مجلس عوام به همراه پادشاه یا ملکه ی انگلستان حاکمیت این کشور را برعهده گرفته و اداره می نماید.»

*- و از اختیارات دیگر پادشاه یا ملکه ی انگلیس عبارت است از:

*- عزل و نصب وزیران، انحلال پارلمان و یا دعوت به تشکیل آن و یا تعطیل پارلمان از اختیارات پادشاه است.

*- انتصاب اعضای مجلس لردها که متشکل از حدوداً ۹۲۶ لرد از شاهزادگان، اشراف و شخصیت های فرهنگی، علمی و بالاخره شخصیت های مذهبی است.

*- عزل و نصب نخست وزیر، و به طور معمول، فردی را که حزب پیروز در انتخابات مجلس عوام این کشور برمیگزینند، به نخست وزیری منصوب می نماید، و عملاً در موارد بحرانی می تواند اقدام به عزل نخست وزیر این کشور نماید.

آلمان:

از اختیارات رئیس جمهور آلمان، متناسب با این بحث عبارتند از:

*- عزل و نصب صدر اعظم.

*- انحلال مجلس فدرال، در مواقعی که با اکثریت مطلق آرا، قادر به انتخاب صدراعظم نگردد و رییس جمهوری صلاح را در انحلال مجلس فدرال تشخیص دهد.

فرانسه:

*- رییس جمهور می تواند با موافقت نخست وزیر، مجلسی ملی را به تشخیص خود منحل سازد.

*- رییس جمهور می تواند در پاره ای از امور، موارد را به آرای عمومی بگذارد. (یعنی خودش مجلس شود و از مردم در موردی رأی بگیرد).

ج - با توجه به نمونه های فوق، معلوم می شود که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در خصوص اختیارات «ولایت، رهبری، فصل الخطاب یا هر چه نامش را بگذاریم»، هنوز نقص های بسیاری به تناسب قانون اساسی لیبرال دموکراسی ترین کشورهای جهان دارد.

در قانون اساسی ما حتی راجع به اختیار عزل رئیس جمهور توسط رهبری آمده است:

*- عزل رییس جمهور، با در نظر گرفتن مصالح کشور، پس از حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی یا رأی مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت وی بر اساس اصل هشتماد و نهم.

البته لازم به ذکر است که «اختیارات ولی فقیه» در شرع مقدس منحصر به مفاد قانون اساسی نمی باشد، و قانون اساسی نیز چنین مطلبی را مدعی نیست، بلکه برای اختیارات و وظایف معینی حصر گذاشته است، یعنی جز ولی فقیه کسی نمی تواند دارای این اختیارات و وظایف باشد. از این رو امام خمینی^(ه) در مورد اختیارات رهبری در قانون اساسی فرمودند:

«آقایان برای این که خُب دیگر با این روشنفکرها مخالفت نکنند یک مقدار کوتاه آمدند. این که در قانون اساسی هست، این بعضی شؤون ولایت فقیه هست نه همه ی شؤون ولایت فقیه. و از ولایت فقیه به آن طوری که اسلام قرار داده است، هیچ کسی ضرر نمی بیند.»

جدید - یادداشت سردبیر:

بدان که دائماً قریانی می کنی و قریانی می شوی، عید تو وقتی است که ...

سوال ۲۴: چرا اسلام لیبرال دموکراسی را قبول ندارد، در حالی که قوانین آن قابل رد کردن نیست و خدا بشر را آزاد آفریده و بشر نیز فطرت دارد...؟ (ارشد علوم سیاسی) (۶ آبان ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

چه کسی این تقدس را به قوانین لیبرال دموکراسی داده که می‌فرماید «قابل رد کردن نیست؟!» چطور شد که همه‌ی احکام الهی، بدیهیات عقلی، گرایش‌های فطری، ارزش‌های ذاتی و ... همه قابل رد کردن است، اما اصول لیبرال دموکراسی قابل رد کردن نیست؟ آیا این سخن خودش ناقض لیبرال دموکراسی و نوعی تحمیل دیکتاتورانه نیست که سعی دارند به ما القا کنند؟

امروزه که دانشمندان و روشنفکران، فلاسفه، جامعه‌شناسان و کارشناسان سیاسی غرب، خود نه تنها لیبرال دموکراسی را به لحاظ فلسفه و فلسفه‌ی سیاسی رد کرده، بلکه با استناد به تجربیات به دست آمده تمامی معضلات اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی، روانی، امنیتی و ... به وجود آمده را نشأت گرفته از اصول لیبرال دموکراسی می‌دانند، ما چرا باید این القای تحمیلی را قبول کنیم که اصول لیبرال دموکراسی قابل رد کردن نیست؟

باید توجه داشته باشیم که الفاظ و واژه‌ها اگر تعریف نشوند و حدود و ثغورشان معلوم نشود، شعارهای بی‌مفهومی بیش نیستند که در نهایت ابزار سوءاستفاده‌ی مستبدان قرار می‌گیرند. «لیبرالیسم» یا «دموکراسی» نیز از این قاعده مستثنی نیستند. به تنهایی یک واژه‌اند و به اصطلاح به اصل الهی «آزادی» استناد و تکیه دارند. اما آیا اساساً آزادی به مفهوم مطلق وجود دارد؟ همین که لیبرال دموکراسی تعریف شود و حدود و چارچوب‌هایش تعیین گردد، معلوم می‌شود که دیگر آزادی به صورت مطلق معنا ندارد و محدود و محصور به تعاریف، اصول، چارچوب‌ها و قوانینی شده است.

پس نتیجه می‌گیریم «آزادی» به تعبیری که به ما دیکته می‌کنند را نه تنها خودشان نیز قبول ندارد، بلکه اساساً نمی‌تواند وجود خارجی داشته باشد. لذا اختلاف و دعوا بر سر واژه‌های «لیبرال - دموکراسی» و ... نیست، بلکه بر سر تعریف و محدودیت‌های آن است. آزادی به تعریف کی؟ و با کدام محدودیت‌ها؟ تعیین کننده‌ی حدود کیست؟ مثلاً آمریکا می‌گوید با تعریف و محدودیت‌هایی که «من» ارائه می‌دهم. مسلمان هم می‌گوید خیر. با تعریف و محدودیت‌هایی که خدا داده است.

اگر بر این دروغ و حيله پافشاری کنند که خیر، بلکه اکثریت حدود را تعریف می‌کند! می‌گوییم: اولاً همین که حدود گذاشته شد، آزادی سلب می‌شود و ثانیاً کدام منطقی گفته که همیشه «حق» با اکثریت است؟! مثلاً اگر یک اکثریت ۳۰ هزار نفری خواستند یک اقلیت ۷۲ نفری را قتل عام و ترور کنند، الزاماً محق هم هستند؟ لیبرال دموکراسی غربی تعریف و اصولی منطقی برای تعیین حق و حقوق انسان ندارد.

آری بشر آزاد آفریده شده است. ولی این بشر نه به صورت انفرادی و نه به صورت اجتماعی نمی‌تواند بدون قانون زندگی کند. همین قانون یعنی حدود و سلب آزادی مطلق. پس دعوا بر سر این است که کدام قانونگذار و کدام قانون، و برای رسیدن به کدام هدف و منافع؟ و مابقی شعارهای دروغ تبلیغاتی برای سلطه است.

آری، بشر فطرت دارد. اما نفس حیوانی هم دارد. پس هیچ دلیلی نیست که به جای فطرت، از نفس حیوانی پیروی نکند و این جنایات را ننماید و نامش را دموکراسی، یا دفاع از حقوق بشر، یا جنگ پیشگیرانه، یا مبارزه با تروریسم یا ... نگذارد. لذا انسان آزاد و دارای فطرت و نیز هوای نفس حیوانی، قوانینی لازم دارد که رعایت آنها سبب گردد تا فطرت محجوب نشود و هوای نفس غالب نگردد. حال این قوانین را چه کسی باید وضع کند؟ انسانی که هنوز به خود نیز جاهل است؟ انسانی که خودش تابع نفس است؟ انسانی که به دنبال منافع خود است؟ ... یا خدایی که انسان و نظام خلقت را هدفمند آفریده است؟ چگونه می‌شود انسانی که خودش راه نیافته و محتاج قانون است، خودش قانون وضع کرده و خود را هدایت کند؟

خوب از نگاه فلسفی، سیاسی و حقوقی به آیه‌ی ذیل توجه کنیم:

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (یونس، ۳۵)

ترجمه: بگو آیا از شریکان شما (کسانی که می‌خواهند در قانونگذاری برای انسان مشارکتی با خدا داشته باشند) کسی هست که به سوی حق رهبری کند؟! بگو خداست که به سوی حق رهبری می‌کند. پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آن که [خود] هدایت شود؟ شما را چه شده چگونه داوری می‌کنید؟!

پس دعوا بر سر پذیرش کدام قانونگذار، کدام قانون و کدام «رب - تربیت کننده‌ی امور و صاحب اختیار» است؟ نه بر سر واژه‌ها. لذا بدون تردید اسلام نه تنها آزادی را قبول دارد، بلکه خدا خود انسان را آزاد آفریده و این حق را به انسان داده است، اما نه با تعریف غربی آن که فقط در جهت تأمین منافع ثروتمندان، زورمداران و مستکبران است.

مقام معظم رهبری، حضرت امام خامنه‌ای:

*- نظام اسلامی، دموکراسی مبتنی بر مبانی غلط و شکست خورده‌ی لیبرال دموکراسی غرب را رد می‌کند زیرا در ساختار استبدادی و دیکتاتوری نظام های غربی مردم هیچ نقشی ندارند و همه کاره‌ی واقعی صاحبان سرمایه و زرسالاران هستند.

*- مدعیان لیبرال دموکراسی با استفاده از علم و فناوری سیاست تبلیغات و سرنیزه درصد فتح جهان هستند و مهمترین روشی که در این راه مورد استفاده قرار می‌دهند تئوری‌سازی و مفهوم‌سازی است.

*- آخرین محصول لیبرال دموکراسی غرب جهان‌گشایی و سلطه‌گری است که در مقابل چشم مردم دنیاست، می‌بینید با زورگویی و قانون جنگل در ظرف یک‌سال و نیم دو ملت مسلمان افغانستان و عراق را تار و مار کردند به خاک و خون غلتانند، قلّه‌ی لیبرال دموکراسی با همه‌ی آن ادّعاها و علی‌رغم همه‌ی آن دعوای باطل این شد که به هیچ یک از مخالفت‌های جهانی هم کمترین اعتنایی نکردند یعنی مردم و انسانیت و خواست انسان‌ها از نظر آنها هیچ ارزشی ندارد، هیچ مرجع جهانی هم وجود ندارد که جلوی آنها بایستد و آنهایی که دلشان را به مجامع جهانی خوش می‌کنند، سخت در اشتباهند.

*- امروز بزرگترین ضربه‌ای که به اعتبار لیبرال دموکراسی رایج در دنیای غرب وارد می‌شود این دنیای آغشته از کشته و خون و جسد و ظلم است که براساس لیبرال دموکراسی در دنیا به وجود آمده است مرکز و اطراف هر دو جنگ جهانی اروپا بود یعنی مرکز لیبرال دموکراسی، استعمار، دخالت در کشورها، قضایای کشورهای امریکای لاتین، از همه مهمتر قضایای فلسطین و حال قضیه‌ی افغانستان در همین ارتباط به وجود آمد. در مقابل این حوادث نظریه‌ی لیبرال دموکراسی پاسخی ندارد به بحث نظری و فلسفی و نشستن پشت میز مناظره احتیاجی نیست مردم دنیا وقتی نگاه می‌کنند می‌بینند.

سوال ۲۵: من هم دوست دارم انرژی هسته‌ای داشته باشیم - اما به چه بهایی؟ آیا به بهای جنگ و تحریم؟ (کاردانی) (۱۱ آبان ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همگان می‌دانند که تحریم‌ها زمانی آغاز شد که انرژی هسته‌ای نداشتیم و جنگ نیز زمانی تحمیل شد که به ساده‌ترین تسلیحات سبک نیز دسترسی آسان نداشتیم. پس موضوع قرار دادن دستیابی به تکنولوژی «انرژی هسته‌ای» برای تشدید تحریم و یا تحمیل جنگ، فقط یک بهانه و دروغ محض است.

الف - متأسفانه در دوره‌ی ریاست جمهوری آقای خاتمی، با توجه به روحیه‌ی خود کم‌بینی و نیز بزرگ‌بینی و اعتماد به غرب، یک بار این ذلت امتحان شد. دولت ایران قبول کرد که نه تنها حتی یک سانتریفیوژ نسازد، بلکه کلاً فعالیت‌های هسته‌ای را به مدت ۲ سال تعطیل نماید و برای آن که این سلطه‌ی خارجی و ذلت داخلی بر اذهان عمومی معلوم نشود، گفتند: «تعویق داوطلبانه؟!» و کسی هم نپرسید که به چه حقی و با چه توجیهی داوطلب به اطاعت امر شدید؟! اما سؤال اینجاست که در مقابل این «خودزنی داوطلبانه»، کدام تحریمی لغو شد و کدام تهدیدی کم شد؟ آیا غیر از این است که در همان زمان نام ایران را در فهرست کشورهای تروریست قرار دادند و این کشور را به عنوان «محور شرارت» خواندند؟ آیا غیر از این است که در همان زمان ناوهای جنگی را به آب‌های ایران وارد کرده و اخطارهایی با تعیین زمان (۴۰ روز دیگر، ۱۵ روز دیگر و ...) برای آغاز جنگ دادند، تا عقب‌نشینی و تسلیم بیشتری صورت پذیرد؟!!

ب - امروز بیش از ۱۲ هزار سانتریفیوژ ساخته‌ایم، یک زرد تولید کرده‌ایم، غنی‌سازی را تا ۳۰٪ افزایش داده‌ایم، برق تولیدی را وارد مدار کرده‌ایم، از تکنولوژی هسته‌ای در داروسازی و صنایع دیگر استفاده می‌کنیم ... و خلاصه جزو چند کشور برخوردار از تکنولوژی هسته‌ای قرار گرفته‌ایم و به لحاظ تشدید مکرر تحریم‌ها و یا تهدید به جنگ، فرقی با گذشته نداریم، به غیر از آن که دیگر نمی‌توانند به راحتی گذشته به حمله‌ی نظامی به ایران بیانديشند.

ج - امروزه مقوله‌ی جنگ با ایران در گزینه‌های مستکبران منتفی است و فقط به یک لفاظی سیاسی و تبلیغاتی مبدل گردیده است. مکرر اسرائیل برای توجیه شکست‌هایش در منطقه و قدرتمند نشان دادن خود شعار می‌دهد که می‌خواهد به ایران حمله کند و مکرر امریکا به او می‌گوید: «نه خواهش می‌کنم این کار را نکن - الان به مصلحت نیست - فعلاً اجازه نمی‌دهم و ...».

دقت شود که «جنگ» کار ساده‌ای نیست و با مطالعه‌ی قدرت و امکان مهاجم - ضعف کشور هدف - پیامدهای سیاسی، اقتصادی و نظامی منطقه و جهان و شاخصه‌های دیگر صورت می‌گیرد. جنگ تحمیلی زمانی صورت گرفت که نه تنها جمهوری اسلامی ایران هیچ نداشت و به لحاظ اوضاع داخلی نیز دچار آشفتگی بود و ترور مسئولین نیز بر این آشفتگی‌ها می‌افزود، بلکه جبهه‌ی مهاجم (صدام و رژیم بعث) از قدرت حاکمه‌ی امریکا، میگ روسی، چیفتن انگلیسی، کروز فرانسوی، آواکس امریکایی، بمب‌های شیمیایی آلمانی، پول عربی و حمایت‌های سازمان‌های بین‌المللی و نهادهایی چون حقوق بشر(!) برخوردار بود! خوب نتیجه چه شد؟

امروزه نه تنها ایران در آن ضعف نیست و از قدرت اقتصادی، سیاسی، تسلیحات نظامی و رشد علمی بسیار بالاتر و از موقعیت منطقه‌ای و جهانی بسیار مستحکمتری برخوردار است و به این مهم امریکایی‌ها و اروپایی‌ها بیشتر از اذهان عمومی مردم ما که تحت بمباران ضدتبلیغ خارجی و اذتاب داخلی قرار دارند واقفند، بلکه امریکا، اروپا و اسرائیل نیز در قدرت و امکان سابق خود قرار ندارند و دچار بحران‌های شدید سیاسی و اقتصادی داخلی و خارجی و تزلزل سلطه در منطقه هستند. پس گزینه جنگ منتفی است.

د - اگرچه جنگ به خودی خود خوب و مطلوب نیست [و البته اگر ضرورت داشته و اجتناب ناپذیر باشد، نباید برای پرهیز از آن هر ذلتی را پذیرفت و از ترس مرگ خودکشی کرد]، اما توجه به این نکته نیز ضروری است که «جنگ، ویرانی و کشتار دارد، اما ترس ندارد».

تعداد کشته شدگان ناشی از تصادفات جاده‌ای ما پس از جنگ، به مراتب بیش از شهدای جنگ تحمیلی بوده است (متوسط سالانه ۲۰ هزار نفر) و بالتبع تعداد مجروحین و معلولین نیز به همین تناسب بیشتر است. همچنین تعداد مرگ و میر ناشی از مصرف مواد مخدر و نیز تخریب شخصیت‌ها و خانواده‌ها با ضررها و خسران‌های روحی، روانی و حتی اقتصادی‌اش، به مراتب بیش از شهدا، مجروحین و تخریب‌های ناشی از جنگ می‌باشد. بلایایی که از زمان رو کردن به «تسامح، تساهل، آزادی بدون تعریف و تشویق به غرب زدگی و ...» افزایش فزاینده یافت.

ه - در هر حال بهایی که در قالب تحریم اقتصادی یا تهدید به جنگ (و حتی وقوع جنگ) می‌پردازیم، بهای اصرار بر رشد علمی کشور و برخورداری از صناعی مادر چون: انرژی هسته‌ای، نانو تکنولوژی، شیبیه‌سازی، تسلیحات زمینی، هوایی و دریایی و ... نیست، هر چند که این دستاوردهای مرهون انقلاب و جمهوری اسلامی است، بلکه بهای استقلال‌خواهی و تمامیت ارضی کشور است و تا زمانی که مردم در صحنه باشند و تحقق و کمال همین خواسته را دنبال کنند و سر تعظیم و تسلیم فرود نیاورند، این فشارها از سوی استکبار ادامه خواهد داشت و البته که هر چه رشد کنیم و قدرتمندتر گردیم، فشارها به ناچار کمتر یا دست کم خنثی‌تر می‌گردد، نه هر چه بیشتر عقب‌نشینی کرده و تسلیم شویم.

دقت کنیم که سیاست غرب، مانند حیوان وحشی است. هر یک قدم که عقب بنشینید، او آرامتر نمی‌شود، بلکه چند قدم جلوتر می‌آید و بیشتر چنگ و نیش دندان نشان می‌دهد و بیشتر غرش می‌کند و اگر پا به فرار بگذارید، حمله کرده و می‌درد.

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۳۶: به نظر شما در امریکا اوپاما رأی می آورد یا رامنی و کدام بیشتر به نفع ما خواهد بود، یا لاقل کمتر به ضرر ما خواهد بود؟ (علوم سیاسی) (۱۳ آبان ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

پیش‌بینی نتیجه‌ی رقابت بین «خر»ها و «فیل»ها در تعریف لوگویی، و یا «قرمز»ها و «آبی»ها در تقسیم‌بندی رنگی و یا «حزب دموکرات» به نمایندگی اوپاما و «حزب جمهوری‌خواه» به نمایندگی رامنی در تابلوی حزبی، کدام یک پیروز می‌شوند سخت است؛ چرا که محافل سیاسی امریکا نیز در تردید هستند و علت آن نیز تردید مراکز تصمیم‌گیری و از جمله «لابی بزرگ صهیونیسم» است. دقت شود که در امریکا مردم تصمیم‌گیر واقعی نیستند که بتوان پیش‌بینی کرد میل و جهت آنها بیشتر کدام سمت است؟

الف - لابی صهیونیسم که مرکز تصمیم‌گیری و جهت‌دهی به اذهان عمومی امریکاست نیز امروز نه تنها دچار تردید، بلکه دچار دو دستگی و حتی شکاف شده است. یک گروه بر این باورند که صهیونیسم بین‌الملل به مرکزیت اسرائیل در منطقه به بن بست کامل رسیده است و چون هیچ چاره‌ای برای تضمین بقا و سلطه مجدد امریکای صهیونیسم در منطقه، به ویژه در مقابل با جمهوری اسلامی ایران نمانده است، «جنگ» نه تنها بهترین، بلکه تنها گزینه است، اگرچه در کوتاه مدت خسارات بسیاری به اسرائیل، منطقه، امریکا و کل جهان وارد کند. بدیهی است با توجه به کثرت سرمایه‌گذاری جمهوری‌خواه‌ها در ساختار و صنایع نظامی، این گروه موافق با روی کار آمدن حزب جمهوری‌خواه (فیل) به نمایندگی رامنی می‌باشند.

اما گروه دوم، هر نوع افزایش تنش نظامی در منطقه و به ویژه موضع‌گیری جنگی علیه جمهوری اسلامی ایران را خودکشی زودرس اسرائیل، امریکا و صهیونیسم بین‌الملل می‌دانند و وحدت ملل اسلامی می‌دانند و تمایل به تشدید جنگ سرد، جنگ نرم و فروپاشی از درون، مدیریت بحران در منطقه و ... به جای جنگ نظامی دارند که با توجه به کثرت سرمایه‌گذاری دموکرات‌ها در بانک‌ها، رسانه‌ها، سایر صنایع مادر و صنایع پایین دستی، سازمان‌های جاسوسی، شرکت‌های نفتی و ... طرفدار روی کار آمدن حزب دموکرات به نمایندگی اوپاما هستند. و در هر حال هنوز هیچ یک از این دو جناح بر دیگری برتری چشم‌گیری نیافته است. هر چند که بحران‌های شدید سیاسی و اقتصادی داخل امریکا ناتوانی در هر گونه جنگ و تنش را دیکته می‌کند و به همین دلیل اوپاما مرتب پیام می‌دهد که مایل به جنگ با ایران یا به راه انداختن جنگ‌های صلیبی علیه ملل مسلمان نیست، اما گروه دوم نیز القا می‌کند که راه گذر از بحران‌های داخلی امریکا و اروپای متحد نیز جنگ خارجی است. در مجموع احتمال می‌رود که دموکرات‌ها بیش از جمهوری‌خواه‌ها بر موج ناآرامی‌ها و بحران‌ها داخلی سوار باشند.

ب - اما این که کدام یک به نفع ما (جمهوری اسلامی ایران و ملت ایران یا ملل مسلمان جهان است)، باید با قاطعیت گفت هیچ کدام. هر چند که برخی از جناح‌های لیبرال مآب داخلی به دلیل حب ذاتی به لاس سیاسی و نیز وحشت ذاتی از جنگ، به نفع دموکرات‌ها شعار داده و وهم خود را القا می‌کنند که آنها اهل مذاکره هستند! اما ساده‌اندیشی کرده و فریب خورده‌اند.

با توجه به ماهیت این دو جناح امریکایی که دو بال صهیونیسم و دو لبه‌ی یک قیچی هستند، این سؤال مانند آن است که بپرسند آیا نیش مار و عقرب برای کشته شدن ما بهتر است یا چنگ و دندان گرگ و پلنگ؟! دقت شود که امریکا، انگلیس، اسرائیل و کلاً صهیونیسم بین‌الملل نسبت به منطقه و از جمله جمهوری اسلامی ایران به عنوان قدرتمندترین کشور منطقه، یک نظر، یک بینش و یک استراتژی دارند و در این مورد هیچ اختلافی با یکدیگر ندارند، بلکه اختلاف آنها در تفاوت تاکتیک (چگونگی) کشتن و دریدن است. یکی می‌گوید چنگ و دندان فایده‌ای ندارد و باید مانند مار و عقرب نزدیک شد و نیش زد؛ دیگری می‌گوید: بدن آنها مقاوم شده و این نیش‌ها دیگر کم یا زیادش فایده‌ای ندارد، بلکه باید مانند گرگ و پلنگ حمله کرد و درید. یکی می‌گوید: آنها جنگلبانان قدرتمند و حواس جمعی هستند و اگر حمله ور شوید خودتان کشته می‌شوید و از پوستتان برای خود لباس می‌دوزند، و دیگری می‌گوید: آنها مارگیرهای ماهر و با تجربه‌ای هستند، شما را می‌گیرند و از زهرتان برای خودشان دارو می‌سازند.

پس هیچ کدام به نفع ما نیستند و هر دو دشمنی هستند که قصد هلاکت ما را دارند، منتهی در چگونگی درگیری و هلاکت ما اختلاف نظر دارند.

مرتبط:

■ **سلیم:** آیا می‌دانید ماجرای «قرمز» و «آبی»، همان ماجرای «الاغ» و «فیل» در سیاست حاکمه‌ی امریکاست؟

سوال ۲۷: پیرو دستور اخیر مقام معظم رهبری به مجلس، برخی شبهه می‌کنند که دخالت در اختیارات سه قوه و امور اجرایی است و به ویژه برای حقوقدانان غربی قابل هضم نیست؟ (۱۱ آذر ۱۳۹۱)

در ادامه سؤال آمده است: برخی نیز می‌گویند: فصل الخطاب بودن رهبری قبول، اما اگر رئیس جمهور نظر قطعی بر تغییر یک وزیر داشته باشد، رهبری نمی‌تواند نظر خود را اعمال نماید، یا همین طور سؤال از رئیس جمهور و ...؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

البته که حقوقدانان غربی یا برخی همفکران داخلی یا ...، مواضع یا تصمیمات ولی فقیه را با قوانین و نیز با اهداف و میل خودشان تطبیق می‌دهند و برایشان قابل هضم نمی‌باشد. به ویژه وقتی که مشاهده می‌کنند طرح یا توطئه‌ی پنهان یا آشکاری که می‌تواند مشکلات عدیده‌ای پدید آورد یا اساساً اعوجاجی در مسیر انقلاب و نظام ایجاد نماید، با یک توصیه یا یک سخنرانی یا یک دستور، خنثی می‌شود. خوب باید به آنها حق بدهیم که مقوله‌ی «ولایت فقه، ولایت فقیه و ولی فقیه»، نه تنها برایشان قابل هضم نباشد، بلکه این جایگاه را بزرگترین و مؤثرترین جایگاه برای استقرار، حفظ، تحکیم و تقویت نظام از یک سو و محکمترین سدّ برای ممانعت از به ثمر نشستن توطئه‌های خارجی و داخلی و نیز خطاهای ناخواسته‌ی داخلی که منجر به تزلزل می‌گردد، از سوی دیگر بدانند.

اما اگر «ولایت فقیه» و مواضع شخص «ولی فقیه» را با اختیارات ولی فقیه در فقه و نیز قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی ایران (نه قوانین خودشان) تطبیق دهند، متوجه خواهند شد که اتفاقاً بسیار درست و موجه می‌باشد. بالاخره این نظام، نظام جمهوری اسلامی ایران می‌باشد و قرار نیست که اصول و چارچوب‌هایش مطابق نظر و وفق مراد غربی‌ها، غرب‌زده‌ها، به اصطلاح دگراندیشان یا مخالفین باشد.

غربی‌ها و نیز برخی از داخلی‌ها (حتی از متشخصین مسلمان ما) قائلند که اگر چاره‌ای از نظام جمهوری اسلامی ایران و ولی فقیه نیست، ولی فقیه باید حداکثر فقط یک رهبر یا به اصطلاح غربی «لیدر دینی» (مثل پاپ) باشد و فقط وجهی مقدس، مذهبی و ... داشته باشد و بیشتر نصیحت کند، وعظ کند، توصیه کند، ارشاد نماید و یا در نهایت پیشنهادی بدهد. به قول برخی از آنها «نقش ولی فقیه در امور اجرایی فقط باید در این سطح باشد که مثلاً اگر شرایط ویژه‌ای مانند زلزله یا جنگ پیش آمد و دولت (حکومت) نتوانست مردم را بسیج کند، او از محبوبیت و مشروعیت دینی خود استفاده کند و مردم را تشویق و بسیج نماید»، اما نباید هیچ دخالت و امر و نهی به سیستم اجرایی داشته باشد!

اما ولایت فقیه که در رأس یک نظام اسلامی قرار دارد، شئون و اختیارات دیگری چه در فقه و چه در قانون اساسی دارد. جایگاه ولی فقیه در فقه، به مراتب بیشتر از آن چیزی است که در قانون اساسی آمده است. چنانچه امام خمینی^(ه) فرمودند «اختیارات ولی فقیه همان اختیارات رسول الله^(ص) است.» و این معنا در عقل و شرع قابل اثبات است. و اما اختیارات ولی فقیه در قانون اساسی نیز به هیچ وجه ممانعت کامل از هر گونه دخالتی در امور اجرایی به عمل نمی‌آورد.

***- اگر در قانون اساسی «تعیین سیاست‌های کلی نظام» بر عهده‌ی ولی فقیه گذاشته شده است، منظور این نیست که این مقام باید فقط در محدوده‌ی یک «تئورسین» عمل نماید. لذا بدیهی است که: اگر حرکتی (حتی در امور اجرایی) با تحقق سیاست‌های کلی نظام مغایرت داشته باشد، ولی فقیه حق دخالت پیدا می‌کند. خواه این دخالت به صورت توصیه اعمال گردد و خواه به صورت دستور.**

***- اگر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، «نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام» را نیز بر عهده‌ی ولی فقیه گذاشته است، بدین معنا نیست که مانند مابقی دستگاه‌های نظارتی، نظارت نماید و اگر تخلفی دید، آن را به مقام بالاتری که اجرایی است گزارش نماید تا آنها تصمیم بگیرند که چه کنند، یا اصلاً کاری نکنند یا نکنند؟ بلکه باید مشکل، انحراف یا خطا را با توصیه، با سفارش، با ارائه‌ی راه کار، با دستور و یا هر طریقی که صلاح می‌داند، اصلاح نماید.**

***- اگر قانون اساسی کشور، اموری چون «حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه‌گانه» و نیز «حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست» را از وظایف و اختیارات ولیّ فقیه بیان نموده است، یعنی اختیار دارد و لازم است که در هر کجا لازم و ضروری بود، دخالت نماید. و البته که دیگر این گونه شرایط خاص، دخالت در امور اجرایی یا دخالت در اختیارات سه قوه شمرده نمی‌شود.**

توضیح: فرض شود که قوه‌ی مقننه و قوه‌ی مجریه، یا قوه‌ی قضائیه و قوه‌ی مجریه، به هر دلیلی [اعم از بی‌بصیرتی، یا منفعل شدن ناخودآگاه، سیاسی بازی و یا ...]، تصمیم گرفتند که به جان هم بیافتند و این به ضرر سیاست‌ها و مصالح کلّی نظام، مملکت و مردم بود و نصیحت‌ها نیز کارساز نشد، بدیهی است که کار باید با دخالت به شکل دستور یا ... فیصله و خاتمه یابد. و این مهم از اختیارات ولیّ فقیه است.

امام خامنه‌ای (۱۳۹۰/۷/۲۴):

«... در واقع رهبری، يك مدیریت کلان ارزشی است. همین طور که اشاره کردم، گاهی اوقات فشارها، مضیقه‌ها و ضرورت‌ها، مدیریت‌های گوناگون را به بعضی از انعطاف‌های غیرلازم یا غیرجائز وادار می‌کند؛ رهبری بایستی مراقب باشد، نگذارد چنین اتفاقی بیفتد. این مسئولیت بسیار سنگینی است. این مسئولیت، مسئولیت اجرائی نیست؛ دخالت در کارها هم نیست. حالا بعضی‌ها دوست می‌دارند همین طور بگویند؛ فلان تصمیم‌ها بدون نظر رهبری گرفته نمی‌شود. نه، این طور نیست. مسئولین در بخش‌های مختلف، مسئولیت‌های مشخصی دارند. در بخش اقتصادی، در بخش سیاسی، در بخش دیپلماسی، نمایندگان مجلس در بخش‌های خودشان، مسئولان قوه‌ی قضائیه در بخش خودشان، مسئولیت‌های مشخصی دارند. در همه‌ی اینها رهبری نه می‌تواند دخالت کند، نه حق دارد دخالت کند، نه قادر است دخالت کند؛ اصلاً امکان ندارد. خیلی از تصمیم‌های اقتصادی ممکن است گرفته شود، رهبری قبول هم نداشته باشد، اما دخالت نمی‌کند؛ مسئولینی دارد، مسئولینش باید عمل کنند. **بله، آنجائی که اتخاذ يك سیاستی منتهی خواهد شد به کج شدن راه انقلاب، رهبری مسئولیت پیدا می‌کند.** در تصمیم و عمل رهبری باید عقلانیت در خدمت اصول قرار بگیرد، واقع‌بینی در خدمت آرمان‌گرایی‌ها قرار بگیرد.»

مرتبط:

س: وظایف ولایت فقیه دقیقاً چیست؟ آیا نظارت «علی وار» است؟ چرا مسئولین طبق نهج البلاغه مجازات نمی‌شوند و ...؟

سوال ۲۸: رایج شده: در دوره ۱۲ ساله‌ی هویدا، قیمت خودکار بیک ثابت (۱۵ ریال) ماند؟ پاسخ چیست؟ (۱۵ آذر ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بدیهی است که هیچ ایرانی برخوردار از شعور و شرفی نه چنین قیاس‌هایی می‌کند و نه چنین شعاعی را شایع می‌نماید. این حرف‌ها ساخته‌ی بهایی‌ها و سلطنت‌طلب‌هاست که ذاتاً انگلیسی بوده و اوج کمال و لذتشان نیز فقط خبر لبخند ارباب است، نه حتی دیدن لبخند ارباب.

از زمان آغاز نخست وزیری هویدا در این کشور قریب ۴۵ سال می‌گذرد، لذا این قیاس، معنا و مفهومی ندارد. حتی امریکا و اروپا و ژاپن را نیز نمی‌شود با ۱۰ سال پیش مقایسه کرد، چه رسد به نزدیک به نیم قرن پیش. که البته خودکار بیک در آن موقع ۵ ریال بود نه ۱۵ ریال.

دوستی که در آن زمان دبیرستانی بود می‌گفت: «پدرم روزی ۱۵ ریال به من می‌داد. ۴ ریال برای رفت و برگشت با اتوبوس و ۱۱ ریال برای ساندویچ ظهر. اما می‌گفت: پسر! ما در زمان خودمان با این ۱۵ ریال یک توپ پارچه چادر مشکی می‌خریدیم.» وی گفت: در آن موقع گمان می‌کردم که لابد پدرم مال زمان ناصرالدین شاه است، اما بعد دیدم من و او فقط سه دهه با هم فاصله داریم.

البته بدیهی است که دروغ شایعه می‌کنند. وقتی قرار شد سرمایه‌های ایران برای واردات مرغ امریکایی (مرغ سفید) از ایران خارج شود، دامپروری ایران را نابود کردند. با هویدا مصاحبه کردند و گفتند: جناب نخست وزیر گوشت قرمز بسیار گران و کمیاب شده و مردم نمی‌توانند بخرند؟! با خنده‌ی تمسخرآمیزی گفت: «خوب مرغ بخرند و بخورند». کشاورزی ایران را برای تحمیل واردات از امریکا نابود کردند (که هنوز هم قابل جبران نیست). زمین‌های کشاورزی را غصب و تبدیل کردند و کشاورزان را برای دستفروشی سیگار و میوه روی الاغ و گاری، راهی تهران و چند شهر دیگر کردند. ولی خودکار بیک ۵ ریال بود.

در عین حال، نظر کاربران گرامی، به ویژه نسل نوجوان و جوان که آن دوران نکبت بار را درک نکرده‌اند را، به نکات ذیل جلب می‌نمایم تا ضمن آشنایی مختصر با آن دوران، به رذالت این قبیل خودزنها که حاضرند با هر خفتی هم که شده ذهن جوانان را منحرف کرده و یأس و بدبینی را به آنها القا کنند، بیشتر پی‌ببرند.

الف - سلطه بهائیت بر کشور:

ایران در کلّ دوره‌ی پهلوی پدر و پسر، به ویژه دوره‌ی محمدرضا و بالاخص دوره‌ی هویدا، باج‌ها و سوپسیدهای کلانی می‌داد که اگر خدایی ناکرده اکنون نیز بدهد، خودکار بیک زیر ۱۲ ریال می‌شود. از جمله آن که کشور ایران تحت عنوان «ژاندارم منطقه» فقط یک پادگان سیاسی و نظامی برای امریکا بود و کلیه‌ی امور کلیدی کشور در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی و ... به بهایی‌های فراماسون سپرده شده بود که فقط برای آشنایی ذهن جوانان به چند نمونه اشاره می‌شود:

الف/۱: هویدا، نخست وزیر ایران خودش بهایی بود. پدرش «حبيب‌الله عین‌الملک»، در جوانی منشی و کاتب آثار «عباس افندی» بود و پدر بزرگش «میرزا رضا قناد» نیز از نزدیکان و خواص حسینعلی نوری و عباس افندی بود. از همه بدتر آن که وی یک ماسون مشهور به همجنس‌بازی بود. و مردم باید هر روز صبح سرافکنندگی استهزای او در اخبار خارجی و افواه داخلی را تحمل می‌کردند.

الف/۲: «حبيب» یا «ایرج ثابت» معروف به «ثابت پاسال» از بهائیان یهودی تبار و ماسون‌های معروف بود که به غیر از ده‌ها کارخانه و شرکت کلیدی، صاحب رادیو و تلویزیون نیز به شمار می‌رفت وی یکی از منابع اصلی چپاول ثروت ایران برای به اسرائیل بود. او کارش را با بازگشتی به وسیله‌ی وانت شروع کرده بود.

الف/۳: هژبر یزدانی، غول اقتصادی خاورمیانه، از بهائیان سنگسار بود که ابتدا چوپانی می‌کرد و توسط لجنه‌ی بهائیت معرفی شد و با زد و بند با دربار و فسادهای کلان اقتصادی ثروتمندترین مرد ایران شد.

الف/۴: ارتش: هر چند که طبق قانون اساسی کشور، بهائیت جزو چهار دین رسمی نبود و بهائیان حق عضویت در ارتش را نداشتند، اما ارتش کشور به طور کلی در سلطه‌ی بهایی‌ها بود. از چهره‌های بهایی شاخص نظامی می‌توان به افراد ذیل اشاره نمود: سرلشکر مقربی، سرلشکر ضرغام، سرلشکر عزت الله علایی، سرتیپ علی اکبر درخشانی، سرتیپ هدایت سهراب، سرتیپ عطاءالله علایی، سرتیپ عنایت الله ذوقی ... و ده‌ها تن دیگر.

الف/۵: حوزه‌ی فرهنگ و هنر کشور نیز در سلطه‌ی بهایی‌ها بود. **فرخ رو پارسا** وزیر آموزش و پرورش - **ثابت پاسبان** رئیس رادیو و تلویزیون - **فرهاد نیکوخواه**، قائم مقام شهرداری تهران و مشاور عالی مطبوعاتی دربار - **زین‌العابدین و حمیدرضا رهنما**، **ایرج ایمن** (رؤسای مؤسسه‌ی تحقیقات دانشگاه تربیت معلم) - **ایرج مستعان**، بنیانگذار مجله‌ی اطلاعات بانوان - **رجبعلی اعتمادی**، سردبیر مجله‌ی جوانان - داوود و فرشید رمزی، ستار لقای، امیرگلارا، ناصر شیرزاد، هما احسان، سرپرست گروه کودک و گوینده‌ی رادیو - مهرداد شکوری، پرویز قریب افشار، رویا ثابت، ژیللا سازگار، نصرت کریمی، پرویز صیاد، عهدیه، فریدون فروغی، کارگردان و خواننده - لیلیا و مهری آهی (فرزندان مجید آهی) آموزش و پرورش و انجمن کتاب و

«**هوشنگ توزیع**» از بهائیان فعال در حوزه‌ی تلویزیون و تئاتر بود. همسرش «**شهره آغداشلو**» در این عرصه با او همکاری داشت. وی در آخرین ضدتبلیغش علیه اسلام، در فیلم «سنگسار ثریا» ایفای نقش نمود.

«**ایرج انور**» کارگردان تلویزیون ملی ایران و «**منوچهر انور**» مدیر عامل بنیاد سینمایی فارابی نیز بهائیان فعال در عرصه‌ی فرهنگ و هنر این کشور اسلامی بودند.

الف/۶: تیمسار نصیری رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) بهایی بود. **ناصر شیرزاد**، رئیس خبرگزاری فارس - **عباس فروتن**، معاون وزیر فرهنگ و نیز معاون وزیر اطلاعات و جهانگردی - **امیرمنصور سرداری**، پسر خاله‌ی هویدا، مشهور به فساد اخلاقی و مالی، معاون وزیر بهداری و سرپرست تنظیم خانواده بوده است که مدتی نیز با نام خانوادگی «زادسر» شهرت داشت - **کامبیز محمودی**، معاون تلویزیون ملی و مدیر شبکه - هوشنگ سیحون، رئیس دانشکده هنر - ذبیح الله قربان، رئیس دانشگاه شیراز - **هوشنگ نهاوندی**، وزیر علوم کابینه‌ی شریف امامی و وزیر مسکن دولت منصور و هویدا و ...، همه بهایی و اغلب عضو ماسون بودند.

ب - اوضاع اقتصادی حاکم بر کشور:

ملاک ارزیابی رشد اقتصادی، علمی، اجتماعی و رفاهی کشور، ثابت ماندن قیمت خودکار بیک طی ۱۳ سال نیست. خوب است که نوجوانان و جوانان عزیز، از بزرگترهایی که اولاً آگاه هستند و ثانیاً انصاف دارند بپرسند که اوضاع کشور در آن دوران سیاه و ذلت‌بار چگونه بوده است؟ در دورانی که کشورهای اروپایی در مسیر رشد اقتصادی و سیاسی پرسرعتی قرار گرفته بودند، ایران در سرراشویی سقوط قرار گرفته بود. به قول حضرت امام^(ه) از این «تمدن» آپولویس به آمریکا و فوتبالش به ما رسیده بود.

«به سوی دروازه‌های تمدن»، کتابی که به نام شاه منتشر شده بود، نه تنها فریب، بلکه تحمیق ملت بود. از این تمدن، پذیرش کاپیتولاسیون، ازدیاد روزافزون فاحشه‌خانه، کاباره، بار، دیسکو، پخش یا حتی تولید فیلم مبتذلش به ما رسیده بود؛ در حالی که صنعت آهن ده سال قبل از ژاپن وارد ایران شده بود. خاندان سلطنت و بهایی‌ها ثروت مملکت را می‌چاپیدند و به آمریکا، انگلیس و اسرائیل می‌فرستادند، و ذهن مردم را فقط به زیر شکم سوق داده و متمرکز می‌کردند.

شاه دیکتاتور (که بدتر از انورسادات یا قذافی بود)، فقط در یک جا قیافه‌ی دموکراسی به خود گرفت، آن هم زمانی بود که (به دستور انگلیس)، بحرین را از خاک ایران تجزیه کرد و گفت: «اگر مردم بحرین نمی‌خواهند ایرانی باشند، ما هم اصراری نداریم؟!» و این در حالی بود که عین کت و شلوار و اودکلن، از روی کاتالوگ سلاح‌های سبک و سنگین می‌خرید. سلاح‌هایی که فقط برای کشتار مردم ایران به کار رفت. و در حالی بود که مجلات خارجی، خریدهای شاه و فرح را با فقر مردم مقایسه کرده و مسخره می‌کردند.

هویدای بهایی، از سال ۱۳۴۳ تا سال ۱۳۵۷ که دستگیر و اعدام شد، به مدت ۱۳ سال نخست‌وزیر این کشور اسلامی (و البته شیعی) بود. در آن دوران، به رغم آن که ۱۴ سال از به اصطلاح انقلاب سفید

می‌گذشت، ۶۸٪ مردم ایران ثروتمند، بی‌سواد بودند و کمتر از ۴۰٪ کودکان دوره‌ی دبستان را به پایان می‌رساندند و از سال ۱۳۴۰ به بعد، جمعیت بی‌سوادها از ۱۳ به ۱۵ میلیون نفر افزایش یافت. اما عین قارچ از زمین «گوگوش، رامش، لایلا فروهر، نوش‌آفرین، داریوش، ستار، ابی، فریدون فروغی و...» می‌رویید. و خودکار بیک همچنان ۵ ریال بود!

در سال ۱۳۵۵، تولید نفت خام کشور - با جمعیتی حدود ۳۰ میلیون نفر - به ۵.۸۰۰ میلیون بشکه در روز رسید. از این مقدار فقط ۸۰۰ هزار بشکه مصرف داخلی بود و ۵ میلیون بشکه صادر می‌شد و می‌توانست با نرخ نفت در آن روز، درآمدی برابر با ۲۴ میلیارد دلار در سال برای ایران حاصل کند و کشور را به ژاپن دوم مبدل نماید. تازه این فقط درآمد یک سال در زمان نخست وزیری هویدا بود.

۲۴ میلیارد دلار، درآمدی است که امروز نیز می‌تواند شکل و سرنوشت اقتصادی کشور را تغییر دهد و نرخ خودکار بیک را تنزل دهد، اما آن روز به هیچ دردی نخورد. چرا که نفت باید به آمریکا و اروپا صادر می‌شد، بنزین اسرائیل با سرمایه‌ی ایران تأمین می‌شد و گاز نیز به شوروی ارسال می‌شد. مقدار اندک پولی که به ایران می‌رسید نیز ابتدا باید صرف خرید اسلحه، واردات اجناس، کالاها و محصولات خارجی، سپرده در بانک‌های امریکایی و اروپایی (صیہونیستی) می‌شد و مازاد نیز بین خاندان سلطنت و بهایی‌ها توزیع می‌گردید.

چند شهر بزرگ مانند تهران، اصفهان، شیراز، تبریز، قم و مشهد داشتیم، که به غیر از تهران، مابقی هر کدام دو یا در نهایت چهار خیابان اصلی داشتند و اغلب مردم ایران گرفتار فقر، بی‌سوادی، عقب‌ماندگی، ذلت، استعمار و استثمار و البته فساد و فحشای فراگیر بودند. ولی خودکار بیک ۵ ریال بود. امروز این مملکت ۷۵ میلیون جمعیت دارد. استخراج نفت را نیز بین یک یا دو میلیون بشکه در روز کاهش داده است - دیگر پادگان نظامی و نوکر آمریکا نیست - کشوری مستقل و قدرتمندترین کشور خاورمیانه است - در عرصه‌ی سیاست خارجی در منطقه و حتی در جهان نقش آفرین است - آمریکا (ارباب سابق) می‌گوید که دشمنی بزرگتر از ایران ندارد - وزیر خارجه‌ی آمریکا می‌گوید هر کجا می‌رویم سخن از ایران است - مسئولین و مردمش محبوب و نیز الگوی بسیاری از ملت‌های منطقه و حتی تا شاخ آفریقا هستند - بازوی قدرتمند شکننده‌ی اسرائیل است - تقریباً می‌توان مدعی شد که بی‌سواد ندارد - در تولید اغلب نیازها خودکفا شده است - رشد علمی و تکنولوژی ایران به ویژه در عرصه‌های کلیدی مانند: نانو، شبیه‌سازی، تولید سلول‌های بنیادین، انرژی هسته‌ای، صنایع الکترونیک و ماهواره‌ای، صنایع سبک و سنگین نظامی (هوایی، زمینی و دریایی)، مقالات علمی بین‌المللی، جاده سازی، صنعت نفت و پالایش و تولید بنزین، پتروشیمی، صنعت فولاد و سیمان، داروسازی و ...، زبان زد خاص و عام و حتی مورد اذعان و تعجب دشمنان گردیده است، ولی نه خودکار بیک ۵ ریال است و نه دیگر مصرف دارد.

و این پیشرفت [که البته هزینه دارد] در شرایطی حاصل شده است که مملکت طی سه دهه، به غیر از انقلاب و تغییر بنیادین ساختار و نظام سیاسی کشور، با جنگ داخلی (کردستان) - جنگ خارجی (عراق) - محاصره‌ی اقتصادی - ترورهای گسترده - فشار سیاسی همه جانبه - ضدتبلیغ و جنگ روانی بسیار پیچیده و گسترده ... و خائینی در صدر نظام چون بنی‌صدر و نیز توطئه‌های بسیار خطرناکی مواجه بوده و هست.

ملاحظه:

بدیهی است که با توجه به نکات فوق که قطره‌ای از اقیانوس ذلت، استعمار و استثمار کشور عزیزمان، ایران، در آن زمان می‌باشد، خودکار بیک در آن زمان نه ۵ ریال، نه حتی بیش از ۱۵۰۰ دلار، بلکه به قیمت دین، عزت، شرف، استقلال، تمامیت ارضی، امنیت، جان، مال و ناموس برایمان تمام می‌شد.

«... فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (المؤمنون، ۲۸)

ترجمه: ... پس بگو، ستایش خدایی را که ما را از [جنگ] گروه ظالمان رهانید.

سوال ۲۹: آیا اطلاق «امام» یا «رهبر مسلمانان جهان» به مقام معظم رهبری درست است؟ (۲۳ آذر ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این بحث قدیمی این روزها مجدد در اذهان عمومی مطرح می‌شود! چرا آیت الله العظمی می‌گویند، چرا امام می‌گویند، چرا رهبر مسلمانان جهان می‌گویند و...؟!

بهترین و کوتاهترین پاسخ در یک سؤال است: «شما (منتقدین و مخالفین) چرا ناراحتید؟!» یعنی: چه معنا و مفهومی در این اسما یا القاب وجود دارد که باب میل شما نیست و موجب نگرانی و نیز عصبیت شما شده است؟ آیا نگران الفاظ و واژه‌ها و مصداق اطلاقشان هستید؟ یا اساساً با چنین جایگاه و گرایش مردم به این مقام مخالفید و می‌خواهید با ضدتبلیغ به اذهان القا کنید که خیر، چنین نیست و این قدر علاقه و تبعیت نداشته باشید؟

قطعاً این نگرانی به خاطر واژگان، الفاظ، اسامی و معانی آنها نیست. اگر چنین بود در خصوص اطلاق واژگانی چون «دموکراسی - لیبرالیسم - روشن‌فکری - حقوق بشر - ولایت امریکا بر جهان و...» نیز تردید کرده و منتقد و معترض می‌شدند. لذا پاسخ ذیل اصلاً خطاب به آنها نمی‌باشد، چرا که آنها اصلاً پاسخ نمی‌خواهند و فقط همت به ضدتبلیغ و جو سازی گمارده‌اند و هیچ پاسخی نیز برایشان روشنگر و مفید نخواهد بود و اصلاً نمی‌خوانند و نمی‌خواهند بدانند. چرا که مشکلشان این نیست، بلکه پاسخ ذیل به کاربران گرامی که می‌خواهند بدانند ایفاد می‌گردد:

الف - همه‌ی افراد، اشخاص، حالت‌ها، جایگاه‌ها و ... با «اسم» شناخته می‌شوند. در واقع «اسم» مُعْرِفِ «معروف» است و هر اسمی شناختی از مقصود می‌دهد. خداوند متعال نیز برای خودش اسامی متفاوتی خلق کرد تا شناخت او به وسیله‌ی این اسما ممکن شود. مثل آن که چه بگوییم: الله، یا رحمن، یا علیم، یا جمیل، یا جواد و ...، به خود او اشاره کرده‌ایم، اما هر اسمی معرفت و شناختی از او می‌دهد.

﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُتُمْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ دَلِيلِكَ سَبِيلًا﴾ (الإسراء، ۱۱۰)

ترجمه: بگو خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید هر کدام را بخوانید، نیکوترین نام‌ها برای اوست، و نمازت را به آواز بلند مخوان و بسیار آهسته‌اش مکن و میان این [و آن] راهی [میان] جوی.

یعنی چه او را الله بخوانید یا رحمان، یا جواد، یا کریم، او را خوانده‌اید، نه دو یا چند شخص متفاوت را. همین قاعده در مورد انسان‌ها نیز صدق می‌کند.

ب - اسم یعنی نشانه، در میان انسان‌ها گاهی ممکن است اسم‌ها فقط اعتباری و بی‌مسمی باشند؛ مثل این که نام انسان کافری «عبدالله» باشد و یا نام انسان بخیلی «جواد» باشد، اما اغلب اسم‌ها، القاب و کنیه‌ها، معرف ابعاد و شئون متفاوت یک شخص هستند.

به عنوان مثال: اگر بگوییم «مرتضی مطهری»، همه می‌فهمند که چه کسی را قصد کرده‌ایم. اگر بگوییم «استاد شهید» نیز همه می‌دانند مقصود همان شخص است، اما این دو اسم، دو معرفی دیگری از شئون همان یک انسان ارائه می‌دهد، می‌فهمیم که او هم استاد بوده و هم به شهادت رسیده است. اگر بگوییم «آیت الله مطهری» نیز هم او را یاد کرده‌ایم، با این تفاوت که اشاره داریم او به لحاظ سطح علمی نیز آیت الله بوده است. همین طور است اگر راجع شخص دیگری بگوییم: «استاد گرامی، جناب آقای دکتر ...». یعنی او را استاد، محترم و گرامی، دارای مقام و بزرگی (جناب)، مرد و برخوردار از سطح تحصیلی دکترا معرفی نموده‌ایم.

ج - امام، یعنی رهبر و پیشوا. اختصاصی هم به ائمه‌ی معصومین^(ع) یا حتی پیشوایان بر حق ندارد.

خداوند متعال در کلام وحی (قرآن مجید) از دو گروه «امام» نام می‌برد. یک گروه، انسان را به امر الهی هدایت می‌کنند:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» (الأنبياء، ۷۳)

ترجمه: و گروه دیگر، انسان را به سوی آتش دعوت می‌کنند!

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ» (القصص، ۴۱)

ترجمه: و آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می‌خوانند گردانیدیم و روز رستاخیز یاری نخواهند شد.

پس هرگاه کسی در امری جلودار و رهبر شد، او در آن امر «امام» است، چه او را به این اسم بخوانند و چه نخوانند. لذا شاهدیم که در فرهنگ تشیع، واژه‌ی امام به غیر از معصومین^(ع) یا حتی به غیر از رهبران سیاسی نیز اطلاق می‌گردد. چنانچه می‌گوییم: امام جمعه یا امام جماعت. یا اشخاص سرشناس دیگری که جلودار حرکتی بودند نیز امام خوانده می‌شوند، چون: شهید امام موسی صدر یا شهید امام محمد باقر صدر^(ه).

در فرهنگ اهل تسنن نیز چنین است. فقهای خود که بنیان‌گذاران مذاهب اربعه نامیده شده‌اند را «امام» می‌خوانند. مانند «امام اعظم ابوحنیفه، امام شافعی، امام مالک، امام حنبل» یا حتی یک دانشمندی چون غزالی را «امام غزالی» می‌خوانند.

پس اگر ناراحتند که چرا مقام معظم رهبری «امام» خوانده شود؟! درد دیگری دارند که جز بیداری و هدایت درمانی ندارد. و بحث لغوی، اصطلاحی، ادبی، مصداقی و ... چاره و درمان آن نیست.

د - نایب بر حق امام زمان^(عج)، همان طور که پیامبر اکرم^(ص) فرمودند: «علما وارث انبیاء هستند» و طبق صریح روایات و نیز حکم عقل، فقها، همه نواب امام زمان^(عج) می‌باشند. چهار نفر در دوره‌ی غیبت صغری نایب خاص بودند و مابقی تا زمان ظهور حضرت^(ع) و حتی پس از آن، نواب عام حضرت^(ع) می‌باشند. پس مقام معظم رهبری که یکی از مشاهیر فقهای معاصر است نیز «نایب بر حق امام زمان^(عج)» هستند. هر چند عده‌ای را خوش نیاید و اکراه داشته باشند.

ه - رهبر مسلمین جهان، به اذهان این گونه القاء می‌کنند تا همه‌ی مسلمانان بدون یک استثناء فردی را به رهبری قبول نکردند، نمی‌توان او را «رهبر مسلمین جهان» قلمداد کرد! و شاهد می‌آورند که بسیاری از مسلمین اشخاص دیگری را به رهبری قبول کرده‌اند!

این تعریف درست نیست که اگر درست بود، امام و ولی امر مسلمین خواندن امیرالمؤمنین^(ع) و سایر ائمه^(ع) نیز درست نبود. آنها ولی امر مسلمین هستند، چه همه بخوانند و چه نخوانند. پس اگر کسی این ولایت را قبول نداشت، باید در مسلمانی خودش تردید و تجدید نظر نماید و نه در ولایت ایشان.

طبق آموزه‌ها و فتاوی‌ای کلیه‌ی مذاهب شیعه و سنی، هرگاه فقیه [اسلام شناس و اسلام‌خواهی] با حمایت و بیعت مردم به حکومت رسید، ولی امر مسلمین جهان است و همه باید با او بیعت نمایند. لذا نمی‌توان گفت: چون عده‌ای از مسلمانان ولایت ملک عبدالله، یا ملک حسن، یا صدام، یا حتی امریکا، انگلیس و اسرائیل را گردن نهاده‌اند، پس اطلاق «رهبر مسلمانان جهان» به ایشان خطاست! بلکه مسلمانی آنها تمام و کامل نیست. (۱) مضاف بر این که هم اکنون صدها میلیون مسلمان [از مذاهب مختلف] ایشان را رهبر خود می‌شناسند، هر چند که به خاطر شرایط یا ... مانند ما امکان تبعیت یا ابراز نداشته باشند.

سوال ۲۰: برخی از رزمندگان دوره جنگ، به رغم آن که بسیار به بزرگانی چون شهید همت افتخار می‌کنند، به شدت تغییر مواضع [حتی نسبت به اهداف امام (ره) داده‌اند]. سبب چیست و چرا؟ و برخی نیز می‌گویند: لابد حق با آنهاست. (دکتر) (۲ دی ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

حال افراد همیشگی و ثابت نیست و اسباب تغییر و تحول در احوال نیز یکی و دو تا و ثابت نیست. هر اختلال کوچکی در زندگی، از سلامت روان گرفته تا مشکلات زندگی، یا ضعف شناخت، یا غرور و تکبر بی‌جا، یا توقف در رشد، یا احساس ضعف و حقارت، یا میل به دنیا و توجیه رفتارهای خود و ... می‌تواند حال و احوال را متحول کند. از این رو همیشه تأکید بر دعای عاقبت به خیری کرده‌اند و امام خمینی^(ه) نیز می‌فرمود: «ملاک، حال فعلی افراد است».

الف - این قبیل افراد در گذشته نیز کم نبودند. مگر زیر که شمشیرش بارها دل پیامبر اکرم^(ص) را شاد کرد و از سقیفه تا دوره سکوت و تا رسیدن به حکومت، یار صمیمی حضرت علی^(ع) بود کم کسی بود؟ عمراً بسیاری از ما بتوانیم مثل او باشیم، اما عاقبتش چه شد؟ مگر دعوت کنندگان امام حسین^(ع) به کربلا از همان ابتدا قصد خدعه، نیرنگ و به شهادت رساندن ایشان را داشتند؟ اما عاقبت چه کردند؟

اکتفا به افتخار به گذشتگان نیز کاری را حل نمی‌کند، مگر آن که آنان الگوی رفتاری خود شخص قرار گیرند. زیارت عاشورا را بخوانید، در این زیارت از اول تا آخر موضع‌گیری خودتان را تبیین می‌کنید.

بله اگر بهشتی‌ها و آیت‌الله دستغیب‌ها و مدنی‌ها بودند، اگر شهید همت‌ها و باکری‌ها بودند ... و اگر حضرت عباس‌ها می‌بودند، شاید خیلی چیزها تغییر می‌کرد، شاید هم نمی‌کرد. چرا که مهم همت و باکری بودن زندگان است، مهم در خط امام حسین^(ع) بودن شیعیان است و نه فقط افتخار لفظی و شعاری به آنها. اگر کسی یک عمر حسین حسین بگوید، اما با حسین^(ع) نباشد که حسینی نمی‌شود.

بسیاری از افرادی که اکنون هستند و برخی از آنها در رأس امور نیز قرار دارند، کسانی هستند که اگر شهید می‌شدند، هر کدامشان شهید همتی بودند، اما آیا همه‌ی آنها با آن روحیه و اخلاص و پشتکار باقی ماندند؟

ب - البته که تغییر مواضع افراد موثق و سرشناس در اندیشه و نگاه عوام تأثیرگذار است و بر مسئولیت آنان می‌افزاید. اما حق و حقیقت در آنها تعریف نشده که اگر تغییر موضع دادند، بگویند: لابد حق با آنان است! [و البته بیشتر کسانی به آنان حق می‌دهند که به وقتش نیز هیچ گاه به امثال شهید همت‌ها حق ندادند]. برخی عادت دارند که فقط به گذشتگان درود و رحمت بفرستند.

تغییر مواضع طلحه و زبیر، آن هم پس از تحمل آن مصیبت‌ها و بروز دادن آن رشادتها، خیلی‌ها را به شک و شبهه و انداخت، تا جایی که نزد حضرت علی^(ع) آمدند و گفتند: هر دو از مؤمنین، رجال، صحابه‌ی پیامبر اکرم^(ص)، مجاهدان جبهه‌های جنگ و ... بودید، اما اکنون راه جدا شده است. آنان می‌گویند: حق با ماست و شما هم می‌گویید که حق با من است! بالاخره حق با کدام است.

دقت شود که این شبهه فقط در ذهن کسانی ایجاد می‌شود که اصلاً «حق» را نمی‌شناسند و به همین دلیل علی^(ع) و طلحه و زبیر را در گذشته یکسان می‌بینند. نه دین می‌شناسند، نه ولایت، نه امامت، نه قرآن... و نه بصیرت دارند.

از این رو حضرت امیرالمؤمنین^(ع) به آنها چنین پاسخ می‌دهد: «شما حق را بشناسید، اهلش را خواهید شناخت». این درس بزرگی است، «حق و اهل حق». مردمان می‌توانند اهل حق باشند یا نباشند، نه خود حق.

یک عده‌ای در سنوات اولیهی انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی ایران، با حق بودند، نه این که خودشان حق بودند و حق با آنان سنجیده می‌شد. این عده اگر هنوز هم با حق باشند، محق هستند، ولی اگر از حق فاصله گرفته باشند، به باطل رفته‌اند. هر چند ۸ سال تمام، با ایثار و اخلاص تمام جنگیده باشند.

رسول اکرم^(ص) در مورد شخصیتی چون حضرت امیرالمؤمنین^(علیه السلام) می‌فرماید: «علی مع الحق و الحق مع العلی» - یعنی علی با حق است و حق با علی است.

باید دقت شود که «حق» به خودش شناخته می‌شود و همه چیز به «حق» شناخته می‌شود. حق، باریتعالی و خداوند متعال و بالتبع اوامر اوست و نه افراد و اشخاص. و اگر افراد، یا جریان‌ها، گروه‌ها و امت‌ها با حق بودند، آن وقت خودشان نیز محق می‌گردند، نه بالعکس.

دین و حقیقت با شخص شناخته نمی‌شود، بلکه حقانیت افراد به تناسب انطباقشان با دین و حق شناخته می‌شود. لذا حضرت امیرالمؤمنین^(ع) می‌فرمایند: «دینی که با رجال بیاید، با رجال هم می‌رود». یعنی اگر دینداری عده‌ای به خاطر اشخاص باشد، به خاطر اشخاص دیگری از آن دین خارج خواهند شد. یا اگر دینداری عده‌ای به خاطر اشخاص باشد، با تغییر احوال و مواضع اینها، آنها نیز متحول خواهند شد. لذا باید بصیر بود.

WWW.X-SHOBHE.COM